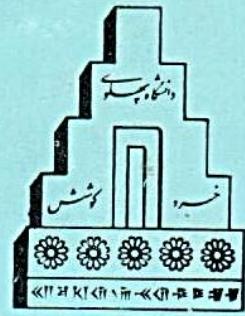


کتابخانه رستار



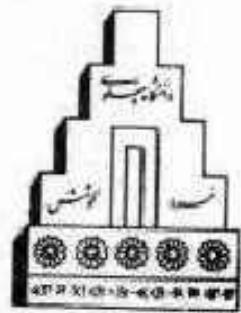
امدادات ایگاه پمپوی

۲۹

@RastarLib

کیمی شناسی زاده هجایی

ع. شاپور شهریاری



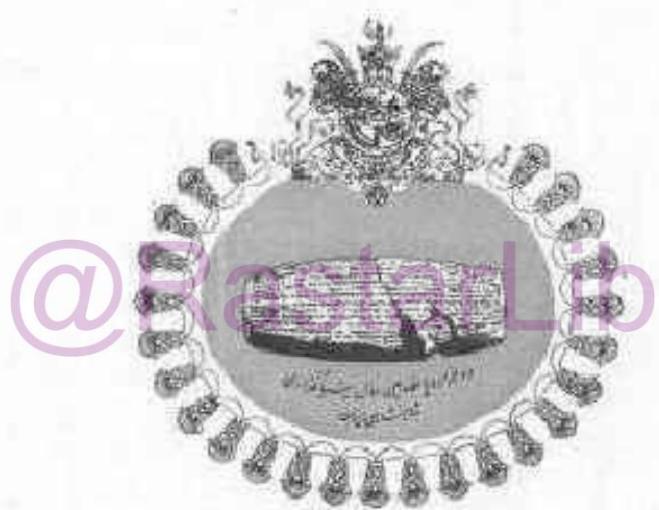
امصارات انجاہ پلوی

۲۸

@RastarLib

کیک شاہزادہ ہجاشتی

ع. شاپور شہبازی



@RastarLib

چهارمین کتاب از سلسله انتشارات دانشگاه بهلوی
بمتاسبت جشنواری دوهزار و پاقدساله شاهنشاهی ایران

@RastarLib

از این کتاب ۱۰۰۰ نسخه در امردادماه ۱۳۵۰

دو چاپ مردمبارز تهران چاپ شد

فهرست مطالب

ص

هشت و نه
۵۵

۱- ۱۰

@RastarLib

پیش‌گفتار

فهرست نقشه‌ها

فصل بیکم - فراز و نشیب شاهنشاهی هخامنشی

بنیاد شاهنشاهی هخامنشی ۳-۱ ، داریوش و پارسیان ۳-۳ ، شاهنشاهی
جهانی ایرانیان ۵-۴ ، ایرانیان و یونانیان ۷-۵ ، جانشینان ۱۰ ، یونان
۸-۷ ، برادرگشی در خاندان هخامنشی ۱۰-۸

۱۱- ۴۶

فصل دوم - شاهزاده کورش و روزگار او

داریوش دوم و خانواده اش ۱۳-۱۱ ، پروردش بزرگزادگان ۱۳-۱۴ ،
توپیت کورش ۱۵-۱۴ ، شورش‌های شهر باستان ۱۹-۱۶ ، نخستین پیمان
میلیتوس ۲۱-۲۰ ، سیاست نوین ۲۳-۲۱ ، دومین پیمان میلیتوس

۲۳- ۲۲ - سیاست چیزهای فرنگ ۲۶-۲۸ ،

۲۷- ۴۹

فصل سوم - ایران و جنگهای پلو پنزوس

سپهبدان ایرانی و یونانیان ۲۷-۸ ، سومین پیمان میلیتوس ۲۹-۲۸ ،
تردستیهای سیاسی چیزهای فرنگ ۳۱-۲۹ ، اوضاع ایران ۳۳-۳۱ ، جنگ

پنجم

و سیاست ۳۵ - ۳۳ ، پیروزیهای آنکی بیادیس ۳۸ - ۳۶ ، کارهای فرنه -
بازو ۴۰ - ۳۸ ، برگزیدن کورش به سپهسالاری ۴۱ - ۴۰ ،

۴۲ - ۵۶

فصل چهارم - سپهسالاری گورش

پسران داریوش دوم ۴۳ - ۴۲ ، و لیعهدی ارشک ۴۴ ، اندیشه‌های گورش
۴۵ ، سپهسالاری گورش ۴۷ - ۴۶ ، فرمانروائی گورش ۴۸ - ۴۷ گورش
ولیزاندر ۵۱ - ۴۸ ، آغاز پیروزی لاسدیونیان ۵۲ - ۵۱ ، گورش و
کالیک را تبدیل ۵۳ - ۵۲ اندیشه و رفتار گورش ۵۴ - ۵۳ ، بازگشت
گورش به شور ۵۶ - ۵۴

۵۷ - ۶۹

فصل پنجم - سریعج تاریخ

جهان‌بجولی گورش ۵۸ - ۵۷ ، سرداران ایران و گورش ۵۹ - ۵۸ ،
کتریاس گنیدوسی ۶۰ - ۵۹ ، و فتن گورش به شور ۶۱ - ۶۰ ، تاجگذاری
ارشک بنام اردشیر دوم ۶۳ - ۶۱ ، کنکاش گورش ۶۴ - ۶۳ ، بازگشت
گورش به ساردیس ۶۵ - ۶۴ ، قبرد ایکس پتامی ۶۶ - ۶۵ ، گشودن
دوستان گورش آتن در ۶۸ - ۶۶ ، پراکندگی مزدوران جنکی

۶۸ - ۶۹

۷۰ - ۸۸

فصل ششم - فرمافروائی گورش شیردل

سیاست گورش ۷۲ - ۷۰ ، وفادوستی گورش ۷۴ - ۷۲ ، دادگری گورش
۷۶ - ۷۴ ، دوست پرستی گورش ۷۷ - ۷۶ ، کارآمدی گورش ۷۹ - ۷۷ ،
لیزاندر در آتن ۸۰ - ۷۹ ، گوشتهای گورش ۸۲ - ۸۱ ، گورش و
جنگاوران ۸۴ - ۸۲ ، دوستان گورش ۸۸ - ۸۴ .

۸۹ - ۱۰۳

فصل هفتم - بسیج سپاه

کارسازیهای گورش ۹۲ - ۸۹ ، گرد آوردن رزم آوران ۵ - ۹۲ سرنوشت
الکی بیادیس ۹۵ - ۹۷ ، گز نهن ۹۸ - ۹۷ ، سازمان سپاه بوفانی

۹۸ - ۹۹ ، کارسازی اردشیر ۱۰۰ - ۹۹ ، دشواریهای کورش ۱۰۰ - ۱۰۲
کارآئی کورش ۱۰۳ - ۱۰۲ ،

۱۰۴ - ۱۴۴

فصل هشتم - لشکرکشی کورش

از سارديس تا کيليكه ۱۰۷ - ۱۰۴ ، کورش و شاهپادوی کيليكه
۱۰۷ - ۱۰۹ ، کورش در تارسوس ۱۱۱ - ۱۰۹ ، تنگه‌های دشوار گذر
۱۱۳ - ۱۱۱ ، گذشتن از فرات ۱۱۴ - ۱۱۳ ، در قورباغه بین التهرين
۱۱۵ - ۱۱۴ ، کورش و انجمن مهان ۱۱۸ - ۱۱۶ ، اردشیر و کارسازی
جنگ ۱۱۹ - ۱۱۸ ، سپاهیان اردشیر ۱۲۰ - ۱۱۹ ، سپاه کورش
۱۲۳ - ۱۲۰ ، شماره سپاهیان دو هم‌ماورد ۱۲۳ - ۱۲۳ ،

۱۲۵ - ۱۴۳

فصل نهم - نبرد کوناکا (هفتم سپتامبر ۴۰۰ق.م.)

«آماده باش» سپاه کورش ۱۲۸ - ۱۲۵ ، آوردگاه کوناکا ۱۳۰ - ۱۲۹ ،
آرایش سپاه کورش ۱۳۲ - ۱۳۰ ، آرایش سپاه اردشیر ۱۳۳ - ۱۳۲ ،
نقشه نبرد ۱۳۵ - ۱۳۳ ، آغاز نبرد ۱۳۶ - ۱۳۵ ، حمله هوپلیت‌ها
۱۳۷ - ۱۳۶ ، جولان سواران ۱۳۸ - ۱۳۸ ، کارآئی چیسه فرنجه ۱۳۸هـ
بیم شکست ۱۳۹ - ۱۳۸ ، دلاوری کورش ۱۴۱ - ۱۳۹ ، کشته شدن کورش
۱۴۲ - ۱۴۱ ، پیروزی چیسه فرنجه ۱۴۳ - ۱۴۲ ،

۱۴۴ - ۱۴۶

افزوده : سخنان کمزیاس درباره نبرد کوناکا

۱۴۷ - ۱۵۳

پایان سخن

۱۵۵ - ۱۶۱

فهرست مأخذ

۱۶۲ - ۱۶۸

فهرست عمومی اعلام

پیشگفتار

افکریزه نوشتند این کتاب مهر بی پابان نویسنده اش به فلسفه شاهنشاهی ایرانی و شناساییدن یکی از پهلوانان دوره شاهنشاهی هخامنشی، که خواست عهد کورش و داروش بزرگ را تجدید کند، بوده است؛ و هر دوی این عمل خود از حقیقت جوئی و میهن پرستی سرچشمه گرفته.

اگرچه این کتاب زندگی نامه یکی از تامبرداران تاریخ ما، یعنی کورش جوانمی باشد، میتوان آنرا تاریخی از ایران در سده پنجم پیش از میلاد شمرد، برای از رویدادهای آنروزگار، واژقدهای سیاسی مردان آن زمان، و نیز از عللی گه به لشکر کشی و کشته شدن کورش جوان پایان گرفت سخن می راند. در نوشتند این کتاب، بمانند کارهای دیگر، هدف دو من ساختن بخشی از تاریخ ایران و بانمودن کوشش‌های پهلوانان این آب و خال مقدس در فکه‌داری هیراث نیاکان، و نیز توصیف اندیشه‌ها و کارهای یکی از ناما و دان تخنای و جهانجوی ایرانی بوده است. ولی در این زندگی نامه، یکه تاز و میدان دار رویدادها جوانی بوده است که اگر بنای و نخت ایرانشهر دست می یافت، از بزرگترین فرماتورهای این تاریخ میشد، ولی چون در آوردگاه کوتاکا نگوار گشت و برخاک خفت، مایه‌درد ناکترین گزنده‌اویی توائیهای روزگار هخامنشی گشت، حسینانکه در جایی دیگر، کورش بزرگ (ص ۸۹ یاد داشت ۳۷) اشاره

کرده‌ام، کورش جوان را در ایران بناروا «کورش صغیر» می‌خوانند، و این ترجیحه
 نایفراز نده است از Cyrus The younger Kyros der jüngere انگلیسی و
 آلمانی که در حقیقت معنی «کورش بعدی» می‌دهد، در برابر کورش
 بزرگ که گاهی به انگلیسی Cyrus The Elder Kyros der Ältere و آلمانی
 یعنی «کورش پیشین» می‌خوانند. کارها و اندیشه‌ها و شیوه رفتار و زندگی
 این شاهزاده نشان می‌دهد که تنها لقبی چون «شیردل» و «جهانجوی» و یا
 «نبرده» برآزندۀ وی می‌باشد و بس، و من در آغاز سر آن داشتم که نام
 فردی‌گینامه اش را «کورش شیردل» بگذارم، ولی چون چنین نامی را
 تعصب‌آمیز یافتم، خودداری کردم، و از استاد یهودی پندشنودم که «اند این
 کتاب که می‌کنم، سخنی نداشتم که آن به تعصیت و تربیت کشید».

ما آخذ و منابع هر مطلبی را بدقت تشان داده‌ام، نامها را تا ممکن
 بود، به صورت اصلی آورده‌ام و در پاره‌ای از موارد اختلافاتی پیش آمده
 (مثل آریه و آریو، افزوس و افسوس، چیسهفر نه و چیس فرن) که گناهش
 را بگردن می‌گیرم. نقشها را تا می‌شند با توجه بینکات فتنی دسم کرده‌ام، و
 اهم غلطها را در غلط‌نامه بازنموده‌ام. آرزو مقدم در این کتاب راه تعصب و هواداری
 از کسی پیموده باشم، اگر چنان کرده‌ام، اشتباه و گناه کرده‌ام و امید
 بخاشاش دادم.

شیراز - مرداد ۱۳۵۰

فهرست نقشه‌ها

- ۱ - نقشه لشکر کشی کوروف
- ۲ - آرایش جنگی در کوناکا
- ۳ - بیرد کوناکا - مرحله بکم

۴ - دوم

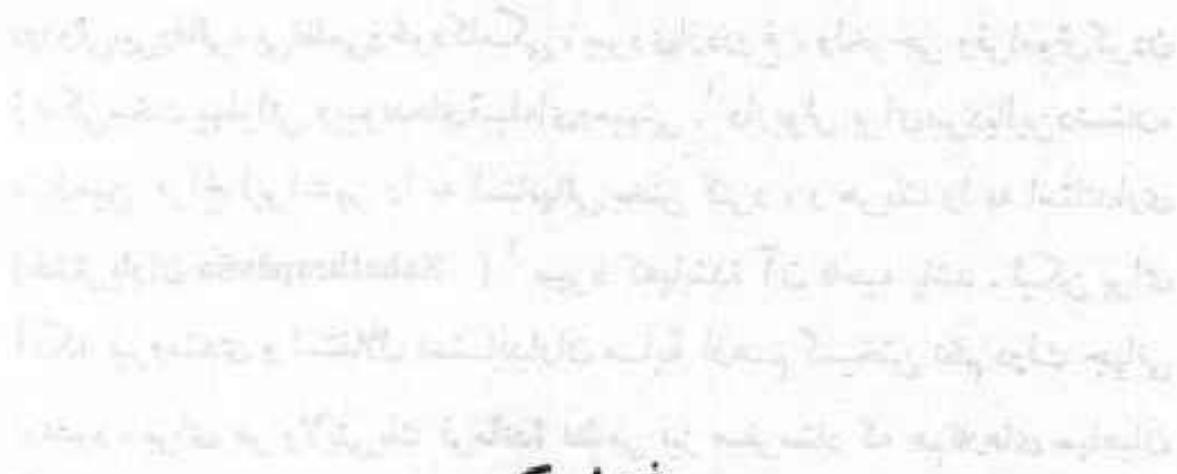
۵ - سوم

۶ - چهارم

۷ - پنجم

۸ - ششم

@RastarLib



فصل یکم

فراز و نشیب شاهنشاهی هخامنشی

در سده ششم پیش از میلاد، جنگاوران ایرانی، هر زهای

شاهنشاهی هخامنشی را به رود دانوب Danube

در اروپا و رود سند Indus در آسیا رسانیدند.

بنیاد شاهنشاهی

هخامنشی

شاهنشاهی هخامنشی، دولت آزاده سواران بود، کورش بزرگ آن را بنیاد ریخت و داریوش سازمان دهنده، استوار و پی دارش کرد و کوشید که اندیشه بلند و چهانگیر و آرامش دهنده «نظم» را بینان کارو کردار آورد، وجهاتیان را قمودهای بخشد که بازمانده های آن هنوز پابرجاست. بهما فکونه که یونگه Yunge گفته است: مأموریت تاریخی هند و اروپائیان ایرانی پذیرید آوردن آرامش و نظم، و نجهداری روح و خصوصیات آزادگی و آزاده سواری بود. داریوش، که بنام شاهنشاه اقوام ایرانی بر سرزمین پنهان اور ایرانشهر فرمان میراند، میدانست که از هم گسیختگی سازمانهای دولتی، و فرمانروائی خود کامانه و بدومسئولیت بزرگتر آگان، همان اندازه بوای گشور و هودمش زیانبخش و ویران گننده است که خود کامگی در پادشاهی و دوری جستن از مردمان همه خون و هم عین و بیگانه شدن باویتر گیها و امکانات زیر دستان. دولت سپاهی او، یک شاهنشاهی نیرومند و «منتظم جهانی» بود با سازمانهای هرتب و استوار، آنچه که ویران گننده این سازمانها بشمار میرفت اینها بود:

دوزدگی، بی وفاکی، بی نظمی و خودکامگی، پیروی از دروغ، ولخر جی و فراموش کردن
زندگی سخت پهلوانی و پیوقدھای قبیله‌ای و میهنی.^۱ داریوش برای قبر دبا این دشمنان،
سوزمین فراخ ایرانشهر را به استانهای بخش کرد، و هر بخش را به استانداری
(خشترباوان Xshathrapēvān)^۲ سپرد که پایندۀ آن ناحیه باشد. لیکن برای
آنکه پر و مندی و استقلال استانداران عابۀ از هم گیختن نظم دولت جهانی
اد نشود، برای هر ولایتی یک فرمانده نظامی نیز میفرستاد که هم کارهای سپاهیان
آن خطه را سروسامان میداد، و هم استاندار را می‌پاییسد و از خودسری و زورگوئی
و پا از کش رفتن از خراج دولتی باز غمی داشت.^۳ در زبان پارسی باستان واژه ای
که برای رساندن معنی توده مردم یا قبیله، بکار میرفت «کاره Kāra» بود، و آنکه در می
گه موردم را پشتیبانی و نگهداری می‌کردند، یعنی جستکیان و کار آمدان جامعه، هم
کاره خواهد میشدند، و هنوز هنگامی که گوئیم فلاوی «کس و کار» نی فریاد است،
میخواهیم بر سایم که پشتیبانان خانوادگی او نیز و مند و سرشناس و فراوانند. احتمالاً
آن سپهبداری که بر لشکر بان یا که استان گماشته میشد، کاران بـ کارن Kārān / Karan
لقب عیگرفت، و این همانست که به یوفانی کارانوس Karanus – یعنی فرمایده‌ی که

۱ - پ. ای. بونگه داریوش یکم پادشاه پارسها، ترجمه دکتر
د. منشیزاده، تهران ۱۳۳۵، ص ۴۹ و بس از آن.

۲ - پدر بان پارسی باستان خشن پاوان Xshassapavan، و به مادی خشترباوان،
ان همین زبان مادریست که به یونانی دستیده است و ساتراپ Satrap گفته:

Herodotus, III, 98,

Ch. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, Marburg
(1895), S. 546;

R. G. Kent, Old Persian, 2nd ed., New Haven (1953), P. 181.

3 - Xenophon, Cyropaedia, VIII, 6: 3; Herodotus, IV, 143,
162; V, 24, 109, 118, 121; VI, 43;

شاپور شهزادی، جهادگاری داریوش بزرگ، شیخاز (۱۳۵۰) ۱۱۲ بیان.

اختیارات تامداشته باشد - گشته است^۴، و شاید همان کارن است که نام سکی از خاندانها بزرگ ایرانی دور دوره اشکانی و ساسانی و حتی قادیری پس از آن بود، و در نوشه های اسلامی بصورت قارن آمده^۵.

داریوش برای استوار کردن نظام دولتی و آگاهی از رویدادهای پنهانی ولايتها، بجز استانداران و کارنها، هزار گاهی بازرسانی بنام «چشم» و «گوش» شاه، به استانها بیفرستاد، تا کارهای فرمادن پادگان و والی هر خطه ای را بررسند و به شاه بزرگ گزارش دهند.^۶ از اینها گذشته، چون بیشتر نواحی، گنجوری هم داشت که باج آن سر زمین را برای گنجهای دولتی گردhibاورد، کارن یا خشنر باوان نمیتوانست با تاراج باج دولتی، قیر و مند و خودسر شود، و کوس استقلال کوبد.

داریوش و پارسیان در کشاکش روزگار سخت جهانگیری وی ریزی، پادسیان بیش از همه بروای شاهنشاهی خاخامنشی گوشیدند، و وفاداری و پاکتاری نشان دادند، و میش از همه معنی و آرمان دولت جهانی کورش و داریوش را دریافتند؛ از این روی سزاوار بود که بفرمان را اثیوپی برسند، و خداوندان ایرانشهر، و خویشاوندان نژادی و دوستان شاهنشاه بشمار آیتد. چنان هم شد، همه جا آزادگان جنگی پاوس، بر دیگران فرمان وائی یافتند، و در پیشبرد نظم ایرانی، داریوش را

4 - Xenophon, Hellenica, I, 4; Herodotus, I, 153; V, 25.

5 - یونگ، همان مأخذ، همانجا، میداست که آتوس بونا بیان، اذکاره بارسی است، لیکن احتمال پیوند بیان آن نام خانوادگر کارن را دکتر بیوار بیشنهاد کرده است:

A. D. H. Bivar, 'A "Satrap" of Cyrus the Younger', in
Numismatic Chronicle, 1961, P. 123.

6 - R. N. Frye, The Heritage of Persia, London (1962), P. 102;
Cf. Herodotus, III, 34, 77.

7 - یونگ، همان مأخذ، ص ۹۵.

یاریها نمودند. ^۸ داریوش میدانست که حکومت ایران را «گاره» با کار آمدان و تیغ زنان پارسی بنیاد ریخته افتد، از این روی در توشه های خود از آنان سپاس می گزارد، و به آیندگانش هی سپارد که این نگهبانان دولت هخامنشی را پاس دارند، و بازماندگانش را سفادش می گند و زنها میدهد: «تو! ای کسی که میخواهی پس از این شاه بشی، از دروغ بپرهیز!» و یکجا میگوید^۹: «اگر چنین میاندیشی: سر زمین من باید درست بماند»، ... اگر تو چنین بیاندیشی: «بیاد آنکه از ذیکری بترسم»، این کاره (سپاه، قبیله) پارسی را نگهدار، اگر کاره پارسی نگهداری شود، دین بازی از پر کت نخواهد کاست، اهورمزدا افزونی بر این خاندان خواهد بخشید».

شاهنشاهی همچنانکه شد **Schaeder** بادآور شده است: «در حقیقت جهانی معروف هر دو^{۱۰} (پارسهها پسران خود را سه چیز می آموختند: سواری، تیاراندازی، راستگوئی).

همه مراث اجدادی و هم ثمره تجربیات جدید پارسهها گرد آمدند. موافقیت-های نظامی پارسهها در آسیای قdamی از این حیث با فاتحین قبیل و بعد فرقی ندارد، و بهمین جهت بسیار عجیب است، که با چه اطمینان و آرامش بزرگی نقشه های خود را طرح کرده، بموقع اجرا گذاشته و از دقیقه ای که فاتح میشوند، از فتح خود استفاده میکنند. پارسهها هرگز مانند وحشمنی که خبره ثروت و قدرت تازه بدست افخاده ای باشند، تا آنچه قیمع آنها تبریده و منهدم نکرده، بلع کنمند، وارد سرزمینهای متعدد قدیم نشدنند، بلکه آزاد مردانی بودند بتمام معنی، که د- آسیای خربی نظام حاضر و آماده ای در برای خود می بانند و تحقق آنرا بعده می پذیرند. کوشش و داریوش مردان خود را با اصول سر بازی بسیار سختی تر بیت میگردند.^{۱۱}

۸- نگاههای مأخذ. ص ۵۳ و پس از آن: ۹۷- Herodotus, III, 97.

۹- سنگنوهنه داریوش بن رک (بشه ارد ۶۵) در تخت چمشید، متن در:

Kent, op cit., P. 136.

۱۰- ه. ه. شد، جهانداری پارسهها، ترجمه دکتر د. منشی زاده، تهران

آن همانند سامیان بودند که سیاست خودرا با جانور خویی و کشتارهای بزرگ و سوزاً‌های شهرها پیش می‌بودند، بلکه می‌کوشیدند که هر چه زودتر آرامش جای جنگکو نابسامانی را بگیرد، تا پسید آوردن «نظم» صحیح امکان پذیر شود. زیرا در سایه نظام است که میتوان هر چهرا که برای تعالی فرهنگ جهانی سودمند است، احالت و تحقق بخشد و آفرید.^{۱۱} یونگه این نکته را روشن کرده است که کوشن و داریوش در پایه ریزی سازمانهای منظم دولتی، دریافته بودند که گروه‌های پارسیان در سر قاهر ایرانشهر بزرگ پراکنده‌اند، و بیم آنست که خون و ویژگیهای روحی خودرا، در توده بومیان قبیر دست گم کنند. از این‌روی باهشیاری بی‌هائند و در خور ستایشی، «از هر ز» «یادسی» و «ایرانی» و حتی «آریائی» گام‌فرانتر نهادند، و هر که را از میان هند و ایرانیان سرزنشین خود، «شاپسته، وفادار، و دادگر» دیدند، برکشیدند و فرمانروایی دادند. از این رویست که مادها، پارسیان، سکاهای و یونانیان تهم‌فراده و وفادار، در دستگاه دولت نظام آفرین پارسی، پکار گماشته می‌شدند، و همه باهم در برآفراشتن «شاهین درفش» شاهنشاهی می‌کوشیدند.^{۱۲}

@RastarLib

ایرانیان و
یونانیان دریای مدیترانه و خاک هلاس Hellas (یونان Greece)

گسترش موزه‌های شاهنشاهی هخامنشی، ایرانیان را به کناره‌های کشانید، و با مود هلنی Hollens (یونانی) روبرو ساخت^{۱۳} یونان خوش‌آوردان تزدیک ایرانیان بودند،^{۱۴} و از جنگاوری، هنرمندی و آزادگی برخودداری بسیار

۱۱ - شعر، همان مأخذ، ص ۱۵.

۱۲ - یونگه، همان مأخذ، ص ۱۴۰ تا ۱۵۶، درباره درفش شاهنشاهی، باز مخزن خواهیم داشت.

13 - Herodotus, I, 76, 140 ff; III, 129 ff; V, 1 ff.

۱۴ - دانشمندان یونان باستان هم این را میدانندند، بنابر عقیده عامه، ایرانیان از تخته پرسیوس Perseus پسر زئوس بودند (Herodotus, VII, 61)، ایسکنلوس Aeschylus، Persae, 180 - 190، ن. ک. ب: شهیادی، کورش بزرگ، ص ۹۶، بادداشت ۲۲ و ص ۱۵۸.

داشتند. لیکن در شیوه حکومت میان این دو گروه، دگر گونی افتاده. یو نایان همواره با یکدیگر ناسازگار و درستیز بودند، موقعیت سیاسی و اقتصادی و ادارشان میکرد که شیوه‌های دولتی متفاوتی در پیش گیرند. از روزگاران کهن، تهمزادگان و معهان یو نایانی، با مشتبهانی مردم به فرهنگ روائی هم رسیدند، و بهسود مردم نیز کار میکردند. در آتن Athens، که بزرگترین شهر یو نایان بود، این بزرگزادگان اندک اقدام‌راه دیرینه خدمت به همگان، جداگشته‌اند و به پر کردن کیسه‌خود پرداختند. مردم نیز از آنان روى بر تافقند و برای خود، از میان کلانتر انشان، نمایندگانی برگزیدند تا اجرای کننده قانون باشند؛ بازماقدگان تیوزادگان یو نایانی که یاوری مردم را از دست داده بودند، «شاهزادگ» و ستون و پناهگاه خود خوانندند و به سوی «ایران خواهی» گرویدند و بادرپا در این پیوقد و پستگی یافتند. در اسپارت Sparta که دومین شهر یو نایان بود - بزرگزادگان مردم دوست، شیوه کهن و ستوده «قیر و مندی و فرماین روائی برای خدمتگزاری و مردمداری» را پیروی میکردند، و با روض دعو کراسی آتن سازگاری نداشتند.

درست است که ایرانیان در قریب در فرش شاهنشاهی خود برای «نظم» و «آرامش» و «حکومت قیر و مند مرگزی» شمشیر میزدند، و یو نایان برای ناتوان کردن اشراف، و سپردن فرماین روائی بدست نمایندگان عامه، لیکن هر کس ایرانیان «نظم پرست» و یو نایان «آزاد یخواه» را شمن هم بشمارد، راه ساده و لی قادرستی پیموده است. «آزادی» و «نظم» هر دو با هم در کشمکش همیشگی و برومندند. هر دو، هم آزادی و هم نظم، پاسیافان و فادار و کارآمد می‌خواهند و گرفته «آزادی» خرد خرد جای خود را به افسار گسیختگی و پایهال کردن قانون می‌دهند و نظم به خود کامگی وزور گوئی و بیگانگی فرادستان از زیر دستان می‌اجامد.^{۱۵}

۱۵ - شدر، همان مأخذ، ص ۱۹ و پس از آن، یونگ، همان کتاب، ص ۵۹.

ایرانیان و یونانیان سر انجام باهم بز دو خود در اختند. پارسیان کمانگین و سپک اسلحه، که به جنگ سواره و با در دشتهای فراخ خویگر بودند، در برابر پیادگان سنگین اسلحه فراخ سیر (hoplites) و آزموده یونانی، که لیزهای بلند، سپرهای بزرگ، زره و خودهای آهینه و برنجین و استوار داشتند، تاب تیاوردند، و در سه جنگ شکست خوردند.^{۱۶}

پس از داریوش، جانشینانش کار آمدی و شایستگی اورا چانشینان داریوش نداشتند. کم کم خانه قشیتی وزیرستی و زور گوئی مایه فراموشی فتدگی پهلوانانه و ساده سیاهی شد. خشنر پلاؤانها، کارنها (سپهبدان) را از میدان بدر کردند و باین کردن کیسه خود و بزرگتر کردن حوزه فرمانرواییان، حکومت هر کزی را سست بایه کردند، و بایده نظم و داد داریوشی را بلوژه افکندند. در میدان جنگ قیز زر پارسی جنگ جنگ به کیسه سرداران دشمن ریخته میشد، تا آنان را بارشوه، و به باقیخ سربازان ایرانی، از مرزهای ایرانشهر دور نگهدازند.^{۱۷}

از سوی دیگر، یونانیان قیز خیره از سرفرازی و پیروزی، و آزمودیر کردن کیسه خود از دارا فی دیگران، به جان یکدیگر افتادند، و در پاره پاره کردن همدمیگر و پایمال آزادی همسایگان، از همآوردان دیگرین خود، ایرانیان، در خواست باری و پیشیمانی می کردند.^{۱۸}

در آغاز پادشاهی اردشیر بکم پسر خشیارشا، جنگی دران میان مصریان، که برای ایان شوریده بودند، و آتشیان، که مصریان را باری می دادند، از یکسوی،

16 – C. Hignett, *Xerxes' Invasion of Greece*, Oxford (1962), 40 ff.

17 – Sir W. W. Tarn, «Persia from Xerxes to Alexander», CAH, VI, 1 ff.

18 – Thucydites, I 19 f; J. B. Bury, *A History of Greece*, revised edition by R. Mriggs, London (1963), pp. 390 ff.

و ایرانیان از سوی دیگر در گرفت که به پیروزی بغا بوخشه Baga Buxsha (بخت، خدابخش، بیوقافی مگایزوس Megabazus)^{۱۹} انجام یافت^{۲۰}. با اینهمه یونانیان و بیویژه آنیان، همواره در دریا انگل و پر هم زندگانی نقشه ها و کار های ایرانیان می شدند، تا اینکه در سال ۴۶۸ پ.م. نماینده ای کالیاس Callias نام، از آتن به شوش آمد، و با ایران پیمان دوستی بست. این سازش که برای آبروی ایران بسیار زیبایی بود، بیشتر یونانیان آسیا را با ج پرداز آتن کرد، و بدتر از آن، ایرانیان دیگر نمی توانستند سپاهی از رود هالوس Halys (قزل ایرن ها ف امروزی) فراتر بفرستند، و تادگان ایرانی در دریای مدیترانه از آبخوست کلی- دونیان Chelidonian، ودهائی دریای سیاه فراتر نمیتوانست رفت^{۲۱}.

این مایه پیروزی، آتنیان را آزموند پیشرفت های بیشتر کرد. ولی از آنجاکه سیاست گسترش جویانه واستعماری آنان و بلند پروازی های خطرناک شان، شهر های پلوپنزوس Peloponnesus (ناحیه جنوبی یونان، که پا بخشش اسپارت بود) را به هراس افکنده بود، اسپارت آنان را با هم یکدل و پگانه کرد و با آتن به جنک برخاست و حتی از دولت ایران نیز درخواست کمک کرد (۴۲۱ پ.م.). ایرانیان هم در این زد و خورد ها - که بجنگهای پلوپنزوس نامبردار گشت - دشمنان آتن را همراهی دادند و از این راه بگرفتن کیندهای کهن آغاز کردند^{۲۲}.

19 - Bartholomae , OP . Cit . , S . 921 ; Kent , OP. Cit., P . 199.

20 - Thucydites, I, 103 – 110 ; Diodorus Siculus, XI, 71-77.

21 - Thucydites, III, 10; 4; Diodorus, XII, 31-73; Bury,
OP. Cit., PP. 572 ff.

22 - Thucydites, I, 80 ff; Diodorus Siculus, OP. Cit.
Bury ; OP, Cit; PP. 391 ff.

برادر کنی در خاندان اردشیر در ۴۲۴ پ.م. در گرم جنگهای پلوپنزوس هخامنشی پس از چهل و دو سال پادشاهی در گذشت.^{۲۳} و پسرش خشایارشای دوم به تخت نشست.^{۲۴} چندی نرفت که این تاجدار نو را یکی از برادرش سغدیان (به یونانی *Sogdianus*)^{۲۵} نام گرفت و بکشت و خود پادشاه شد.^{۲۶} خشایارشای دوم دو بروادر دیگر نیز داشت که یکی را و(ه) او که *V⁸ h⁸ uk⁸* (به یونانی اخوس *Ochus*)^{۲۷} نام بود و دیگری را ارشید (آرشید، ارشید، به یونانی ارسیتس *Arsites*).^{۲۸} و(ه) او که در روزگار پدر خشتر باوایی (استانداری) گران را داشت، واردشیر خواهر ناتنی خود، پوشانی *Porushiyāti* (پرشاد، به یونانی پرساتیس *Parysatis*)^{۲۹} را به فری بدوداده بود. در آن هنگام و(ه) او که و روشن نموده است.

23 - Ctesias, Persica, XVII, Epit. 74.

برای تاریخ دقیق مرگ اردشیرن. ک. به : R. A. Parker and W. Dubberstein,

Babylonian Chronology, 2nd ed, Chicago (1956), P. 15 f.

24 - Ctesias, Persica, Frag. 44; Diodorus, XII, 64.

۲۵ - پیداست که این نام با واژه «سغد» یونانی دارد. ولی معنی آن تاکنون بر من روشن نمده است.

26 - Ctesias, Persica, XVIII, Epit. 75 f; Diodorus, XIII, 71

۱۷ - دریخت و معنی این نام بدست روشن نشده است، اینقدر میدانیم که پاره نهستین

آن ازوء بمعنی «به، توک»، میآید، ن. ک. به:

Bartholomae, OP. Cit., S. 1394.

۲۸ - معنی ام ارشید را - که معنی «مرد»، پهلوان، گرد، میدهد، پیوقدی داشته باشد.

با واژه ارشن با ارش، که معنی «مرد»، پهلوان، گرد، میدهد، پیوقدی داشته باشد.

۲۹ - این نام از دو پاره درست شده است: پرو (صفت بمعنی «پر»، زیاد)، و شیاطی (شادی)، و بسیار شاذمان، خجسته «معنی میدهد».

30 - Ctesias' Persica, 44; Plutarchus, Artaxerxes, 1.

پیر و شیاطی دو فرزند داشتند:^{۳۱} پسری بنام ارشک Arshak و دختری بنام هومیاسترا^{۳۲} (به یونانی آمیستریس Amisteris یعنی همدست، هم پیمان). سعدیان میدانست که بابودن و (ه) اوکهدار سر زمین هر دخیز گرگان، به آرامش فرمائی وائی تواند کرد. از اینروی وی را بددبار خوانده و سوگندها خورد که هر گاه بداطاعت پیش آید، وی را خواهد آزد. لیکن و (ه) او که - کمس انجام برادر بزرگش را از باد ببرده بود - در گمان شده و با سیاهی گران به یاپخت دوی آورد. در باریان نیز مند و گرافر از نیز مدو پیوستند، و سعدیان بی جنگ گرفتار آمد و کشته شد. آنگاه و (ه) او که بر تخته نشست و خود را داریوش (دوم) خواند.^{۳۳} (فیروزی ۴۶۳ پ ۰۳۰).^{۳۴}

@RastarLib

31 - G. Rawlinson, *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, London (1879), Vol. III, P. 478, Plutarchus, loc. cit.

۳۲ - عقیل این نام از روی شهادشن آمد نهادست:

Bartholomae, op. cit., S. 203.

۳۳ - عباس دورین، ایران قامه، ج ۲ بهره‌یکم، آهران ۱۳۲۱، ص ۵۰۹.

34 - Ctesias, *Persica*, Frags 29, 43 - 48;
Diodorus Siculus, XII, 74.

35 - Parker and Dubberstein, op. Cit., P. 16.

فصل دوم

شاہزاده کورش و روزگار او

داریوش دوم و پرورش ای دختر خنوارشا و همسر داریوش دوم، که از خانواده اش نامیر داران تاریخ ایران بشمار می‌رود، منشی پلندر واز ولی سپیزه‌گر و کینه‌نوز داشت، و تندخوی و سنگدل بود^۱ از سر گذشت و گردادش پیداست که همه چیز را برای نیز و مندی خاندان خود می‌خواست، و چون داریوش دوم را مرد کارنمی دید، در امور دولتی دست میانداخت و با قتدی و سخت دلی فرمادر و ائم می‌کرد، و هر چه را که سد راه کاهیابی اش می‌شد، درهم می‌شکست و قابود می‌کرد، با این‌جهه قباید از باد بر دکوهی شاهباغی بود نیز هوش، کاردان و درستخنی‌ها پایدار، از همان آغاز کار نقوش در داریوش نیک آشکار بود، و شوهر را در کارهای پادشاهی باری و راهنمایی میداد، چه همسرش مردی فاکار دیده و گاهل وست پیمان بود نه جنگاوری دشمن شکن و پادشاهی نیز و مند، سراسر روزگار فرمانروائی داریوش دوم به کنکاش و خرابکاری گذشت، هر از گاهی مرزهای ایرانشهر را شور شهای سرگشان و دست‌اندازی دشمنان به آتش می‌کشید، و پیمان شکنی‌ها و خوقریزی‌های سال‌داران و کنکاش‌های خواجه‌گان مشکوی شاهی، نام و آبروی خاندان هخامنشی را خواهد می‌کرد^۲ هیل Hill با توجه به مدارک باستانی بنحوی پذیرفتنی نشان داده است که اندکی

1 - Plutarchus, Artaxerxes, 49؛ Ctesias, Persica, 59

2 - G. Rawlinson, Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, vol. III, London (1879), P. 483 f.

پس از دستیابی داریوش بر تخت شاهی، کورش، دومین پسرش، از هادر فرآده شده.^۳ به یاد آزاده‌ترین مرد ایرانی و سازنده ایرانشهر هخامنشی، براین شاهزاده قام کورش نهادند، براین امید که چون هم قام آزادخویی فرآده‌اش مردی شود سر فراز و پهلوان منش و نامی باید به بیکی جاودان و دلی چون دلشیو بی‌باک، در باره معنی نام کورش^۴ گفتگوهای فراوان کرده‌اند، و من در جایی دیگر به تفصیل در این باره سخن رانده‌ام.^۵ گویاییستیان می‌خواسته‌اند این نام را با واژه خوار^۶ یا خور^۷ (= هور، خورشید) یکی داشد. کتریاس گفته بود که ایرانیان واژه کورش را به معنی خودشید می‌دانستند^۸، لیکن این گزارش نادرست است، و حتی دو ایرانی بودن واژه کورش نیز گمان رفته است.^۹

باری پیش از این ده فروردین دیگر بیز به جهان آورد که همه در خردی بمردند^{۱۰}، بجز دو پسر به نامهای هوخشنر (دارای پادشاهی قبک)؛ به یونانی

۳ - F. G. Hill, Catalogue of The Greek Coins of Persia..., in
The British Museum, London (1922), p. CXXV - Vi

۴ - کورش را یونانیان کورس Kuros نوشتند (Herodotus, I, 46 etc.) و به زبان کورش. رومیان که حرف «ك» یونانی را بصورت «C» نوشتند و آن را «د»، «دای»، «دایوس» نام آن شاهنشاه Cyrus نوشتند، و آن همینجا واژه سیروس در زبانهای اروپائی (و حتی فارسی امروز) داشت.

۵ - شایور شهبازی، کورش بزرگ، چاپ دانشگاه پهلوی، شیراز (۱۳۴۹)، س ۴۱ تا ۴۵.

۶ Cited by Plutarchus, Artaxerxes, 1.

۷ - شهبازی، همان‌ماخذ س ۴۵.

۸ - Ctesias, Persica, Frags, 29, 49; Plutarchus, Op. Cit.

^{۱۰} اخزاترس Oxathres (به یونانی اکاسن Oxanes) و اوخشن Uxshan (به یونانی اکاسن) هنوز چندی از آغاز فرمانروائی داریوش دوم نگذشته بود که برادر جوانش، ارشته، سرکشی آغازید، و بیاری هوا داران سفیدیان و کایکه در کشتن خشیارشای دوم دست داشتند، سپاهی گران از ایوانیان و جنگاوران مزدور یونانی گردآورده، یکی از باران او، ارتوفیه^(۱) به یونانی ارتوفیوس Artyphius، پسر باغبخش سردار نامی ایران و گتابندۀ مصر، بود. این سردار شورشی دوبار سپاهیان داریوش را درهم شکست، ولیکن وی با کیمدهای پراز فر، مزدوران یونانی از شیبدرا فریفت، و آقان ناسپاسانه خداوند خود را نهادند. شاهزاده سرکش و سپهبدش درخواست بخشش آبرومندانه کردند، لیکن چون به پای خود به دام آمدند، کشته شدند.

@RastarLib

پروردش سواران و پیادگانی که در واژه‌های یادداشت‌های بزرگ جهان را بزرگ‌تر کردند^(۲) یکی پس از دیگری برای کورش بزرگ و داریوش بی‌همتا گشودند، از پروردش و آموختش سپاهی و پهلوانانه ای که شایسته سو فرازان آزاده باشد، بر خودداری داشتند. ایرانیان از خردسالی تن و جان خود را برای خدمت به میهن و به مردمی که در زیر درفش شاهنشاهی میزیستند، آماده می‌گردند پیش از هر چیزی راستی و درستی می‌آموختند. آنان که از دروغ پیش‌بینند، در کارهای دلیلی و مردانه اند و در راهیست سرافراز چیزی باک و هراس ندارند و از کسی ثیتر نستند. این را همه‌زبان ایرانی دریافتند، بودند، فرقشند، فیامبر نامبردار، راستی را پیدار و مایه همه چیزهای خوب خوانده است، و داریوش بزرگ دروغ را دشمن مردم و آبادانی دانسته. کودکان را مادمی دادند که پیمان شکستن از بزرگترین نفکها و فرشته‌ها است. پاکمردان باید پیمان خود را نگهدارند حتی اگر آن پیمان با

۹ - شایدهم او خشیده = هوشیده

10 - Plutarchus, Artaxerxes, 1.

11 - Ctesias, Persica, XVIII, EPit. 78 - 82; Diodorus, XII, 64.

دشمنی ویرانگر و با دروغ پرسنی گمراه بسته شده باشد، نزیرا که میعماں، پیمان است و شکستن آن عایة فنگ و بی برکتی میشود. نگهداشت دلوقرمان پدر و مادر، فرهان برداوی از وہبران، دهش وفاداری و آزاد منشی، پاکدامنی و مهمنان نوازی، و هر آنچه که مایه شکوه و بر قری و بسترس فرازمینشود، همراه بکودکان عی آموختند. بدایان میگفتند که قاتق و نظم در خودستایشند، و وظیفه ثاشناس، دزدی فرمایه بیش نیست، میهن پرسنی و بن رگداشت پیوندهای خونی سر آمد همه لیکها و فرزانگیهاست. نگهبانی از تن و جان، و پر هیزا از خود پرسنی و شکم بارگی و شرابخواری فراوان نیز بدایان بیاد داده میشد، و هر قوباهه اینانی میدانست که در کوچه و خیابان ببابست گاووار نشخوار کنند و آب دهان افکند، سواری و تیراندانی و شمشیر زدنی و نیزه وری هم در کار بود تا دستهای و پایهایشان ورزیده شود. نخبیز جانوران در نده به فردی و چابکی بر تایان گمک میکنند و شناگری و باریهای پهلوانی و کارهای سخت کشاورزی و چوپانی، و ورزش‌های گوناگون، اعدامشان را زیبا و دلپسند میکرد. اینان بهزینه‌هایها و بهره وری از خوشیهای این جهان اهمیت فراوان میدادند، و میدانستند که خوارشمردن شیر پیهای زندگی و چنگ در دامن اندیشه‌های در دریشی زدن، مایه زبونی میشود. آنان از دوره گردی و دریوزگی بیزار بودند، و از همین روی بود که چهار گوشه جهان را به چنگ آوردند، و نظم آفرینش روزگار خود گشتنند کوشن با پرادرش ارتک و پرگز ادگان دیگر در جهان تو بیت کوتهش آموزشگاههای به فراگرفتن وظیفه‌ها پرداخت^{۱۳}، و نشان دادکه جوانی است قیز هوش، پاکدامن و جوانمرد^{۱۴} و بیک

در بار، آموذش و پورش بار سیان ن لک. به: 136، 153؛

Xenophon *Anabasis*, I, 9: 3; *Cyropaedia*, I, 2, 8 ff.

Strabo, *Geography*, 15, 3: 17 f.

¹³ - Xenophon, *Anabasis*, I, 9, 2.

¹⁴ - Ibid., I, 9: 3 f.

جوان آزاده شیردل و نیر و متد از آب درآمد، و در حمه فرزانگیها و هنرها سرآمد تهمزادگان شد، و این را همه نیک دریافتند. آموزگاران وی و همه مردم دانستند که سربراهی آزاد منشانه کورش و هنرها بیکوی وی از همه همگناش بیشتر است زیرا کدویی از دیش سپیدان و آناتکه بسال ازوی مهتو بودند، فرمان میبرد و بدانان فروتنی مینمود. دادا سب سواری و اسب دوستی و پیورش و رام کردن ستودان و نیز در نجیر گیری و نیز اندازی و هر کار پهلوانی دیگر، و همچنین در باد گرفتن هانشها و وانماندن در سختی‌ها، سرآمد همسالانش بود.

کورش از قوباوگی، بیش از همه کس دلبلسته نجیر در قدرگان و شیخته کارهای خطر ایک بود، و وزی در نجیر گاه به تهائی و بی‌یاکانه با خرسی گوهیگر در آویخت جانور خشمگانک بر آن توجوان شاختن برد و از اسیش بزرگ شید و بچنگال زخمی کرد چنانکه نشان زخمها در کورش بیماند، لیکن شاهزاده تلاش کر دوسر افجام بدست خود خرس را بکشت، و مردی را که برای یاری او شتافته بود، پاداشی شاهزاده داد چنانکه میان همگناش سرفرازی یافت.^{۱۵}

بدینگونه کورش نشان میداد که شایسته‌نام بزرگی کهبر او فهاده بودند میباشد، و ابراییان آنچه را که فرمانروای شایسته‌ای لازم دارد، یعنی وفاداری، دلیری، میهن پرستی، دشمنی با دروغ، شناختن قدر خدماتها، و هنر سازهان دادن، فرزانگی نظم بختیدن، همه و همه را در کورش میافتد، و شیخته او میشند.^{۱۶} اما این ادراش خوشگذران و تن آسای بودنده، و شگفت نیست که هادرش اورا از همه فرزندانش بیشتر میخواست.^{۱۷}

15 - Ibid, I, 9 : 6.

16 - Plutarchus, Artaxerxes, 1; Xenophon, Anabasis, 1, 9, 1, 7f.

17 - Plutarchus, Artaxerxes, 6; Xenophon, Anabasis, 1, 9: 4.

دوش هخامنشیان آن بود که برای بزرگداشت
خون و تیار خود، و برای پاس خاندانهای فامی

پارسی، از میان تمیز این قوم همسر

^{۱۸} می گزیدند، و شاهبانوان هفخاونشی همواره از دو دعنهای بلند پایه دو اعیل بودند

خاندان ویدرنه *Vidarna* (به یونانی ایدرنیس *Idarnes*) ^{۱۹} از فامی ترین دو دعنهای

^{۲۰} پارسی در روزگار داریوش دوم، بود و ویدرنه خود فرمانداری کرکان را داشت.

پس از اوی یکی از پسرانش بنام چیتر تخته (جهر تمیز، دلیر نژاد، تمیز تبار) ^{۲۱} - که

از جنگاوران بنام روزگار بود - جانشین او گشت، ^{۲۲} زیرا در آهنگام «نظم داریوشی»

ستی گرفته بود و خشتر پاوانی (شهر بانی، استانداری) از پدر به پسر بدارث میر سیده

ویک پسر دیگر ویدرنه، بنام چیسه فرتنه (=جهر فرنه)، به یونانی تیسافر نیس

Tissaphernes (مقام سپهبدی در لشکر شاهنشاهی را یافت). ^{۲۳} چیتر تخته با هم می باستره

(آمیستریس) دختر داریوش دوم زناشوئی کرد، و یکی از خواهران خود، استانیرا

^{۲۴} نام را به زنی به ارشک، پسر مهتر شاهنشاه، داد.

بهنگام خردسالی کورن، پیشامدهای فراوان دخ داد. پس از سازش کالیاس

۱۸- Herodotus, III, 88; 84, VII, 2: ۲۲۷

۱۹- معنی این نام چندان دوش نیست. شاید از «اوی» - به معنی جهاد و پر شوهر *dar* به معنی

داشتن، آمده باشد، و معنی «پنتیبان» و یا چیزی مانند آن دهد، ن.ک. به:

R G . Kent, Old Persian, 2nd ed., New Haven (1953), 208

20 - F. Justi, Altiranisches Namenbuch, Marburg (1895), S. 351.

21 - Plutarchus, Artaxesxes. 2; Cresias, Persica, XVIII, Epit. 65.

۲۲ شاید به فادرسی پاستان چیسه تخته، یونانی تری تئچمیس *Teriteuchmes*

23 - Gtesies, Loc Cit.

24 - Thucydites, VIII, 5.

«معنى این نام جهور فرن، فوج نژاد و ما فرخزاد موشهود».

25 - Plutarchus, Loc Cit.

(۲۴۹ پ.م.)، میان ایران و یونان زد و خورده در نگرفت، زیرا که یونانیان سرگرم جنگهای خانگی و خاقانی بودند از که در تاریخ باشام جنگهای پلوپنزوس ^{۲۱} *Peloponnesus* خوانده شده است، بودند.^{۲۲} در آن زمان فرهنگ راهی هلسپونت *Hellespont* و فریگیه *Phrygia*، فرناتک *Farnak* به یونانی (فرناکس *Pharnaces*) پسر فرنابازو (به یونانی فرننه بازوس *Pharnabazus*) سردار بزرگ ایرانی *Farna Bazu* بود.

کوشش فرناتک ماید آن شد که مردم کاریه^{۲۳} و لیکیده *Lycia*^{۲۴} از پرداخت خراج به آن خودداری کنند، و از تو فرمانبردار ایران گردند.^{۲۵}

در دهین سال فرماتر واقعی دارموش دوم، یعنی سال ۱۳۰ پ.م.، پیشوتن (پیشوتن، به یونانی پیسوتنیس *Pissuthenes*) استاندار لودیه^{۲۶} *Lydia* سر کشی

۲۶ - پلوپنزوس ناحیه جنوی یونان بود و شهر بزرگ آن اسمارتنه یک «شهر دولت» نامی بشمار میرفت.

۲۷ - جنگهای پلوپنزوس از ۲۲۶ پ.م. تا ۳۰۳ آدامه داشت، ن.ک. به *Thucydites*, I, 23 ff; *Xenophon*, *Hellenica*, I - II; *Diodorus*, XII, 30 - 31, 107; J. B. Bury, *A History of Greece to the death of Alexander the Great*, (Revised by R. Mriggs), London (1963), 390ff.

28 - *Thucydites*, II, 57: 1; *Diodorus Siculus*, XII, 73.

۲۹ - سوزه‌منی در جنوب باختری آسیای کوچک که به پارسی باستان کرگ *Karka* خوانده میشد.

۳۰ - ناحیه‌ای در جنوب خاوری کاریه، پاینختش گزانوس *Xanthus* نام داشت.

۳۱ - پس از آن، این سماقهای را استانداران ایرانی اداره می‌کردند.

۳۲ - سرزمینی در شمال کاریه ولی کبه، پاینخت آن ساردیس *Sardis* بود.

خود آن شهر را ایرانیان اسپرد *Sparda* می‌خوانندند، و بر استان لودیانیز همان نام تهادند. ن.ک. به: شهباذری، همان‌ها خذ، ص ۱۵۲.

آغاز بود.^{۳۳} وی که از بیست سال پیش از آن، حکومت آن سرزمین زرخیز را در چنگ گذاشت، پسر و نشستاپه Vishaspa (گشتاپ، بدیونانی هیستاپس Hystaspes)^{۳۴} و از پستگان شاهنشاه بود،^{۳۵} و تو انگری و نام بلندش هایه آن شد که مزدوران چنگی آتنی به پاری او بستایند، ولیکون Lycon سردار چنگجعوی آتنی هم بدیوبودد، داریوش دوم چیزه فرنه، سیمینه ناهور پارسی را برای سر کوبی سر کشان گسیل کرد. این چیزه فرنه از کار آمد نبین و هوشیار ترین چنگکاران و سیاستمداران روزگار بشمار میورد، از خاندانی بزرگ بود، در آبی بلند داشت و در رزم و هزم، در گلشن و زدویندهای سیاسی چیره دست و جالاك بود، واژه‌های روزی یونانیان اورا از هر اس-انگیز ترین و قواناترین دشمن خود شمرده اند چیزه فرقه با شتاب فرادان به شورشیان روی آورد و آتشیان مزدور روا باز رفیقت، چنان‌که در روز چنگلیکون، پیشوتان رانها و خوار بگذارد و به چیزه فرقه پیوست. پیشوتان بداخلتر ناگزین دست از سرکشی کشید و تن به بندگی در دادبدین پیمان که جانش را نستاند، و به زیبار دانمیوش دوم، به پیاخت آمد. لیکن آمدن همان بود و سر به بیست شدن همان، چه داریوش پایی بر سر پیمان هشت، او را به قام شورشی و غافر مان بچنگلدر خیم سپرد، وی آنگاه فرهانروالی لودیده و سپهداری اشکران این این در آسیای کوچک را به چیزه فرقه داد، ولیکون را نیز یاداش فراوان بخشید (۴۱۳ پ.م.).

با اینهمه آشوب سر کشان پایان نیافرته بود. سر پیشوتان گذه و مودگ

33 - Ctesias , Persica , Frags . 31 , 83 .

۳۴ - این مرد بیکمان با غار پنج خاقدان کیانی آشنا بوده است، و چون خودش - مانند پیشیان زیست - و نشستاپه نام داشته است، پرسش را - مانند پورهman پادشاه کیانی - پیشوتان خواهد.

35 - G. Rawlinson, Op. Cit., P . 478,n.3.

36 - Ctesias, Persica, XVIII, Epit. 83.

= هوم پرست، بـ یونانی آمودگیوس (Amyrgios^{۳۷}) نام داشت، گروهی از جنگاوران آتنی را بمزدوری گرفت و با سیاهیان داریوش بزرخورد پرداخت.^{۳۸} این خیره سری آتنیان، شاهنشاه را بر آن داشت که ایشان را گوشمالی دهد. بنابراین به چیزهای فرهنگی مورد تقدیر خواهان آتن را پشتیبانی کند.^{۳۹} و چون در همین اوان فرقاک نیز درگذشت، یکی از بسیار اورا که فرنگی باز و نام داشت، بجای او شاند و سفارش کرد که مرز خود را در براین یونانیان ساخت پسندید. فرنگی باز و بی درستگ رهسپار فریگیه شد و با هنر و درگ جنگی داد و گرفتار ساخت.^{۴۰}

آنگاه پایونانیان پلوبنزووس - که بر هبری اسپارقه با آقون در جنگ یودند - گفتگوی همکاری و پیمان دوستی بین پیش کشید.^{۴۱} در این میان آتن بهترین ناوها و رزم آوردان خود را در نبرد هراس انگیز خوینی که با پلوبنزووسیان در کناره آبخوست بیلی Cicili^{۴۲} کرد، از دست داد و راه برای پیشرفت دستمنانش هموار تر شد.

شهرهای یونانی آسیای کوچک که دیرگاهی به فرماین دادی از آتن و باج پردازی به یونانیان تن در داده بودند، از غرب با افریقیین بیوستند، و چیزهای فرنگی را بازار و با جهای پس افتداده را از یونانیان آسیا بازستاییدند.^{۴۳}

۳۷ - درباره این نام و معنی آن. ن. ل. بـ: تایپور شهریاری، همان هأخذ، ص ۲۶۳ . بـداداـث ۹.

38 - Thucydites, VIII, 5:5, 28: 3.

39 - Ibid , VIII, 5:29 : G.Grote, History of Greece to the death of Alexander the Great, London (1863), Vol. V, P. 321 ff

40 - Thucydites, VIII, 28:3, 54:3.

41 - Ibid., VIII, 18.

42 - Ibid., VII, 34:87 : Grote, Op. Cit. PP . 261, 309.

43 - Ibid.

نخستین پیمان کارها بر اینگونه پیش میرفت که شهر میلیتوس Miletus (درایونید) و اریتوبیه Eritria^{۴۵} و چند آبخوست یونانی هائند لسبوس Lesbos و خیوس Chios (هر دو در دریای مدیترانه، نزدیک کناره غربی آسیای کوچک)^{۴۶} بر آتنیان شوریدند و از پلوینزویان و ایرانیان باری حستند^{۴۷}. سیاست چیزه فرنه و فرنه بازوهمواره یکتواخت و هماهنگ بود، لیکن در آنستگام هر دو خواهان دوستی با اسپارته و زمین زدن آتنی ها بودند.^{۴۸} از این روچیه فرقه نهایندگان لسبوس و خیوس واریت زده را به مراهی تنی چند از مردان خود به اسپارت فرستاد، و پلوینزویان را نوید داد که اگر باتاگان خود بروای چنگ باشند درینه آتن^{۴۹} بایه کناره آسیای کوچک آیند، مزد مردان جنگی و چنگ افزارشان را وی خواهد پرداخت، و امید داد که این لشکر مایه آن خواهد شد که زیر دستان آتن در شهرها و سامانهای دیگر نیز بجهش در آیند و پشورش بین خیزند^{۵۰}. از سوی دیگر فرنه بازو هم دوتن از بارافش را - که هر دو یونانی بودند - به اسپارت گشیل کرد و بود عا اسپارتیان را به مدتی و همکاری بخواهند^{۵۱}. این گفتگو ها به بیمامی انجامید که در سال ۳۱۳ پ. م در شهر میلیتوس میان چیزه فرنه - به نهایندگی ایران - و کالسیدتوس Chalcideus به نهایندگی اسپارت، بسته شد، و آنرا «نخستین پیمان میلیتوس» خوانند. متن پیمان بدینگونه

۴۴- شهری دریویا Eubia، یونان مرکزی، که از بد خواهان ایران بود:

Oxford Classical Dictionary, P. 337.

45- Ibid., P. 496

(خیوس) P. 571 : (لسبوس)

46 Thucydites, VIII, 9 ff.

47- Ibid., VIII, 5, 6.

48- Ibid., VIII, 29.

49- Ibid., VIII, 6.

بود:

- ۱ - هر سرفمینی که شاهنشاه، پا پدرش و ماتیاکانش، در پارینه بجنگ داشته اند، از آن شاه بزرگ خواهد بود.
- ۲ - شاهنشاه و مردم لاسدمون^{۵۰} Lacedaemonians وهم پیمانهایشان پیغموری و همکاری یکدیگر آتن را از باج گرفتن از سرفمینهایی که بفرمانبرداری آن دولت ناچار شده بودند، بازخواهند داشت.
- ۳ - هم پیمانان با آتن خواهند جنگید، و حیچکدام جداگانه سخن از سازش پیش نخواهد آورد.
- ۴ - آنکه پرشاه بزرگ سرکشند و نافرمان شوند، دشمنان مردم لاسدمون وهم پیمانهایشان بشمار خواهند رفت، و کسانی که لاسدمون و پارائشان بشورند، از بدخواهان و دشمنان شاه بزرگ انگارده خواهند شد.^{۵۱}
- سخاست توین
- این پیمان مایه آن شده است که چیزه فرنه را از کاردان قرین و هوشمندترین مردان تاریخ ایران دافند، و بر استی جای آنهم هست. تآثر مان یونایان، فرمادر والی ایران بر یونایان آسیا را فعیتوانستند پذیرفت، ولی از آن پس نه تنها همه یونایان آسیا زیور فرمان شاه بزرگ می آمدند، بلکه جنگ خانگی دو میان یونایان اروپا، آنان - و بومژه آتنیان - را از دستبرد زدن به کناره های باختن ایران (مدیترانه شرقی) بازمیداشت، و شاه بزرگ هستوانست هر دشمنی را - چهدر ایران و چه در خارج از هر زهای ایران - بنام شورشی بخواهد و داغ «نافرمانی» پراور زند و بادست لامد موئیان درهم شکند. راه آمد و شد میان ایران و یونان هم فراخی گرفت.^{۵۲}

۵ - لاسدمون نام اصلی اسپاروه بود:

Oxford Classical Dictionary, P. 854.

51- Thucydites, VIII, 18.

52- Grote, Op. Cit., P.331 + G. Rawlinson, Op. Cit., P. 479.

ز ریاضی کم کم جانشین جنگاوران ایرانی گشت. و از سوی دیگر، رزم آوران مزدور یونان حمراه قاره ای برای تان درآوردن و توشه اندوختن یافتدند، و آن فروختن شمشیر و بازوی خود به سروری شکوهمند و توانگر، چون «شاه بزرگ» بود. از آن پس سربازان یونانی دوش بدوش ایرانیان، به شاهنشاه خدمت میگردند، و در خورگار و هنر شان، یاداوش می یافتد.^{۵۳}

بالاین‌همه، این سازش خطرهای هم برای هر دو سوی دربرداشت. ایران می‌توانست در برانداختن دشمنان خود از لاسمه موبایان لشکر بخواهد ولی با آنکه پیمان کرده بود گذاشتن لاسمهون را دشمن خود خواهد شمرد، درباره سرگوب گردن چنان بدخواهی جزئی بمان قرار نمود. از آن گفته، میم آن میرفت که «شاه بزرگ» پس از درهم شکستن آتن، بر اسپارت و بارانش تربیتازد، و آنان - راکه بر انر جنگ دراز، مانده و فرسوده شده بودند - خرد کند. از سوی دیگر اسپارتیان برگردن نگرفته بودند که بر یونانیان آسیادست بودند، و میتوانستند به بهانه آزاد کردن آنان از دست آتنی‌ها، خود بر آسیای کوچک‌چنگک اندارد. این بود که هم چیزه فرنه و هم اسپارتیان در یافتدند که باید سر فرصت دواین پیمان فاهمدست بینند.

چیزه فرنه اندکی پس از اعضاي ییعنی که یاد کردیم، بسر شهر هیلیتوس دست انداخت، و بی درنگک درزی استوار در آنجا بساخت و یك پادگان ایرانی را به نگهبانی آن گماشت.^{۵۴} هم در آن هنگام، بزرگزاده ای آتنی، بنام آلکی یادیس - که از آ忿 پیروش کرده بودند - به زیبار چیزه فرنه آمد. Alcibiades

53 - Rawlinson, Op. Cit., p. 480.

54 - Thucydites, Op. Cit.

۵۵ - برای سرگذشت این هوشمند فریبکارن. ل. به:

Plutarchus, Alcibiades, 1 ff.; Grote, Op. Cit., Vol. VI, 20 ff.

سپهبد ایرانی او را نیک بپذیرفت و بنواخت و «رأی زن» و «اندرزید» خوبش کرد.^{۵۶}
دومین پیمان چندی پس از آن، لاسد مونیان درخششکی و دریا آفینان
میلیتوس را دوسته بار در هم کوافتند، و کارشان سخت بالا گرفت.

آنگاه غرور بوسوسة ایشان پرداخت و آذربجانشان افتاد، و بر آن شدند تا بر
 شهر هائی که بیش از آن به آتن باج میبرداختند، و اکنون میباشد به دست ایرانیان
 سپرده شوند، دست اندازند. چیز فرنه در برای این آزمندی چون سدی استوار
 باشد، و با دادن مزد یکماده پیشکشی به ناویان پلوپنزوی، ناوگان لاسد مون
 را تریو سایه و قنود خود گرفت، و پیشنهاد کودکه در نخستین پیمان میلیتوس،
 دستی بردند.^{۵۷} لاسد مونیان نیز پذیرفتند، و بدینگونه دوعین پیمان میلیتوس،
 در همان سال ۴۱۳ پ.م. با عضاء رسید، و هنوز آن بدبختان بود: «پیمان دوستی
 و بگانگی میان مردم لاسد مون و بارانشان از نیک سوی، و داریوش شاه و پسرش

(ارشک) و چیز فرنه از سوی دیگر، بنابر شرطهای زیر خواهد بود:

۱ - لاسد مونیان بر هیچ شهری که از آن شاه بزرگ است، و با متعلق به پدر
 و نیاکانش بوده، نخواهد ناخت، و دستبرد نخواهد نزد، و هرگز از فرمانبرداران
 شاه بزرگ، خراج نخواهد خواست.

۲ - داریوش شاه وزیر دستانش به لاسد مونیان و بارانشان گزندی نخواهد
 رسانید و بر سر زمین آغان تاختن نخواهد آورد.

۳ - اگر لاسد مونیان و همدستانشان از شاه بزرگ چیزی بخواهند، و با
 شاه بزرگ بدانان نیازمند باشد، باید باهم به گفتگو بشینند، و بر سر خواستهای
 خود سازش کنند.

۴ - هم پیمانان (یعنی ایرانیان و لاسد مونیان و بارانشان) به مرأتم جنگ

56. Thucydites, VIII, 45, 46; Cornelius Nepos, Alcibiades, 5.

57- Thucydites, VIII, 29.

با آن را ادامه خواهند داد.

۵ - هیچکدام از پیمان بستگان، جداگانه با آن دم از دوستی نخواهندزد.

۶ - شاه بزرگ بهر جنگاوری که برای رفم، و با پاسپاری شهرها (ی) یوقانی آسیای کوچک (روانه کند، و همچنین بهر رزمجهوئی از لاسمعون، که به باری خواهد، عزد خواهد پرداخت، و ازوی تکهداری خواهد کرد.

۷ - اگر بکی از شهرهای پیمان کتنده، با شاه بزرگ بعنگ برخیزد، بر دیگرهم پیمانان است که باری شاه بزرگ شتابند و بر حمله آورند، بتازند.

۸ - اگر بکی از شهرهای پیمان کرده، بالاسمه مونیان و باراتشان رزم آورده، شاه بزرگ در سر کوبی او از هیچ کوششی در بیان خواهد کرد.^{۵۸}

دومنق پیمان میلیتوس لاسدمونیان را از بازار دشوار کمک به سیاست چیسه فرننه
شاه بزرگ در سر کوبی «شودشیان» آسوده کرد، لیکن امید دست بایی آنان بر آسیای کوچک را نیز کشت. جنگ خانگی میان یونانیان نیز تاهر جانی و هرزهانی کدایوان میخواست، ادامه می‌یافتد. این بود که چیسه فرننه زیر دست و هوشمند، دل آسوده از آینده، بکتعجی نشست، و شور و دلستگی پیشین برای کمک به دشمنان آن را، افزیاد پرداز. پلوینز و سیان کشتهای جنگی خود را به وی سپرده بودند تا چون ناوگان شاه بزرگ از فنیقیه پرسد، بکباره بر آن بتازند. لیکن دیری گذشت و نشانی از کشتهای ایرانی پیدا نشد. چیسه فرننه هزد ناوگان پلوینز و سیان را هم کاهش داد، و پس از چندی پای وا از این هم فراتر هشت و گاه بگاه از پرداخت هزد خودداری کرد.^{۵۹} آنچه سپهبد ایرانی عیاقد بیشید، و اندیگز آتشی اش - الکی بیادیس - هم شب و روز آنرا بگوشش فرو میخواهد، این بود که پیمان ایران بالاسمه مونیان، پلوینز و سیان و بومنه اسپارتیان را بسیار،

58- Ibid., VIII, 37.

59- Ibid., VIII, 43 ff.

و بیش از آنچه شاید و باید، نیرومندکرده است، و همان خطری که دیروز از سوی آتن برای مرزهای ایران وجود داشت، فردا از طرف اسپارتی بیادخواهد شد. الکی بیادیس پگون فرهانده ایرانی فرومی خواهد که به سود شاه بزرگ نیست که اسپارتی را چنان باری کند تا بزرگترین دولت یونان شود، و بگانه کننده و بکیارچه سازنده پلوپنزوس گردد، چه هر چه باشدشمن ایرانست و فردا که باشی راباگردونه ایرانی بخانه رسانید، خواهد آشوفت، و درخانه ایرانی را بیز از پاشنه در خواهد آورد. باید درست فکر کرد، مبادا کمک به اسپارتیان مایه نابودی آتن - و در نتیجه جهان پهلوان شدن اسپارتی گردد، زیرا که اسپارتی نیرومند بهمان اندازه برای مرزهای ایرانشهر خطرناک خواهد بود که آتن جنگی.

فأگفته قماند كهدل آلکی بیادیس اقوساز تهاب ای خودش می سوخت و وی اگر سخن از نگهداری آتن می گفت، نه از دوی میهن پرستی بود، بلکه امیدداشت آتنیان ارزش کمکی را که وی بایشان میکرد، دریابشد، و وی را بازخواند و دوباره مقام سپهبدی دعند. از این روی هی به چیزی فرنه اندرز میداد که نهادگان ایرانی را فرا خواند، و نهادگان پلوپنزوسی را مزد دهد، تاکارها همچنان سامان نایافته و بی سراجام بمانند، و آتن و اسپارتی بر حمدیگر خیر و خیر بمنگرد.⁶⁰ امیدهای الکی بیادیس چندان پادر هوایبود. دیری نرفت که آتنی ها از بودن آلکی بیادیس دوسرایی چیز فریه دلکرم و امیدوار شدند و شادمان گشتند، و بینداشتند که بادست وی میتوانند باشه بزرگ پیمان دوستی بندند. بتعابر این فمایندگانی نزد سپهبد ایرانی فرستادند و آرزوی خود را با او در میان گذاشتند. لیکن آلکی بیادیس - که اکنون بخاطر سود پرستی خویش و از روی چابلوسی، کلاس داغتر از آتش شده بود - بداتان گفت برای آنکه شاه بزرگ باشما دوستی گزینند، نه تنها باید فرمادر وائی اورا بر همه یونانیان آسیا پیذیری داشته باشد آنچه تزدیک به آسیای کوچک - مانند

60 - Ibid., VIII, 46-52, Nepos, Alcibiades, 5.

لسبوس، خیوس و ساموس را بیز به ایران واگذارید آنکه بیادیس این دا برای چاپلوسی از شاه بزرگ می‌گفت و برای آنکه به آتنی هابناید که تنها خود او میتواند آنان را از خطرها برهاند، و امید داشت کدهم میهناقش در فراخواندن او و بازگرداندن مقامش مشتاب کنند. لیکن آتنی ها دستش را خواندند، و شرطهای سنگینش را بیدر فتند.^{۶۱}

هنگامیکه اسپارتیان از گفتگوهای پشت پرده چیه فرنه و نایاندگان آتن بوبردند، خود را باختند، و ترسیدند که ایرانیان ناگهان با آتنی ها بسازند، و بدینگونه چنان کلاه گفادی بر سر لاسدمویان، بگذارند که میش چشمثان را سراسر بگیرد. پس از کاهله و دوونگی سیبید ایرانی شکوه و ناله آغاز کردند، چه کشتهای لاسدمویی دو ماه در کنار آبخوست وودس Rhodes بیکار هانده بودند، و ناوگان ایرانی بتایگفته چیه فرنه هنوز «در راه» بود!^{۶۲}

61- Thucydites, VIII, 47-63.

62- Ibid., VIII, 44-51.

فصل سوم

ایران و جنگهای پلوپنزوس

@RastarLib

سپاهیان ایرانی چندی پس از آن سپاهی چیزه فرنه اندیشید مبادا قند رقته و یونانیان باشد، و در تیجه یا آتنی‌ها خیره و دلاور گشته، بر ناوگان لاسدموں بتازند و آن را درهم شکنند، و یا پلوپنزوسیان ازوی رنجیده‌تر گردند، ونا امید شوندو به مرزهای ایران دست برداشتند^۱. در همین دو دلیلها ویا سیاستمداریها بود که آتنی‌ها درخواست آلکی بیادیس وابرای بازگشتنش به آتن پذیرفتند، و چون از تیز هوشی و تردستی آن روپاه کهنه کار آگاه بودند، او را فرآخواندند تا بلکه بتواقد بر اهتمائی وی بدر بار شاه بزرگ راه یابند و با ایران هم پیمان شوند آنان نیز، هافتد اسپاریان، میدانستند که هر کس قاوه‌گان شاه و گفج وی را پشتیبان داشته باشد، جنگ پلوپنزوس را خواهد برد^۲.

کاملی چیزه فرنه در پرداخت مزد قاوه‌یان لاسدمویی و فرآخواندن ناوگان ایرانی از فتیقه از سوئی، و دلتگی اسپاریان از آن سپاهی نامبردار و ترسان از

1- G.Grote, History of Greece to the death of Alexander the Great, London, Vol. V (186), P. 379.

2- Thucydites, VIII, 81 f.

گراییدن وی بعترف آن، از سوی دیگر، مابه آن شد که لاسدموئیان خردخورد
از چیزهای روبکر دان شوند و پشتیبانی دیگر حستجو کنند. بخت با آنان بار بود،
چه فرنده بازو، سپهبدار آزاده ایرانی و فرماندار فریگیه و هلسبونت آنان را دلگرمی
داد و زربخشید تا ناوگانشان را نیز مند کنند، و بویژه درخواست که لاسدموئیان
۲۷ تاوه سه رده‌ای (Trireme) را آماده کارزار کنند و بکمک وی بفرستند،
و بگردن گرفت که هم زد ناویان و کرایه‌کشتها را پس دارد.^۴

سوهین پیمان از آنجاییکه جنگهای پلوپنزوس یک‌چند سالی بود که
میلیتیوس بزدو خوردهای پراکنده کوتاه‌بی اهمیت مبدل گشته بود، و چیزهای
فرنه هم‌زد ناویان لاسدموئی را میداد، و پایی فرقه بازو قیز در میان کشیده شده بود،
چنان می‌نمود که سازشای میلیتیوس را برآب شته باشد. پس هر دو سوی گفتگو
از پیمانی توین پیمان آوردند، و در بهار ۱۱ پ.م. سوهین پیمان میلیتیوس
بدینگونه با عضاء رسید:

« در سیزدهمین سال از پادشاهی داریوش (دوم) و بهنگامی که آلسیپیداس
Alxippidas در لاسدمون افر^۵ ephor بود، در دشت میاندر Meander میان
لاسدموئیان و همستانشان از بکسوی و چیزهای فرنده، هیراپنیس Hieramenes (دیبر
Bagavah) چیزهای فرقه^۶ و پسران فرنگ (فرنه بازو و یکی از برادرانش بنام باغوه)

3— Ibid. VIII, 6:1, 8:1.

۴— در اینجا دو پادشاه به مراد هم فرمانروائی می‌کردند، و هر سال پنج آن از
کلاسیکان بزرگ به « صربستی » امور دولتی گماشته می‌شدند. افر کسی بود که برای
یک‌سال به مقام « بازرسی » منصوب می‌گشت و می‌باشد دو کارهای شاهان نظارت کنند:

Oxford Classical Dictionary, P., 318.

۵— دیبر در حقیقت بازرسی بود که بر کارهای یک فرماندار نظارت می‌کرد و دربار
را از جریان امور آگاه می‌ساخت.

نیک خدا (۶) یه یونانی مکایوس *Mégaeus* (۷) بدنمایندگی از طرف شاه بزرگ، از سوی دیگر، این پیمان بگانگی بسته شد:

۱ - سر زعینهای که شاه بزرگ در آسیا بهزیر فرمان دارد، از آن وی خواهد ماند، و وی در خطه زیر تکین خود، هر چه دلپذیرش آید، خواهد کرد.

۲ - نه لاسدمویان به مرزهای شاه دستبرد خواهند زد، و نه شاه به بر و بوم آنان و بارانشان. اگر یکی از لاسدمویان و باهم پیماتها پیشان به ناحیه‌ای از آن شاه بزرگ تاختن بروند، دیگر لاسدمویان و همستانشان او را باز خواهند داشت، و اگر از سر زمین شاه، کسی به آهنگ زبان و سایدهن به لاسدمویان و باهم پیماتها پیشان کمر بندد، شاه او را سر کوب خواهد کرد.

۳ - بر چیزهای فرنه است که تا هنگام آمدن کشتهای جنگی شاه بزرگ (از قبیله به ایونیه) هزینه تکه‌داری تا او گان لاسدمویی را چنانکه پیمان کرده است. پس از رسیدن تا او گان شاهی، لاسدمویان هزینه‌تین وی در پیشان را خود خواهند پرداخت، ولی اگر خواستند که آن هزینه را باز هم چیزهای فرنه پس دارند، وی خواهد پذیرفت بشرط آنکه لاسدمویان در پیشان جنگ آتش را که وی پرداخته، باز دهند.

۴ - پس از رسیدن تا او گان شاهی، هر زمان که چیزهای فرنه یا لاسدمویان صلاح دانستند، دونادگان ایرانی و لاسدمویی با هم به رزم آتشی ها خواهند شتافت، و هیچکس از سازش و آشتعی جداگانه با آقون، سخنی پیمان نخواهد آورد.^۸

پس از اتفاقی این پیمان یک‌چند اوضاع لاسدمویان بهتر تردستیهای سیاسی شد، و چیزهای فرنه بدانان وی خوش قشان داد و مزد قاویان ایشان را پرداخت. لیکن پس از رسیدن ۱۴۷ تا چیزهای فرنه

6. Plutarchus, Alcibiades, 39.

7 - Thucydites, VIII, 57-8.

سهرده‌ای (تری‌ریم) فنیقی، پشتش به نیروی درمانی شاهی گرم شد و چهاره درهم کشید، و هزد ناویان هم بیمان را کم کرد و گاهی احلاً نداد.^۸ از سوی دیگر دوستی وی با آلکی‌یادیس - که اکنون به آتن رفته و بفرهادی سپاه آنجا رسیده بود لاسدمویان را تاختنود و رفعیده کرد. همدستان اسپاریه مدوشیار آوردند که کار دوستی و یا دشمنی با چیزه‌فرته را بکسره کند، چه فرنه بازو هم در آن میان آنان را پیام فرستاده بود که هر جنگجوئی را که بسوی وی رود، هزد نیکو خواهدداد. براستی هم وی از چیزه‌فرنه آزاد منشاء‌تر و بیکریگتر بود ولی در سیاستمداری هرگز به پای آن سببیت کارکشته هوشمند نمیرسید.^۹

کم‌کم اوضاع رو به تیز گی رفت. سپاهیان میلیتوس بکروز ناگهانی به دشمنی که چیزه‌فرنه ساخته بود، تاختن برداشتند و آن را از پادگان ایرانیش بستندند. در همان هنگام تیز، پاره‌ای از یونانیان از فرمانروائی ایرانیان که با فرز و سیم میان آنان دشمنی می‌انداختند تا برایشان حکومت کنند، بیزار و خشمگین گشتنند و در بیستیزه با چیزه‌فرنه در آمدند.^{۱۰} سببیت ایرانی هم ناوگان شاهی را در کنار اسپندوس Aspendus بیکار تگهداشته بود و از جای نمی‌جنید، و چون لاسدمویان سرذنشش می‌کردند، عیّگفت: که «در شان شاه بزرگ قیست که ۱۴۷ کاوه سه‌رده‌ای (تری‌ریم) به دشمن بتازد، از پایتخت فرمان رسیده که کشته‌ها را به ۳۰۰۰ فرورد باید رساید، و من چشم بر اهم که امروز و فردا، باز هم‌افتد ناوگان فنیقی هم بما بپیوقدد.» اما در دل به ریش اسپاریان می‌خندید، زیرا میدانست کشته‌ی دیگری در کار قیست.^{۱۱}

8 - Ibid ; VIII , 85 .

9 - Ibid . , VIII , 90-100.

10 - Ibid . , VIII , 87 ff.

11 - Ibid . , VIII , 84 .

آلکی بیادیس هم به آتن رفته بود و همه را می فریخت که من با چیزهای فرنگی
دوستم و از او خواهم خواست که ناوگانش را یا بکمک آتن بفرستد و یا دست کم
به اسپارتا این ندهد و یا خود را از جنگهای پوچانی کن و بکشد. البته وی دروغ
میگفت، و یهوده میباید که دوستی وی، مایه درنگ و کاملی سردار ایران،
و خرابی کار لاسدمویان و در تیجه سبب گشادکار آتنی‌ها خواهد شد، ولی نهانی
میدانست که چیزهای فرنگی ناوگانش را در اختیار اسپارتیان نخواهد گذارد و آتن را
بکه بزن یونان زمین نخواهد ساخت.^{۱۲} بر اینکه هم سپاهی ایرانی در پیوستن ناوگان
شاهی به تیروی دریائی «همیمانان» درنگ بس درازی نشان داد، بلکه، چنانکه
گفتیم، دوباره از هزد ناویان یونانی هم بکاست. این بود که میتداروس
فرمانده لاسدمویی، با ۷۳ ناو خود به سوی هلپیوت بادیان برگشتید، تا به فرنگی‌بازو—^{۱۳}
که هنوز تورید کمکش نمیداد — به پیوندد.

او ضاع ایران
با همه پیروزی‌هایی که ایران براین سیاست «جدائی‌بیانداز
و حکومت کن» در پیرون از هر زمانی بودست می‌آورد،
سازمان‌های منظم داریوش پندرگ و زندگی‌ساده و پهلوانی هخامنشیان نخستین،
داشت بیادفر امروزی سپده‌بیشتر، داریوش دوم تربیت و خون‌بابلی داشت و با اوضاعهای
پادشاهی و نگهداشت ووح پهلوانی و آزاده سواری آریائی سکانه‌می‌نمود، و هنر
دم که پر ایش در درسی پدیده‌می‌آمد اگر باتیغ هزدوران از میانش نمیتوانست برداشت،
با تیرنگ و دشوه بر آن پیروزی‌بیشتر.^{۱۴} در هاد آتن شورشی برخاست که نمیدانیم
چه کسانی و به چه جهانی آن را افروختند، ولی دربار بزودی سپاهی فرستاد و

12 - Ibid., VIII.

13 - Ibid., VIII, 99 f.

14 - G. Rawlinson, Five Great Monarchies of the Ancient eastern World, London (1879), Vol. III, P. 483f.

آنوب را فرو قشاید.^{۱۵}

بکی از خواجهگان با نفوذ مشکوی شاهی هم جان بسرش زد، و هر آن شد که هم «هرد» شود و هم «فرمانرو». پس در اندیشه آنکه مردی تنها به ریش داشتن و همسر گزیدن است، زنی پُگرفت و وادارش کرد تا انبوهی ریش و سبیل برایش بسازد. وی چنان کرد. آنگاه خواجه بخت برگشته آغاز کنکاش برای بالارفتن از پلکان فرمانروائی را کرد لیکن «زن» او را ازش را فاش کرد، و خواجه بداختر را گرفتند و پفرهان پروشیاتی نابود کردند.^{۱۶}

از اینها خوین قرسانجام چیز تخمده (تری تخمده) پرسو بدرنه و شوهر شاهدخت آمیسترس بود که خشنر پاوانی گرگان را داشت. او بنابر داستانی که کتزیاس دروغگو در تاریخ خود بازگفته است، پس خواهرش دلوخشنده Rauxshana (روشن، به یونانی رکسانه Roxana) دلباخت، و چون از گستن پیمان زفاشوئی خود با شاهدخت ایرانشهر یمناک بود، گروهی را بفرمود تا زنمش را نهانی بکشند. ممکن از بندگان تری تخمده اورا لو داد، و داربوش دوم سپاهی بر سر داماد تاختنده خود فرستاد. آن دلاور نامی مردانه در استاد و پهلوانانه جنگید (کتزیاس گوید وی ۳۷ عن را بدست خود بکشت)، ولی پفرجام او را گرفتند و کشند، و دو برادر او و خواهر و هادرش نیز در گناه او سوختند. چیزهایی بخاطر خدماتهای بزرگش جان بدر برداشت، بکی از پرادران اورا نیز بخشیدند، و ارشک اشکر فزان به پای پدر و هادر افتاد تا توانست جان همسرش استایرا خواهر نری تخمده و چیزهایی را بجات دهد. پس تری تخمده آشکارا دست به شورش برداشت، لیکن پروشیاتی به زهردادن و نابود کردنش کامیاب شد.^{۱۷}

15 - Xenophon , Hellenica , I, 2:19 .

16 - Ctesias, Persica , XVIII , Epit . 84 .

با بد حمه سخنان کتزیاس را یادو دلی و احتیاط تلقی کنیم.

17 - Ibid ., XVIII , 85-87 , Plutarchus, Artaxerxes , 2 .

شاهزاده‌گورش در میان این زدوپندهای سیاسی و آشوبهای خانوادگی بزرگ میشد، ولی آنچه را که یک فرمانروای شاسته باید بداند، کم کم می‌آموخت. این جوان، زورمند و زیبا و فروتن بود، و در دل همه جای داشت و سرفراز و ستوده بود. چون در آموزشگاه پیشتر از همه آمادگی فراگرفتو داشت،^{۱۸} در دانش خداشناسی (الهیات) فلسفه و فن حکومت از ممکنات پیشی گرفت^{۱۹}; در دشت و هامون، و جنگ و تغییر هم از هیچ آفریندهای بالک غداشت و از هیچ جنبندهای نمیرأید.^{۲۰}

جنگ و سیاست

هنگامیکه کورش بدوازده سالگی میرسید، در هر زهای باخترس ایرانشهر زد خورد، و پست و پندهای سیاسی میان ایرانیان و یونانیان هنوز ادامه داشت. پیش از این آوردهیم که مینداروس، دریاسالار لاسدموثی، با ناوگان خود راهی هلپوت شد تا به فرقه‌پازو به پیوندد، لیکن تراسیلوس Thrasyllus، دریاسالار آتن در کناره نمیروزی خیوس Chios، سر راه پر اوست. مینداروس شباقه بدشواری گریخت^{۲۱}، و در قزدیکی آبیدوس Abydos چند ناو دیگر پدوفیوست، چنانکه شماره کشتنی‌ها پیش به ع ۸۶ فروردید. با این حمد، فرمائده آتنی که با ع ۷۶ ناو سه‌ردهای (تری‌ریم) سر در دنبالش گذاشته بود، در دوبروی آبیدوس، در کناره جانی که کینوسیما Kynossema خوانده میشد، بوی رسید، و چون عفایی بر سرش فرود آمد. پس از ثبردی خوپین، آتنی‌ها پیروز شدند، و چندین کشتی لاسدموثی سوخته گشت و یا بچنگ دشمن افتاد. بازمانده کشتیها به هلپوت فریگیه و به پناه فرقه‌پازو رفتند^{۲۲}.

18 - Xenophon, *Anabasis*, I, 9; 1 f.

19 - Plutarchus, *Ibid.*, 6.

20 - Xenophon, *Ibid.*, I, 9.6 f.

21 - Thucydites, VII, 101.

22 - *Ibid.*, VIII, 105-106; Diodorus Siculus, XIII, 36,40.

این پیروزی بزرگ آتنی‌ها، امید هماور داشتند را پر باد داد. دیدند که چیزهای فرنگی برایشان نمی‌کنند. سیاست او آن بود که نه پولی به لاسدمویان پدهد که خود به تیر و مندن کردن ناوگانشان کامیاب شود، و ته کشتهای جنگی شاه بزرگ را میاری آنان بقوستند تا در جنگ پیروز گردند. وی تنها میخواست که آتن و اسپارتا را بجان هم اندازد، و آنها را بدست بکدیگر خرد کند، و پس از آنکه هردو را ناتوان کرد، طوق اطاعت ایران را بگردشان یافکند. با این همه حتی چیزهای فرنگی از این شکست لاسدمویان بیناک شد، زیرا که آتنیان اینکه تاز دریاها و خداوند جزیره‌ها شده بودند، و یم آن میرفت که بر ناوگان ایرانی و یا لاسدمویی ممتازند. بنابراین چیزهای فرنگی ناوگانش را به لنگرگانهای امن قبیله‌فرستاد ولی کوشید تا دل لاسدمویان را بدست آورد، و بدین سبب وانمود کرد که بر استی دریی باری ایشان و سرکوبی آتن بر آمده است. وی در تابستان ۴۱۱ پ.م. از اسپندوس به ایویه رفت تا از آنجایی حلیونت شود، و پلومنزوسیان را همراهی کند، و در ایویه قربانی مفصل و باشکوهی برای ارتیمس افزوسی بجای آورد تا دل ایوانیان را گرم کرده باشد.

اما لاسدمویان از وی دلتگ بودند، و چشمشان از کسی که کارش همه بیمان بستن و بیمان شکستن مینمود، آب نیم خورد.^{۲۳} از سوی دیگر فرنگی‌ها بازو سپهبدی ساده‌دل و آزاده بود، و جوانمردی و پر دلی را باهم داشت، با آنکه در سیاستمداری هیچگاه به پایی چیزهای فرنگی نمیرسید، ولی در وفاداری و همین‌یرستی و فداکاری کمتر مانند داشت، و در تکه‌داری بیمان، و انجام نوبه‌های خود را بازد جهاییان بود، و چون در راهی د برای کاری گام میزد، مردانه و کوشانه پایدار بود. پلومنزوسیان هم می‌دانستند که هرگاه فرنگی‌ها با ایشان یار شود، در گنجهای

23 – Thucydites, VIII, 108 f; Diodorus, XIII, 42.

کهن ایران برویشان بازخواهد شد، بنابر این همهاز چیزهای فرنگی بر تاختند، و به قرن باز و یوستند. این سپهبد، هم هزد دوماهه ناوگان را پکجاویشکی پرداخت و هم بدانان چوب و افزار داد تا ناوگان خود را باز سازی کنند. چرخ سیاست از کف چیزهای فرنگی در ساریس درآمد و به چنگ فرنگی بازو در داسکی لین *Dascylion* در هلپوت فریگیه افتاد.^{۲۵} قرن بازو بنای دادن پول به یونانیان، بفرمود تا در خرابخانه‌های ایوانی برای او سکه‌هایی زده که در پشت آنها پاروزان (به نشانه ناوگان شاهی) و در روی آن نیم تنہ خودش را نقش نمودند. چهره این دلاور بزرگ، با هنر مندی بسیار نشان داده شده است: پیشانی فراخ. بینی عقامی، لبان بر جته و گوفه بزرگ، ریش گرد و موی آرایش پافته و تیارای پارسی این تصویر آن را در شمار یکی از بهترین کارهای هنری جهان کهن در هی آورد.^{۲۶}

در این هنگام آلکی بیادیس خودخواه و چاپلوس، که در آن بود و فرماندهی ۱۳ ناوگانهای (تریدیم) را بدوسیزده بودند، شنید که چیزهای فرنگی ناوگان ایرانی را به فتیقیه فرستاده است و خود از اسپندوس برداشته است و به ایونیه رفته.

بنابر این آوازه در انداخت که سپهبد ایرانی چنان کاری را پخاطر احترام و به پاس دوستی وی کرده است. آنگاه به اسپندوس و گناوهای لودیه رفت، و هرجا که پایش رسید، کوشیدتا راه نفوذ آن را هموار سازد، و تخم دشمنی^{۲۷} با لاسدمویان را اینجا و آنجا پیاشد، و تا اندازه نیادی کامیاب هم شد.

۲۴ - داسکی لین پایتحت استان فریگیه هلپوت بود. و برآن کاخ فرنگی بازو در آنجا

بودت آمده است.

25 - Grote, op.cit., p. 450 .

26 - A.T. olmstead, History of The Persian Empire, Chicago (1948).
367

27 - Grote, op.cit., p.439 f.

پیروزیهای آلکی از سوی دیگر مینداروس، دریاسالار اسپارقی که به پناه بیادیس فرنه بازو رفته بود از مهمان نوازی سردار افرانی برخوردار شد، و با پول وی ناوگانش را توسعه کرد، و چون ۱۳ ناو سردهای (قری ریم) هم از روتس Rhodes بیاری او دستید، دلاور شد و به سوی آتنی‌ها رفت، فرقه بازو نیز مردان پارسی اش را در کناره حلیپونت آماده کارزار کرد. سرانجام میان آتنی‌ها و لاسدمویان در کناره آیدیس جنگ در گرفت.^{۲۸} آلکی بیادیس از افزون خته شدن آتش نبود آگاهی داشت، و باشتایی شکفت‌انگیر با ۲۰ ناو سردهای بکمک آتنی‌ها بادیان گشود، و هنگام پیشین یاور دگاه رسید. سراسر روز لاسدمویان با دشمنان جنگنده بودند، بدون آنکه بکمک از دو طرف پیش وز شود، بهنگام فرو نشتن آفتاب آلکی بیادیس با ۲۰ ناوی به آتنی‌ها پیوست^{۲۹} و بی‌درنگ بر دشمن تاخت. مینداروس جنگ را باخت. و بکناره پناهنده شد و پخشکی رسید. لیکن آلکی بیادیس و باراثش سر در دیمال پلوپنز و سیان نهادند و آنان را بچنگ آوردند گروه گروه کشتند. فرقه بازو که دو خشکی برآب نشته بود و این رویداد راهی دید تاب قیاورد و با اسب به آب فدو با سواوش چون شاهین بر آتنی‌ها تاخت، و تا آنجا پیش رفت که سینه ستورش به آب رسید، و از آتنی‌ها بسیاری بکشت، چنانکه آنان در پرابر آن پهلوان دلاور استادگی توانستند کرد، و به کشتها خود بازگشتد. لاسدمویان نیک دریافتند که هرگاه فرنه بازو نمی‌بود، یکتن از آنان زنده بدر نمی‌رفت. پیش‌روزی آلکی بیادیس بیار باشکوه و پر قیچه بود.

۳۰ ناو سردهای لاسدمویی به دست او افتاد، و بسیاری هم شکست و بزر آب رفت.^{۳۰} با اینهمه جای بیم و هراسی بود، چه لاسدمویان پشتیبان دلیل و

28 – Thucydites, VIII, 108.

29 – اینکه در دروس (Alcibiades, 27) کویند آلکی بیادیس XIII, 46) و بلوتارخوس (Grote, op.cit., p. 455 n 1.

30 – Thucydites, loc. cit., : Xenophon, Hellenica I, 1 : 6,7.

آزاده‌ای چون فرقه بازو داشتند که بزودی دامنه‌شان را پیاز پول کرد و برآمشان ناوگان ساخت.^{۳۱}

در آفتابگام آلکی‌بیادیس در اوج سرفرازی و پیروزی بود. آتن و خراج آنرا در اختیار داشت، و همه‌جاهم لاف میزد که من دوست شاه بزرگ و چیزه‌فر نهاد.^{۳۲} لیکن چیزه‌فر نه برآشته بود، و نمیتوانست باور کند که آتنی‌ها چنان گستاخ و پر دل و کار آمد باشند. شکسته‌ای آیینه‌وس بدونشان داد که دشمن را خوار شمرده است و دوستان را یسکار تکه‌داشت، پس در وقتی به هلپونت شتاب کرد، و دوباره با پلوپنز و سیان به سازش و بنده‌بست پرداخت.^{۳۳} سخت نیز با او یار شد، زیرا الکی‌بیادیس - که دوست دیر نش بشمار خیر قفت - با سری پر باز، و این‌تی این‌اشتله از پیشکش‌های گرایه‌ای دلیستند به دیدارش آمد. چیزه‌فر نه که هیخواست بهن گونه که شده، دوباره دل پلوپنز و سیان را پنخودگرم کند چهره درهم کشید، و آلکی‌بیادیس را گرفته، در فوجیں به ساردن فرسقاد، و عیمه جاگفت که از شاهنشاه قرمان رسیده است که آتنی‌ها را سخت گوشمال باید داد، و اسپارتیان را یاری باید کرد.^{۳۴}

در همان هنگام سپهبد فرقه بازو و دریاسalar مینداروس ناوگان لاسد مونی را دوباره سر و سامانی دادند، و به محاصره سیزیکوس *Syzicus* پرداختند.^{۳۵} الکی - بیادیس یکماه پیشتر در زندان نساقد، و بازیر کی بی‌مانندی به شکستن بنده‌گر پختن به آتن کامیاب شد.^{۳۶} آنگاه بی درنگ فاوگان آتنی را گرد آورد و بمسوی سیزیکوس

31 – Grote, op. cit., p. 454 f.

32 – Plutarchus, loc. cit., Xenophon, ibid., I, 1, 9.

33 – Xenophon, ibid.

34 – Plutarchus, loc. cit., Xenophon, loc. cit.

35 – Diodorus, XIII, 49; Grote, Op. Cit.

36 – Plutarchus, Op. Cit., 28.

بادبان گشود و آغاز بهار ۴۹۰ پ.م. بدآنجا رسید و دید که لاسدمویان در دریا بیند و پارسیان فرنه بازو در خشکی مانده اند، و نمی‌گذارند محاصره شهر بشکند. الکی بیادیس از زیادی هماوردن نهاید، و گروه بسیار نیرومندی از پیادگان سنگین اسلحه فراخ سیر (هوپلیت) را به خشکی پیاده کرد و پنجک پارسیان سبک اسلحه فرستاد، و خود نیز در همان هنگام با لاسدمویان در دریا در آویخت و با دلاوری و قیفر کی شایان ستایشی در همshan شکست، چنانکه در باسالار لاسدمویان کشته شد، و بیش از ۸۰ ناو وی بدهست دشمن افتاد و یا بنز من آب رفت. سپاهان سنگین اسلحه فراخ سیر (هوپلیت) آتشی در خشکی نیز کامیابی یافتند، و فرنه بازو تاچار شد که از محاصره میزیکوس دست کشد.^{۳۷}

کارهای فرنه بازو شکست هم ییمانان در میزیکوس از آلکی بیادیس، آن را تاگهان دارای نیرومندترین ناوگانها ساخت و خداوند در بای اژه و دهانه‌های در بای هر مره گرد، و چنان شد که هر گاه میخواستند میتوانستند بر سر دشمنان خود بتازقد، و از این جهت کسانیکه فرمانبردار پلوینتروسیان و یا ایرانیان بودند و نی نهانی دل با آتشی هاداشتند، امیدواری یافتند.^{۳۸} حتی مردم تاسوس Tasos خبرگی را بجایی رسانیدند که بر پادگان لاسدمویی شهرشان بشوریدند، و آن را میرون راقدند.^{۳۹} لاسدمویان به چیزهای فرنه تهمت زدند که این کار، کار او و دوستانش بوده است، لیکن این افترانی ناروا و بی پایه بود.^{۴۰} باری آتشی‌ها چنان یکه تاز و نیرومند شدند که سپاهیان خود را به لودیه فرستادند، و گندمهای آنجا وایونیه را در خرمن، باش کشیدند. چیز

37 - Diodorus, XIII, 50 - 51 ; Xenophon, Hellenica, I, 1: 14 - 20 .

38 - Grote, Op. Cit., P. 458 f.

39 - Xenophon, Ibid., I, 1: 32 ; Thucydites, VIII, 64.

40 - Grote, Op. Cit., P. 463 f.

فرنه باشتا بپارسیان خود را گرد آورد و آنان را در هم شکست و ناچار به گزینش کرد، ولی همین گزینش‌گان سر راه فرنه بازوکمیں کردند و ناگهانی بر همراهان او زدند و آنان را به فرار تا گزیر ساختند.^{۴۱}

دستیابی آتنی‌ها بر دریاها و پیروزی‌های بی دریی ایشان، یلوینزوسیان را به راس افکند، و کم کم زمزمه آشتبای آتنی را در میان آنان بلند کرد. فرنه بازو در آغاز ناویان برآنده را گرد آورد و جامعه و مایه‌داد، و عزد دوماهه ایشان را بکجا پرداخت و آنان را بخدمت خود پذیرفت. آنکه از هرسوی بگرد آوردن کشته و کار سازی جنگ آغاز کرد، و از باری به هر که دشمن آتنی بود، در غم تسمود.^{۴۲}

باین همه، آتنی‌ها نگذاشتند وی آرام و آسوده به ساختن پیروی در یائی تو انا و برندماهی بیودازد، و قاچان خود را به مرزا فرستادندو کالسیدون Chalcedon را محاصره کردند. فرنه بازو تا آنجا که تو ایست بایداری کرد، ولی چون از بک سوی ناوگان نداشت، و از سوی دیگر آتنی‌ها هی بیام آشتبای ترددش میفرستادند، سر ایجام یشنهد سازش آنان را پذیرفت، و پول هنگفتی بدسردار آتنی، تراسیلوس پرداخت تا شهر کالسیدون را از ویرانی نگاه دارد. چندی نرفت که فرقه بازو شیفته جنگاوران آتنی شد و اندیشید که دوستی با آتنی‌ها از خوبی بزی است. بنابراین پاسرداوان آتنی دوستی آغاز کرد، و بگردن گرفت که راه امعنای بک پیمان آشتبای میان آنان و شاه بزرگ راهموار گند، و نمایندگان آنان را به دربار شوش راهنمای و پاود شود. زیرا آتنی‌ها هم دریافتند پویاند که دشمنی یا ابران خطرناک و زیانبار است و دوستی با آن دولت سودمند و پر نتیجه، و بر آن پویاند که با فرستادن قمایندگانی به دربار شاه بزرگ، با او پیمان دوستی و همکاری بثندند، و هم چنانکه اسپارتیان

41 - Xenophon, Ibid., I, 1 : 34 ; II, 1 f.

42 - Ibid., I, 1 : 24 – 26 ; Strabo, Geography, XIII,

از کمکهای ایران بر خوددار شده بودند، آنان نیز بهر مند گردند.

پس از چندی میان فرنه بازو و آلکی پیادیس دوستی گرم شد، و آن دو پهلوان زمان سوگند همکاری و هم پیمانی خود را تو بکدیگر راساخت پسندیدند. فرنه بازو بهمان گونه کدر دوستی با پلوبنزو و سیان استوار بود، در همراهی با آتنی‌ها نیز بکریک و ساخت پیمان و درست کردار و وفادار ماند.⁴³ نمیدالیم چرا اوی از اسپارتیان در بکرداش کشت، شاید دیگر امیدی به پیروزی ایشان نمیتوافت بست، و شاید هم دلاوری آتنی‌ها و ستایشی که او برای هژبران ورزمندگان داشت، او را بسوی آنان کشانید.⁴⁴ بهر حال چندی پس از آن سه تن آرگوسی Argives و سه قن آتنی به تعابندگی از طرف اعیان اتودی آتن Athenian Empire به سیزیکوس آمدند تا فرنه بازو بنزد شاه گسلستان دارد.

بوگزیدن کورش لاسدمویان از این ساختن و پیمان کودنها بوبیدند، و بی به سپهسالاری دریگ و پیامی چندفرستاده به پایتخت ایرانشهر رواه کردند تا از شاه بزرگ کمک خواهند و از سیاست سپهبدانش شکوه و شکایت کنند. از میان این فرستادگان، بئی بویس Boetius لاسدمونی و یارانش، زودتر از همه به شوش رسیدند، و آنچه رفته بود باز گفتند. شاهنشاه از کارها و رویدادها ناخرسند شد و در خشم گشت. سیاست ایران در جنگ پلوبنزو همواره بیر پایه جدائی افکنند میان آتنی‌ها و اسپارتیان بود، و بر این اصل که سپهبدان ایران رها نکنند تایکی از آن دو هماورد چنان نیز و مند شود که دیگری را خرد کند و یکه تازه گردد. و اگر هم بنا بود روزی یکی از آن دو طرق به پیروزی رسد، ایران خواهان بود اسپارتیان بود ته آتن - که دشمن دور بتش بشمار میرفت. اکنون بر اثر سیاست چیزه فرنه و ندانم کاریهای پلوبنزو و سیان را ز همه بالاتر، دلاوری وزیر کی آتنی‌ها، اسپارتیان نه تنها جنگ را ببرده بودند، بلکه دیگر ناوگانی هم قداشند و در هر اس افتاده بودند که مبادا آتنی‌ها بر خانه

43 - Xenophon, ibid, I, 1: 36, 3, 5 f.

44 - Grote, Op.cit., P. 469, 472.

ایشان لشکر کشند. شیر ازه کارها از هم پاشیده بود، و هر پیشامدی، روی بدزبان این را داشت. این بود که شاه بزرگ، و یورته پر و شیانی، از دست چیزه فرنگ و سیاست او خسته شدند و پس درخواست نمایندگان اسپارس پاسخ پذیرش دادند^{۴۵}. لاسدمونیان برای آنکه تلاشهای دشمنان را بیهوذه سازند، یک گروه نمایندگی به سیزیکوس فرستادند تا از آنجا به سوی شاه بزرگ روند ولی این گروه مأموریت داشتند تا فرستادگان آتنی را که در دربار فرقه بازو بودند، بیایند و از کارشان آگاه شوند و همراه آنان بشوش روند.

زمستان سال ۴۰۸ پ.م. بسیار سخت شد، و همه فرستادگان، چه آتنی و چه پلوپنزوی، ناچار گشتند در گردیوم Gordium (سر زمینی در من کن آسیای کوچک) بمانند. هنگامیکه در بهار ۴۰۷ پ.م. در عماره براه افتادند، دریافتند که دیگر دیر شده، چه بئی تیوس لاسدمونی فرودتر از همه به شوش رسیده و مهن شاه بزرگ را به سود پلوپنزویان چناییده بود، و بادلی شادمان از در باد او پاز میگشت. داریوش دوم نویدش داده بود که دست از باری لاسدمونیان بر نخواهد داشت و آن را نابود خواهد کرد، و بنای چنان کاری پس نبرده و شایسته اش شاهزاده کورش شیر دل را به مراء نمایندگان لاسدمون گسیل داشته بود.^{۴۶}

45 - Xenophon, *Hellenica* I 4:7.

46 - Diodorus Siculus, XIII, 3; Xenophon, *ibid.*, I, 4:7-4.

فصل چهارم

سپاهالاری کورش
@RastarLib

پسران داریوش کارها بر آنکونه پیش میرفت . پسران داریوش دوم کم کم در دوم کارهای سیاسی دخالت می رافتد . در سومین پیمان میلیتوس که در ۴۱۲ پ . م . بسته شده ، از ارشک فام رفته است . در آن هنگام که شاهنشاهان خشامنشی زندگی آزاده سواری و پهلوانی را برخوابگاههای باشکوه و آغوش زیبا - رویان بابلی گرامیتر میشمردند ، فانوئی یکو داشتند که اگر شاهی بکاری بزرگ دست یازد که در آن خطر مرگ باشد ، باید که ولیعهد خود را بر گزیند تا پس از او کشور نیاکان دچار جنگ خاکی نشود¹ . ولیعهد همواره پسر بزرگ شاه بود مگر آنکه وی از سوی مادر از تهمه بزرگان بباشد . داریوش بزرگ پسر مهرتر ش را ولیعهد نکرد - اگر چه مادر او از نژادهترین بالوان ایرانی میشمار میرفت - زیرا که خشیار شاپتنهای شایسته قریب فرزند وی بشمار می آمد² ، بلکه دو رگ کاو و مادرش خون کودش بزرگ روان بود ، و میگفتند که وی هنگامی فراده شد که پدرش شاهنشاهی ایرانشهر را داشته است لیکن پسر بزرگ داریوش آنگاه بجهان

1 - Herodotus, I , 208; VII,2 .

2 - R . G. Kent , Old persian , 2nd ed . ,New Haven (1953) , P. 163.

آمده که وی سرداری بیش نبوده است.^۳ همین زمانها در بازاره کورش شیخ دلخیز آغاز شد.^۴ آشوبهای چندین ساله، مردم را از فاشایستگی و کار تا دیدگی و تن پروری سروراشان بجان آوردند بود. پارسیان می‌اندیشیدند که سیاست جهانی ایران، به فرمائروائی کاردان و دلاور، و تاجداری تیزهوش و دشمن‌شکن و رهبری آزاده و مردم دوست‌قیاز دارد، به سپاهی که ریاست سفر از آرزویش باشد، و هنر دانه و زیر آسمان بلند خودشید فرزان باید خواهان بجنگد و بتواند با دشواری‌هار و میخواهد پیدار دل و دایا، که دوست و فاداران و آرامش دهنده فرمان‌دستان باشد، و دشمنان را با سخت‌گوشی و مردانگی از مرزها دور دارد. می‌گفتند پیش از این سرزمین پارسیان، تیازمند فرمائروائی دلاور و سالاری و گشاده دست و از همه بر قو «نظم آفرین» و «سازمان دهنده» است که ارج مردم را پشتاسد و وفاداران شایسته را سپاس گزارد، پادشاه ییکو دهد.^۵

پس از داریوش درم حمه ازیمک مادر بودند. مهتر آنان ارشک، از هنرهاي پهلوانی و جنگی بی بهره نبود، اما درخششی هم نداشت و وقتارش شاهانه و گردفرازانه نمی‌نمود. با آنکه در کارها پایداری و مردانگی نشان میداد، تیزهوشی و وفاداری لازم رانداشت و از ساده‌زیستن و باستقیم خوبی گرفتن بیزار بود. همه چیز را برای تین پروری خود می‌خواست و خوشگذرانی را فراتر از همه چیز میدانست، و جنگ پس پرده و در تاریکی را که از منش ایرانیان بدور بود، از پدر تیم با پلی خود یاد گرفته بود، و از این روی بالاخلاق پاکیزه و منش بلند پارسی، که می‌گفت

3 - Herodotus, VII, 3 f.

4 - Plutarchus, Artaxerxes, 2.

5 - Plutarchus, Ibid. 26; Xenophon, Anabasis, I 9: 2 f.

دشمن را باید بجنگ رویا روی خواست، و سرفراز فندگی کرد، بیگانه بود.^۶
 ولی کورش هم نامسازنده و بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی را داشت و هم خوی
 و خون او را، و با ارشک بهیج روی همانندی و همداستانی نداشت. اگر تاج پادشاهی
 بر تارک مرداقه این جوان شاقده ساله جای میگرفت، پارسیان دو باوه از خانه‌ها
 بیرون می‌آمدند، نیزه و کمان برمیکر فتنه‌وارز کوههای پر بر قفقاز و پیابانهای
 سوران آفریقا نمی‌هراسیدند، و پیش میرفتند تا آنجاکه دیگر کشودی نماید که
 ایرانشهر را باج پرداز نباشد.^۷

برخی از ایرانیان چشم امید بر کورش دوخته بودند که در
 ولیعهدی ارشک شاترده‌سالگی پهلوانی برومند و سپهبدی دشمن شکن و
 فرمانفرهای « نظام آفرین » مینمود. با این همه درخواستهای پژوهشاتی برای
 برگزیدن کورش به ولیعهدی، در داریوش دوم همان اثر را داشت که میخ آهنین در
 سنگ. سر انجام ارشک که کاهلی وزبستان در کاخهای باشکوه و میخوارگی و زن
 بارگی از کارهای « بزرگ » وی بشعار می‌آید^۸ به ولیعهدی برگزیده شد، تنها
 بدین جهت که بسال از کورش همتر بود. فراهوش نباید کرد که ارشک مردی دلاور
 و سخت کوش بود، لیکن کارهاراهمواره به پرتفکسازی از پیش هیبرد تابع دی
 و پهلوانی، آنانکه تن پروری پیشه کرده بودند، و بزرگانی که در اندیشه تاراج
 مردم و پر کردن گیسه خود در زیر سایه فرمایروانی سنت پیمان افتاده بودند، از
 اینکه کورش ولیعهد نشد شادیها کردند و امیدها در دل پرورانیدند.

6 - G. Rawlinson , Five Great Monarchies of the Ancient eastern World, 4th ed., London (1879), Vol. III ; pp . 505 - 508 .

7 G . Grote, History of Greece, Vol . VI, London (1860) , p . 228 f;
 J . Bury, A History of Greece, London (1963) , p . 523.

8 - Rewlinson Op cit. plutarchus Artaxerxes, 1 ff.

اقدیشه‌های کورش

لیکن کو دش شیر دل چه اقدیشه‌های در سر می‌پخت؟ من زهای
می‌بینش دستخوش آشوب بیگانگان شده بود، سپهبدان
و فرمانروایان ایرانی هم شاهان بی قام استانهای کشور گشته بودند. بنای داریوش
بزرگ ترکهای هراس افکیز برداشته بود، و سفارشی‌آن بزرگمرد ایرانی در
نگهداشت پایه وارج کاره پارسی، و زندگی آزاده سواری و دشمنی با دروغ و کاهلی
همه و همه داشت بدست فراموشی سپرده می‌شد. یونانیان هم بجان یکدیگر افتاده
بودند، و دریاره باره کردن همدیگر از هیچ جانور خوئی درین نمی‌کردند. آنان
فرزندان هندواروپایان، و پرادران قومی ایرانیان بودند. اکنون دیگر مردانه و متنه
یوتانی از شمشیر زدن در راه شاهنشاه ایرانشهر رویکردن بودند، و می‌شد آنان را
با ایرانیان بر سریک کشتار نگاه داشت. اگر هم دشمنی می‌بایست کرد، مردانه
می‌بایست پیش رفت. آن همواره بدخواه ایران بود، و خانه بداندیشان و یاور
نافر مردانان ایرانشهر بشمار میرفت، و اکنون هم « آزادی » را بهانه پایمال کردن
استقلال همسایگان خود کرده بود، و پیروزهای ایوانشهر نیز دستبردمی زد. اسپارتیان
آزادمنشی پهلوانی و سیامی، زندگی سخت و تنظیم سر بازی و نظام پدر سالاری و شاهی
رانگاه داشته بودند. چه آسان می‌شد آنان را به پادشاهی خودگی مرداده و کوششی
بر و مندشان، به پیروزی و سر فرازی رسانید، و بر باز رگافان آتنی چیزه گرداند
اسپارتیان بیش از همه درخون و خوی و مستهای اخلاقی به ایرانیان می‌ماندند، اگر
تیغ آنان و نیزه پارسیان باهم در راه پیشرفت نظم جهانی ایران بکار می‌افتد،
جنبدهای رایارای دستبرد زدن بسر زمین ایرانشهر نمی‌ماند.

این اندیشه‌ها کورش را بر آن داشت قالخستین روزی گه دستش برسد، اسپارتیان را
چنان باری کند که دشمنانشان را درهم بکویند، و هر دان لاسدموئی را گرد خود فرا
آورده باشمشیر زنان پارسی دریک جای دیگر پیگاه بنشاند.

۹ - گورشنامه کرنن پیش از آنچه دیگر تاریخ باشد، بازتابی از نظام اسپارتی می‌نماید.

در همان هنگام داریوش دوم که از کارهای فرنه بازو و چیمه سپهسالاری کورش فرنه قرآن شد بود کورش را با ۵۰۰ قalan به آسیای کوچک فرستاد تا کارزد و خود را و بندوبست با یونانیان را بکره کند، و فرمانداری کایاد و گیه Cappadocia و لودیه و فریگیه بزرگ را بدو سپرد، و سپهسالار همه لشکریان آسیای Castellus کوچکش کرد. بین رکترین پادگان و بنگاه این جنگ‌گاوران در دشت کاستلوس گردید. شاهنشاه در فرمان خود نوشت که کورش را کارن (سپهسالار) آسیای کوچک کردما بام او را فرمانداری تمام الاختبار همه سپاهیانی که در دشت کاستلوس گرد آمدند داده بام و اینکه بدان سامانش میفرستیم.^{۱۰}

کورش از پدر دستور داشت که کار جنگ‌های پلومنزوس را بکسره کند، و به اسپارتیان یاری دهد. خودش هم سخت شیفتة لاسدمو فیان بوده و اگر چه دلاوری و کارداری آتنی‌ها را میستود^{۱۱} شکوه و قوانایی و توانگری آتن در نمیتوانست دید.^{۱۲} هنگامی که کورش بسوی آسیای کوچک رواندشد، فرستادگان اسپارتیه بین باوی راهی گشتنند و بئی تیوس لاسدمو فی حمیدجا میگفت که شاه بزرگ هر کمکی را که خواستیم، بعد داد، و دیگر امیدی بروای آتنی‌ها نمایند.^{۱۳}

بازی، بهار ۴۰۷ پ.م. فرا رسید، و نمایندگان آتن خواستند از گردن بنهوش روقد، و با شاه بزرگ ییمان آشتبی و دوستی بندند، که پیش‌آهنگان سپاه کوچک کورش

10 – Xenophon , Hellenica, I. 4 : 1 – 4; Anabasis, I, 1:3

در باره واز، کاره ن. گ. بده؛ بالاتر. این نخستین باری بود که کسی مواعی شاهنشاه، به چنان پایه و قدرتی بیرون میشد.

۱۲ – گواه این م嘘 آنست که وی در لشکر خود چند هزار تن آتنی گردآورده بود، و چند تن از سردارانش (ماهند گز نهن و پریکلنس) آتنی بودند.

13- Grote, op.cit. Vol. V,p.471 f.

14. Xenophon, Hellenica, I, 4 : 2-3.

بدانجا رسیدند، و امید آفان را بر باد دادند. کورش از همان آغاز کار بر حمد آشکار ساخت که وی فرماندهی قام الاختیار است، و در مرزهای آسیای کوچک کسی را با او یاری ستیزه تواقد نبود، و همه جایی پرده گفت که دشمن آتن و دوست لاسمعونیاست، و در راه پیش وزیر اینان از هیچ چیز درین لخواهد داشت.^{۱۵} چون بودن نمایندگان آتن در گردین، و شود فراوان آنان در رسیدن به شوش را برای کورش گفتند، ابر و درهم کشید، و آنان را سخت پائیدن گرفت. آنها از فرقه بازو در خواست کرده بودند که بای ایشان را بنزد شاه بزرگسیل دارد، و با تندرنست از میان آسیای کوچک گذرانیده، بعین خود روانه شان کند. آن سپهبد بزرگ همسو گند خود ره بود که یا آنان را بدریار بفرستد، و یا بی آنکه موئی از سرشار کم شود، به آتن بازشان گرداند. کورش بی درنگ از فرقه بازو در خواست که نمایندگان آتنی را بست او بسیاره، و یا اینکه بهیچ روی رها فکند تا آزادانه سر خود، بمعینشان روند. سپهبد این اتفاق را آنکه به آتن هاییمان داده بود، آنان را بکورش قپرد، ولی از ترس آنکه هبادا آن شاهزاده پر خاشجوی آفان را در راه مسافت به عینشان بگیرد، از فرستادنشان به آتن خودداری کرد، و آفان را تو ازش فرمود و نزد خود نگاهداشت. گاهی میگفت فردا شمارا بشوش میفرستم و زمانی پیمان میکرد که تندرنست بعین گیلان مبدارم. سرانجام پس از سه سال، از کورش خواهش کرد تا اجراه دهد که فرستادگان آتنی بخانه خود بازگردند، و گفت که چون سوگند یاد کرده است تا چنان کند، روایست که پیمان خود را بشکند. کورش در خواست آن پهلوان وفادار دا پذیرفت، و فرته بازو آتنی هارا تندرنست بسر زمینشان

^{۱۶} رسانید.

شاهراده هخامنشی شهر سارديس را به پا بختی برگزید^{۱۷} و فرمانروائی کورش چون کوه در برابر نافرمانان و بد خواهان و یا آشوبگران

15- Ibid., Cf. Anabasis, I 1 : 3.

16 Xenophon, Hellenica, I , 4 : 3-4.

17- Xenophon, Oeconomicus, I V, 20 f.

بایستاد.^{۱۸} فرنه بازو به هلپیونت فریمکیه برگشت، و چیزهای فرنه بکاره رفت که فرهانداری آقجای او بود.^{۱۹}

بدینگوشه سیاست «جدائی بیانداز و حکومت کن»، که چیزهای فرنه آنچنان هوشمندانه بکار بسته بود، پایان گرفت، و روزسیاست هر داه «سردادن با کلاه ستاندن» فرا رسید. چه کورش کینه‌گرانی از آتنی‌ها – که پدر افتش را در آغاز سده پنجم تکست داده بودند – در دل داشت، و اسپارتیها را می‌ستود. پناه این میخواست بکوشد اسپارتیان را چندان باری دهد که بدیختی و زبونی آتن را بچشم بینند.

آمدن کورش به آسیای کوچک سر نوشت تاریخ جهان را دیگر گون کرد. با بودن فرنه بازو و چیزهای فرنه، لاسدمویان تعیتوائیستند آتن را درهم بشکنند، و خود بکه تاز جیدان شوند، چندان سپاهیان تهیای گاه کورش را داشتند، و نه شور و توانائی و دلاوری اورا، ولی یول کورش، و تشویقهای او، اسپارتیان را به پیروزی رسماً بیند و آتنی‌ها را به پیروزی بین شکستهادچار کرد. کورش اگر چیزی را میخواست بمردانگی بچنگش می‌آورد، و بمازو بکوشک و دلاور بود. وی هیچگاه بیزاریش از آتن پنهان نمی‌داشت، و سیاست دورنگی در پیش نگرفت. با آمدنش به سارديس همه کس دافعت کرد و زگردن افزایی و پیروزی آتن سرآمده است، و پردمبا کورش خواهد شد. پایان گرفتن سیاست چیزهای فرنه، و پولهای بی‌دریغی که کورش برای لاسدمویان خرج کرد، و مستایش وی از اسپارتیان، دوزگار آتن را تباہ ساخت، و جنگهای پلوپنزوس را بسد لاسدمویان باقی‌گذاشت.^{۲۰}

هنگام که کورش به سارديس نزدیک می‌شد، لیزاندر

کورش و لیزاندر

در مسالار اسپارتی و چند تن از لاسدمویان

18- Xenophon , Anabasis, I, 9; 2 f.

19- Xenophon, ibid.

20 - Grote, op. cit., P. 470 ff .

برای خوشامد گفتن بدو ، بدانسوی رهپار شدند^{۲۱} . این لیزاندر از خانواده‌ای پاک ولی می‌توا بود ، و از این روی ساده و آزادمنش بارآمد ، و دلاوری و جوامنردی را با هم داشت ، و از دروغ و کم‌دلی بیزار بود . اگر چه اورا سنگدل میدانستند ، از گزینه نومن و بهترین سرداران سپاه ، و از فریدست‌ترین دریا‌سالاران لاسمعون بود^{۲۲} .

وی در آغاز سال ۴۰۷ پمیری‌سالاری بر گزینه شد ، و تا وگان خردشده‌اسپارتنی را دارای ۷۰ ناویه رده‌ای (تری‌ریم) کرده به افزوس Ephesus که چندان دور از ساردیس نبود – آمد ، و شنید که کورش به پا بخخت لودیه می‌آید . پس بدان سامان شناخت ، و با شاهزاده پارسی دیدار کرده ، اوراسخت پستید . کورش هم که آوازه هر دانگیهای دریاسالاد لاسمعونی را شنوده بود ، شیفتگی او گشت ، و نوازش بسیارش کرد . لاسمعونیان و لیزاندر که شاهزاده را خوش و بافتند ، رازدل باوی گشودند ، و از سیاست چیزه فرنه شکایت و شکوه کردند ، و فزاری از کودش درخواستند که خود در کار جنگیهای پلوپنزوس پنگرد و از کمک به لاسمعونیان در بیغ روا ندارد . شاهزاده پاسخ داد که پدرش اورا سفارش بسیار کرده است که چنان کند ، و خودش هم دل در این کاربسته است ، و با هصد تالان با خود آورده تا خرج کارسازی جنگ کند ، و اگر این اندازه بسته نبود ، از دارائی خودش خواهد پرداخت ، و آنچه را که پدرش بدو داده ، به رزم‌مندگان خواهد بخشید . آنگاه تخت سیمین زرقشانی را که بر آن نشسته بود ، نشان داد و گفت : «اگر باز هم کم آمد ، من این تختی را که بر آن می‌نشینم ، به سکه تبدیل خواهم کرد ، و میان جنگجویان خواهم پراکند .» دل لاسمعونیان از این سخنان لبریز از شادی شد ، فیرا میدانستند آنچه از لبان این

21 - Plutarchus, Lysander, 4 ; Xenophon, Hellenica, III, 2, 11 , Diodorus, XIII, 65.

22 - Plutarchus, Lysander, 2 ff.

شاهرزاده جهاقچوی آزاده برون می آمد لاف و گزافه نبود.
 بزرگمردی کورش و خوش رویش چنان پلوبیتز و سیان را بشوف و شادی آورد،
 که رهبر آنان، لیزاغدر، ازوی درخواست که مزدناویان لاسمعونی را میشتر کند، و
 به مردمی روزانه بجای سه دانگ از یک درم، چهار دانگ پدهد. کورش پاسخ داد
 که دلت میخواهد چنان کند، ولی از یدرش چنان اجازه ای داده اشده است، و در
 پیمانهای پیشین هم سخنی از این مقدار مزد دادن، بمعان تیامده.^{۲۳}

کورش آتشب لیزاندر و باراثش را به میهمانی فراخواند، و پس از آنکه خوان
 افکتندمشد، جامی از باده گوارا ہو گرفت و بمشادی لیزاندر بنوشید، و گفت: «ای دوست!
 بگو از من چه خدمتی برای تو ساخته ایست؟» لیزاندر پاسخ داد: «مزدناویان را روزانه به چهار
 دانگ از یک درم بالا بر!» تا هر آنچه از خواهر دی آن سردار شادیان شد، و این مطلب که اوی
 چیزی برای خودش درخواست نکرد و در این دوسته سر بازانش بود، چنان در دل جوان
 یارسی تائیر بیکوئی نهاد که تاز نمود بود، بدوسنی بالیزاندر می بالید و بدرونهایت اطمینان را
 داشت، و گر امیترین دوست و سردار خویشش می شمرد. آتشب بیدنگ درخواست و عدا
 پذیرفت، و سردار لاسمعونی را بسیار ستود.^{۲۴}

روزی که لیزاندر از سارديس به افزوس باز گشت، کورش مزدناویان را پرداخت
 و برای بدست آوردن دل لاسمعونیان، هزدیگمه آینده را نیز پیشکی داد. این گشاده
 دستی کورش نتیجه های بزرگی در برداشت. پلوبیتز و سیان در یافتنند که کوششها بیشان
 بیهوده نخواهد بود، و همچنان بکورش گرم گردند، و بسیارش ستودند، و قیز لیزاندر را
 آفرین گفتند و دل بدروستوار داشتند.^{۲۵}

23 Plutarchus, *ibid.*, 3.4 ; Xenophon, *Hellenica*, I, 5, 1;
 Diodorus Siculus, XIII, 70.

24. Xenophon, *ibid.*, I, 5, 6 f ; Plutarchus, *Lysander*, 4.

25 Xenophon, *ibid.*, I, 5, 10 ; Grote, *Op. cit.*, P. 477.

اما آتنی‌ها سخت به راس افتادند، و بر اهتمای الکی بیادیس و توسط چیزی فرنده فرستاد گانی بسازدیس گیل داشتند تا کورش را از دوستی بالعیارته بازدارند.

لیکن کورش ایشان را بار قداد، وی شنهاد چیزی فرنده و آلکی بیادیس را - که می‌کفتند سیاست «جدائی بیاندازو حکومت کن» وارها ببایده کوده نپذیرفت.^{۲۶}

آخاذ پیروزی لیزاندر در افزوس به پاک کردن راه پیشرفت جنگاوران پلو.

لاسدمو نیان پنزوس و بساختن کار جنگ و آماده کردن ناوگانش پرداخت، و شماره گشتهای را به ۹۰ رسانید. سپس بزرگان و ریش سپیدان شهرهای آسیای کوچک را گردآورد و وادارشان کرد تا آنجا که میتوانند با نفوذ آتنی‌ها بجنگند، ویمان گرد که پس از جنگهای پلو و هرسوس، آنان را در مقام بلندیشان نگهداشت.^{۲۷}

از سوی دیگر آتنی‌ها که خدماتهای بزرگ الکی بیادیس را فراموش نمیتوانستند کرد، اور ایاشکوه و احترام فراوان بدشون آوردند وی کی از سرداران سه‌گانه امیر اقوری آتن کردند.^{۲۸} ولی دیگر بخت با او باری نکرد، چه هنگامی که خواست از چیزی فرن نه کین بچوید و به مرز کاری بدرفت و مندم آنجارا تاراج کرد، ولی هر چه کوشید بوقایان آسیای کوچک را بخود بفرستد تو است. بکبارهم برای دلگرم کردن سپاهیانش به کیمه^{Cyme} که دست نشانده آتن بود، تاختن بود، لیکن از مردم آنجا شکست دید.^{۲۹} در همان هنگام سردار وی آنتیوخوس Antiochus در افزوس بالیزاندر رو بروشد و شکست سختی

۲۶- Plutarchus, loc.cit., ; Xenophon, ibid, I, 5: 9.

27-Xenophon, ibid., I, 5: 10 f.

28- Xenophon, Ibid., I, 4 : 18f. ; Diodorus Siculus, XIII, 89 ; plutarchus, Alcibiades, 31 f.

۲۹- کیمه از شهرهای نامی ایونی Aeolian در آسیای کوچک بود :

Classical Dictionary, p. 248.

30 - Diodorus, XIII, 73; Cf. C. Nepos, Alcibiades, 7

خورد و پائزده قاو آتنی به چنگ لیزادر افتاد.^{۳۱} این پدآوردها مردم آتن رایکباره از آلکی بیاد بس که خوشگذان و نیز نگاز و بدنام بود بیزار کرد، و او را از کار برکنار ساختند. آنگاه ده تن از ناماوران شهر را به سپاهی بو گزیدند که از میان آنان تراسی بولوس *Thrasybulus* و کنن *Conon* از همه بیشتر به آن خدمت کرده بودند.^{۳۲} پس از این مشاهدها آلکی بیاد بس بدزی که در خرسونی *Chersones* ساخته بود رفت و تادیری در آنجا ماندگار شد.^{۳۳}

کشن سردار دیگر آتنی هم با آنکه چندی در بر ابر لاسدمو نیان پایداری کرد سرانجام قردهای بقدر می تی لنه از دشمنان شکست خورد.^{۳۴}

کورش و کالیک را نیمداش با اینهمه پیر و زیبای اسپارقا ن چندان زیاد ببود آنان بنا بر آئینی کهن، هم مکمال مقام در مسالهای را به یک سردار ورزیده واگذار می کردند،^{۳۵} و در پایان سال ۴۰۷ هم جای لیزاندر را به در مساله آزاده و همین درست، و یو فان دوست اسپارقا، کالیک را نیمداش دادند. اما کورش از این کار در خشم شد، و از اینکه دوست وی *Callicratidas* دادند. دربان را گفت بگویید قلان بن در است و آرزوی دیدار شاهزاده را دارد. سر ایدار گفت بار قیست زیر اکه وی به باشه گسازی سرگرم است. در مساله لاسدمو نیان

31- Xenophon, Hellenica, I, 5 : 11-13 ; Plutarchus, Lysander, 5 ; Alcibiades, 35.

32 - Xenophon , ibid. , I, 5:16 - 17; Plutarchus , Alcibiades, 36.

33 - Plutarchus, Lysander, 5 . 10,36 : Xenophon, Hellenica, I, 5:16.

34- Xenophon, ibid , I, 5; 15-38.

35- Grote, op.cit., Vol. V.p. 493.

که نمیدانست کورش از دیدن وی رویگردان میباشد، و بزم وی بهانه‌ای بیش نیست
پاسخ داد: «بسیار خوب، هی هاتم تا می‌توشی او بسر رسد»، در باغان و نگهبانان
بروی خندیدند. آنگاه فرمانی از کورش رسید که «دوروز خستگی درکن،
و پس از آن نزد ها آمی». آزاده اسپارتی از این بازیها، و اینکه اورا دست‌انداخته
بودند، و نیز از بدیعی و ناخوشی کورش بسیار رنجید، و ناسزا گویان بکسی که
یونانیان را اینگونه دشمن هم کرده است و قیازهند به بیان شاهزاده پارسی ساخته،
از دربار میرون رفت. آنگاه که خشم اندکی فرونشست، سوگند خوردکه چون
پایش به اسپارقه رسید، کاری کند که میان آن و لاسدموں دشمنی پایان گیرد،
و یونان یکپارچه گردد و دوفش دشمنی با ایوان را بر افراد». ^{۳۶}

اما بخت با او همداستان نشد، چه در راه بده کتن - دریاسالار آتنی که
ناوگان خود را نوسازی و بسیار نیرومند کرده بود، برخورد، و پس از نبرد سختی
که در آرگینوسه Arginosae کرد، شکست خورد و کشته شد.^{۳۷} از آنجا که
لاسدمویان به دوستی میان کورش و لیزاندر خوب آگاه بودند، و میدانستند که
شاهزاده کس دیگری بجز لیزاندر را در مقام سپه‌الاری لاسدمویان تمیخواهد،
لیزاندر را دریاسالار پلومنزوس کردند. کودت خشنود گشت و در گفج خود را
بروی گشود، و ناویان را مزد هنگفت و مایه وجامه فراوان داد، و چندان نیرومند
کرد که گفتی هرگز شکست نخورده بودند.^{۳۸}

اندیشه‌ورفتار هدفهای کورش و اندیشه‌هایش از آنچه متعلق به یک فرمادر
کورش ساده بود، فراتر میرفت. وی دل شاهنشاهان بی‌بالک «نظم

36 - Xenophon, Hellenica, I, 6 : 6 ff. 7 : 11 ; Diodorus, XIII, 104 ; Plutarchus, Lysander, 6f.

37 - Xenophon, Hellenica, I, 6 : 15 f ; Diodorus, XIII, 99-100.

38 - Xenophon, Hellenica, II, 1 : 22 f ; Plutarchus, Lysander, 7 f.

آفرین» و «سازنده» را داشت، و میدانست که پدر بیمادرش دیر بازود جان خواهد سپرد، و بر او است که این افشه را با تیغ از ارشک بازستاد. از این روی هیکو شد تا زیر دستانش را به آینده خود امیدوار کند، و ایشان را به وظیفه‌های خود آشنا سازد. دربار سارادیس از دوبار شویش چیزی کم نداشت، و کورش پادشاه بخش خاوری ایروانی بزمدار می‌رفت. چیزهای قدرتی باز و بی فرمان و خشنودی روی کاری نمی‌توانستند کرد، و سر توشت یونان در چنگ وی افتاده بود. در کاخ شاهیش، بزرگان ایرانی و یونانی در کنار هم می‌نشستند، شام می‌خوردند، پاده مینوشیدند، و از آینده سخن می‌راندند. کورش در یک میهمانی با دختر خوبی را که از شهر فوکیا Phocaea که میلتو Milto نام داشت، دلخاخت، و او را به مشکوی خود برد و با وی هم زیست.^{۳۸}

دربار یان کورش می‌باشد با وی همچون تاجداری و فتار کند. هر کس در هر ز او گناهی می‌کرد، خواه ایرانی و خواه یونانی، چه خویشاوند و چه بیگانه، گوش عالی میافت، چنانکه

هئوبتیسکه (به یونانی Αὐτοβασάκης)^{۴۰}

میثراهیه (به یونانی Μίθραειος)^{۴۱}

عمهزادگان او بودند، چون در بر این دستان خود را در آستین‌های بالا پوشان پوشاکیدند. چنانکه در مر ابر شاهان می‌باشد کرد - بخشم او دچار آمدند، و بدست دژخیم سپرده شدند.^{۴۲}

بازگشت کورش دیر چیزهای فرته - که هیرامینس Hieramenes نام داشت -

به شوش بی درنگ به شوش رفت، و داستان گشته شدن آن دو شاهزاده

39 - Plutarchus, Pericles, 24.

۴۰ - این نام با واژه سکه (سکانی) پیوند دارد.

۴۱ - به معنی مهر تبار.

42 - Xenophon, Hellenica, II, 1 : 8.

را باز گفت، و داریوش دوم را آگاه کرد و زنها را داد که چه نشته‌ای، کورش آهنگ تاج ستانی دارد^{۴۳}. از این روی داریوش که بیمار بود و مرگ خود را قریب دید - هم خواست که بکبار دوگر پسر جهانجویش را بهیند، و هم بر آن شد که وی را از کارهای خطرناک باز دارد. پس نامه‌ای بدو نوشت که مرگ را پیش چشم می‌بینم، برو بالینم فراز آی تا دیده در دیده فرزندان، بیشتر مرگ افتم.

کورش فرمان پذیرفت و راهی شوش شد. لیکن پیش از رفتن لیزاندر را خواست و او را اندرز داد که مبادا با ناوگان آتن در دریا روبرو شود، مگر آنکه نیروی دریائی بسیار زورمندتری را دارا باشد، و بدو سفارش کرد که از پایی نتشیند، واژ هرجایی که بشود، مرد رزمی فراز آورد، و ناوگان شاهی (فیقی) را هم به کماک گیرد، و چندان بکوشد تا آتن را از پایی درآورد. کورش میدانست که کتن و تراسی بولوس، دریاسالاران آتنی، در اقدیشه ثابت شده که این پلوبنزویی در ساموس Samos بسیج کارزار می‌بینند، و از این جهت بود که لیزاندر را چنان هوشیارانه اندرز می‌داد. شاهزاده بینگام پدورد دریاسالار لاسدمعونی بدو گفت: «هیچ‌گاه دوستی یافتو و پلوبنزویان را فراموش نخواهم کرد، و همواره تاقویش و توان دارم، از همراهیتان درین قمی و زم. اینک این گنج من، گنج است، و سر زمین من از آن تو، آن‌ها را نیک نگهدار باش تا من بیدار پدرم دوم و باز گردم. آنچه برای نیرومند کردن سپاه، و سیر ساختن رزم‌اوران بیازافتد برگیر، و پر وائی مدار، که گنج من و پول پارسیان پایان نمی‌گیرد». سپس کلید گنج خود را بدان دوست سپرد، و فهرستی از باج و خراج سامانه‌ای که بزیر فرمان داشت، بدو داد و پدر و دش گفت^{۴۴}.

کورش خردمندتر از آن بود که بدخواه هوشمند و دلاور و کارآمدی چون

43 – Xenophon, ibid, II, 1: 9.

44 - Xenophon., ibid, II, 1: 10 - 15 ; Plutarchus, Lysonder, 90

چیزهای را پشت سر خود، در آسیای کوچک، آزاد بگذارد فارشته‌های اورا پنه
گند. این بود که اورا با خود بعنوان « دوست ^{۴۰} » بخشش برد، و بدینسان خطر
دخالت آن سرداد در جنگهای پلوپنز و میز دور، که همهٔ پیاده سنگین اسلحه
بجز چه فرقه ۳۰۰ تن از یونانیان جنگی و مزدور، که همهٔ پیاده سنگین اسلحه
فراخ سپر (هوپلیت) بودند، و « نگهبانان » شاهزاده بشمار می‌آمدند، با وی به
در بار ایران رفتند. فرماده این « نگهبانان » گزینیان آرکادی Xenias of
Arcadia ^{۴۱} نام داشت.

@RastarLib

45- Xenophon, *Anabasis*, I, 1 : 2 .

46 - Xenophon, loc. cit., Cf. I, 2 : 1 ff.

فصل پنجم

سر پیچ تاریخ

@RastarLib

جهانجویی پیش از این آورده‌ام که چون داریوش دوم غروب آفتاب خود کورش را تزدیک دید، دنبال پرسش کورش شیردل فرستاد تا او را هم بمانند فرزدان دیگر بن بالین داشته باشد. این تنها او نبود که میخواست شاهزاده جوان به پایتخت باز آید، دوست و دشمن چنان آرزوی داشتند. شاهبانو پر و شیائی، و کایکه پر هنری‌های جنگی و مردمداری او آگاه بودند، و میدانستند در برای چنان شاهپور بن و متی، ارشک هر دخانه‌نشین خوشگذرانی میش نمی‌نماید، امیدوار بودند که با آمدن وی به شوش، داریوش دوم او را به ولیعهدی پر گزینند، و با خود وی، به تیغ تیز، تاج و تخت را پر بایمد^۱. از سوی دیگر ارشک و یارانش هم میخواستند او به دربار آید تا همه کارهایش را پایاند، و از انجام اندیشه‌های پلتمد شاهانه‌اش بازش دارند، زیرا یونانیان - و بویژه لاسدموییان -، واپراییان آسیای کوچک، خدمتگزاری در راه وی را سرفرازی میدانستند، و شاهزاده میتواند به دوستداران و ستاینده‌گان خود، پشت‌گرم کند، و پس از عودن داریوش دوم، به گردانکشی

1 - plutarchus, Artaxerxes, 2, 4, 6.

و تاج جوئی پیر دارد . تا هنگامی که داریوش زنده بود ، کورش به شورش دست نمی بازید ، زیرا پدرش را بسیار دوست میداشت ، و ارج بی میان می قهاد ، لیکن میں از مرگ وی دیگر جائی برای پرهیز و یا شرم نمی ماند ، و تاج ایرانشهر بود و میدان آزمایش ، و کودش بود و ارشک ، تا بینگک و هر آنکه شاسته قر بود ، افسر شاهنشاهی را بر باید . اگر شاهزاده جوان در آسیای کوچک میماند ، میتوانست آشکارا سریه شورش بردارد ، و به پیشیمانی یارانش ، ارشک را از میان بردارد .

سرداران ایران بزرگترین یاور و راهنمای ارشک ، برادر زن وی چیمه فرننه و کورش بود که از وسیده کورش به فرمانروائی آسیای کوچک و کوتاه هاتندن دست خودش از بازیهای سیاسی خشمگین بود و بر شاهزاده سخت رشک میبرد . سردار پادسی سیاست می پردازد کورش وفادوست را در کمک کردنش به لاسدمونیان باندازه‌ای که بتوانند آتن را خردکنند و بکه نازیونان شوهد ، برای ایران خطر ناک میدانست ، ولی چون نمیتوانست آشکارا بر کورش نافرمان شود ، کیته آن جهانجوی رادر دل میگرفت . از اینها گذشته خواهر او میرفت که شاهباقوی ایران شود ، و اگر کورش به تاج و تخت دست مییافت ، چون پوششانی با خاتدان چیمه فرننه خوب نبود و دوستان کورش هم از آن سپهبد آزرده بودند ، آینده او و دودمانش تاریک میگشت .

فرننه بازو مردانه و وفادوست بود ، و کورش اورا می پسندید ، و نمیخواست بابد خواهی نمودن بوی ، چنان آزاد مرد پهلوانی را داشمن خود کند . گواه این سخن بزرگ داشتی است که یادان کورش - و از آن میان گز فن آتنی - درباره آن سپهبد بزرگ نشان داده اند^۲ . کورش میتوانست یونانیان را بفرننه بازو بشوراند و یا هایه در درس وی را فراهم آورد ، لیکن چنان فکرد ، و بد گمانی فرآوایی که تسبیت به چیمه فرننه داشت ، درباره فرننه بازو نشان نمیداد .

2- Xenophon, Agesilaus, 3.

با اینهمه فرماداران بیشتر ایالتها که میدانستند با روی کار آمدن کورش،
دستهای از استقلال و خودسری کوچاه خواهد شد، ارشک آدام و نرخوی را پیکوئر
میدانستند، و در باقیه بودند که در روز گارهادشاهی وی، میتوانند هر چه دلپذیر شان
افتد، انجام دهند. از میان این فرماداران ابن کامه (Abra Kama) (به یونانی ابو کماس)
(*Abrocomas*) فرمادار سودبه و یکی از سپهبدان بنام ارشک، و آرته
و زیبه (ارتورج، پرستنده آرته (؟) (به یونانی آرقا گرسیس (*Artagerses*)
فرمادار وای کادوسیان (*Cadussian*) را میشناسیم.

کتزیاس
کیندوسی

بدنیست که در این جاستخنی چند در باره کتزیاس کیندوسی
Ctesias of Cnidos یازگوئیم: وی پسر کتزیوس
و از خاندانی پیشاتیشه بود، و در نیمه سده پنجم پیش از میلاد در کیندوس،
یکی از شهرهای کاریه Caria زاده شد، و مانند پدر و نیای خود پیشکی پیشه کرد.
در یکی از زد خوردهای یونانیان با ایرانیان کتزیاس گرفتار آمد، و به دربار
دادیوش دوم فرستاده شد (پیرامون ۴۱۷ پ.م.)^۳. چون هخامنشیان هر دان
دانش و هنر را ارجمند میشمردند، کتزیاس هم از بند دهاگشت و پیشنهاد شد،
و در زیر سایه پوششی روزگار میگذرد^۴. وی از آتنی‌ها و ایرانیان غاخوش
بود، و تنها اسپارتا را دوست میداشت^۵. لیکن چنانکه از توشهای خنده‌آور و

3 - plutarchus, Artaxerxes, 6.

4 - ibid., 17

5 - J. Gilmor, in Persika, P. 1.; Oxf. Cl. Dic., p. 244

6 - C. Hignett, Xerxes' Invasion Of Greece, Oxford (1964),
p. 9 f.

7 - Dioborus, XIV, 46; Xenophon, Anabasis, I, 8: 26 - 7;

Plutarchus, Artaxerxes, 1, 10.

8 - Hignett, Op. cit., 9.

پر از دروغش درباره کودش و جنگ کوکاکسا برمی‌آید، درستیز فمیان دو پسر داریوش دوم، از ارشک هواداری می‌کرد. این فومنده سالهای سال در ایران بود، و با آنکه ادعا کرده است که از گنجینه نوشه‌های شاهی بهره‌مند شده است^۹، حتی زبان فارسی را هم بدستی یاد نگرفت، و در قارب خایران (Persica) (دروغهای نوشتہ است که از توبه کمتر دروغپردازی پرون آمده، و بگفته‌های وی - بوئژه هنگامی که از دوزگاران باستانی سخن می‌راند - بیچری اعتمادی قناید کرد، ولی در باره زمان خودش و رویدادهایی که در آن هنگام در ایران رخ داده است، مطالب دست اولی دارد که باید با نهایت احتیاط مورد بررسی و استفاده قرار گیرد.^{۱۰}

رُفْقَنْ كُورْمَش
کودش با آنکه هنوز ۲۰ ساله نبود، هنر سازمان دادن و
بهشوش کشور داری را بیکمیداشت. پس برای بازداشتمن چیزی نداشت
از انجام بازمیانی پشت پرده و سیاسی، و برای آنکه او را از سنگ انداختن در
دانه پیروزی لاسمهونیان هانع شود، و نیز بخاطر آنکه او را بدهیابد، آن سیمیدرا
پرداشت و به مرأه خود، بعنوان «دوست» از آسیای کوچک به پابخت آورد.
شاهزاده، فرمانداری لودیه را به یکی از خوشنان خود بنام ارته مه (به یونانی
ارتیمس Artimas سیرد)^{۱۱}، و پس از آنکه لیزاندر را برای جنگ با آتنی ها
اندرزها داد و سفارشها کرد، با پاسبانان خود بهسوی شوش روان گشت.

نگهبانان کودش ۳۰۰ تن بودند که از میان وفا دارنورین و جنگی ترین یونانیان

۹ - Diodorus, loc. cit.

۱۰ - ش. شهیاذی، کورش بزرگ، چاپ دانشگاه پهلوی، شیراز ۱۳۴۷

ص ۱۳ و ۱۴.

۱۱ - A.D.H. Bivar, 'A Satrap' of Cyrus the Younger,' in Numismatic Chronicle, London (1961), 123; cf. Xenophon, Anabasis, VII, 8: 25; Diodorus, Xlv, 19: 6, 12.

بر گزینده شده بودند . البته در آن هنگام جنگجویان مزدور یوتا قی در ایران فراوان بودند^{۱۲}، و جای شگفت نبود که شاهزاده هخامنشی ، پاسبانان خود را از میان آنان بیگزیند^{۱۳} .

ابروکوماس (ابرکامه) هم ۴۰۰ تن از این مزدوران جنگی را برای نگهبانی خود فراهم آوردند^{۱۴} . مزدوران جنگی کورش ، سپرهاي بزرگ داشتند و نيزه هاي بلند ، ورق و سر خود را با پرگه هاي آهنين و خود هاي فراغ هي پوشانيدند^{۱۵} . هر يك از آنان روزانه يك داريک هزد مي گرفت^{۱۶} ، و فرمانده همه گرده ، گزنياس آركادي بود^{۱۷} .

تاجگذاري ارشاك باري داريوش دوم از بيماري جان بدد تبرد ، و در ايران بنام **اردشير دوم** ^{۱۸} (۴۰۷ پ.م.) در میان زن و فرزندانش جهان را بسورد

گفت^{۱۹} . آئين شاهنشاهان هخامنشي پس از داريوش بزرگ چنان بود که چون تاجداری از جهان ميرفت ، كالبدهش را به پارسه شهر (تخت جمشيد پرسپليس - Persepolis) مي بودند ، و در کنار آرامگاه آن جهاندار نامي ، به دخمه اي سنگي که در كوه گنده بودند ، مي تهادند . داريوش دوم را پيز در همانجا ، در كوهی که سنگتراشيهاتي ساساني و دخمه هاي سنگي هخامنشي را دربر دارد ، و بنام « نقش

۱۲ - از زمان کمبوجيه مزدوران یونانی به خدمت ايران درآمدند .

13 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 3.

۱۴ - بهترین توصيف پيغمدگان سنگين اسلحه را در كتاب هيكت ميقوان يافت :

Hignett, op. cit., 46 ff.

15 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 12 ; 1: 2 .

۱۶ - ن.ك. به بالاتر ، ص همبين كتاب .

۱۷ - برای تاریخ دقیق دو گذشت داریوش دوم ، ن.ك. به :

Parker and W. Dubberstein, *Babylonian Chronology*, 2nd ed., Chicago (1956), p. 16.

18 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 4 ; Plutarchus, *Artaxerxes*, 3.

وستم مشهور است، دخمه‌ای ساخته بودند که کالبدن را پنهان داد.

پس از آن ارشک، که پسر هبتر داریوش بود، جاگشیقش گشت، و از توپ به پاسارگاد رفت تا در آنجا بنایه آئین کهن پارسی، تاجگذاری کند. پاسارگاد که نترین پایتخت هخامنشی‌ها دارای فرودسها و کاخهای باشکوه بود، و آرامگاه کورش بزرگ را برداشت. هم در آن شهر نیایشگاهی برای آناهیتا^{۱۹} بریا کرده بودند که تاجگذاری شاهنشاهان در آن انجام می‌پذیرفت. هر شاه نوی که برای افسر گیری بدان سامان میرفت، می‌باشد جامه خود را بکند، و تن‌پوشی را که کورش بزرگ پیش از شاهنشاه شدن می‌پوشید. و ایرانیان با تقدیم و ارج فراوان نگاهش داشته بودند – بر تن کنند، و برای آنکه ذندگی پهلوانی و سخت پارسیان که کورش را در جهانگیری پشتیبان بودند، بیاد آوردند، می‌باشد چند تا انجیر خشک بخورد، و جامی از دوغ^{۲۰} بنوشد، آنگاه معان با آئین باشکوهی تاج شاهنشاهی ایرانشهر را بر تارک او می‌نھادند، و وی را شاه نومیخواندند، پس از آن وی جامه کورش را در گنج می‌هشت، و به پایتخت خود بازمی‌گشت.^{۲۱}

ارشک با استاییراکه‌اینکبانوان ایرانشهر شده بود، و چیزهایی که پاسارگاد رفت تا در آنجا تاجگذاری کند. کورش و هادرش قیز بالوهراه شدند. شاهقا، پس از بر تخت نشستن خود را بنام نیایش اردشیر (یکم)، اردشیر خواند که در تاریخ ازاد بعنوان اردشیر دوم هخامنشی باد می‌کنند، و چون در هوشمندی نامی بود، یونیان او را هنه من Menemon، یعنی تیز هوش نامیده اند، و ما از این پس اورا

۱۹ - پلوتارخوس (Plutarchus loc. cit.) از «نیایشگاه الهه‌ای جنگجوی» که شاید آنکه مبیاشد^{۲۲} سخن عیکوید. آنکه «الله آتنیان و یونانیان، بع بانوی پاکیزه خوی و زیبا روی و پاکسازن بود و در جنگجویی و بی‌باکی مانند نداشت، و همه این ویژه‌گیها با آناهیتا^{۲۳} خودمان سازگاری دارد».

۲۰ - پلوتارخوس «شیر ترش مزه» گفته است.

21- Plutarchus, loc. cit.

اردشیر ۲۲ خواهیم خواند.

گفته اند که چیزه فرقه به اردشیر آگاهی داد که کورش گذکاش کورش در نیایشگاه پنهان شده است تا او را بهنگام تاج بر سر نهادن قبها گیر آورد و بی جان کند، و همچنان را گواه آورد که روزگاری آموزگار و استادش بود. این هنخ گواهی داد که آن شاهزاده آهنگ کشنیدن برادر را داشته است. جستینوس^{۲۴} و پلوتارخوس^{۲۵} گویند که این سخن درست بود، و کورش میخواست کمین کند و برادرش را بکشد. کز نهن که خود در روزگار آن شاهزاده میزیست گوید چیزه فرنه بناروا چنان تهمتی بر آن آزاده شر دل بست.^{۲۶} و ما سرگردانیم که سخن کدام یک از آن نویسنده‌گان را باور گنیم.

از عکس‌سوی بدشواری باور قوان کرد که در تاج‌گذاری اردشیر، کورش میتوانسته است از دیده‌ها پنهان گردد و بکنجی رود و در کمین جان برادر بنشیند. مگر اردشیر تنها به نیایشگاه میرفت که کورش بتواند برآورده بازد؟ از این گذشته، میدانیم که چیزه فرنه آن شاهزاده دلیر و بلند بیرواز را دوست نمیداشت، و بر او رشک میبرد و از افديشهای

۲۳ - در داستانهای عملی ما اردشیر نام بهمن پسر اسفند پادشاه است که در از انگل در لقب داشت.

شیعید من که بپای ایستاده رسیدی تا بزانودست بهمن (منوچهری)
۲۴ - اردشیر (به پارسی باستان ادته خشنه و بهمادی ارته خشنر، لقبی است که خود آن پادشاه برای خود پذیرفت و در سنگتبشنهای خوبیش، آن را یاد کرده است. ابر گمان کرده است که لقب این پادشاه به پارسی باستان ای به تاک Abiataka (یعنی با حافظه) بوده است که به یونانی منه من ترجمه کرده اند (منقول از پیر نیما، ایران باستان، ج ۲، ص ۴۹۹۱)

24. Justinus, V, 11.

25. Plutarchus, loc. cit.

26 - Xenophon, Anabasis, I, 1, 3.

شاهانه و پهلوافیش هیترسید . بنا بر این آما گمان نمیتوان برد که وی میخواست تهمت گرانی بر کورش بینند قابو سیله آن سرمش را برپاد دهد .

از سوی دیگر این چنین به یشوواز خطر رفتن از کورش دور نمی‌نماید . شاید وی می‌پنداشت که درون نیایشکاه فرصتی خواهد چشت و برادر را از بای افکند ، و آنگاه خود بر تخت نشیند ، این شاهزاده گذشته از آنکه میان ایراقیان هوادران بسیار داشت ، ۳۰۰ تن پیاده سنگین اسلحه‌فرانخ سپر (هوپلیت) یوفانی نیز به مرأه آورده بود که در هنگام نیاز نیات بکار نمی‌آمدند . و همین‌تر از همه ، باید فراموش کرد که گز نفن دوستدار کورش بود ، و شاید آنچه شنیده است و بازگفته ، از دهان یاران آن شاهزاده بوده است که نمی‌خواسته‌اند بدغامی و تبهکاری او را در جهان بیرون اکنند ، بنابراین این گناه را برگردان چیزه‌فرنده‌اند اخته اند و اورا «اقترازن » خوانده‌اند .

رویه‌مرفته ، قاریخ فویس درایتعجا بادنواری بزرگی رو بروست ، و خود سری روایست . ولی اگر نیازی به رای ماباشد ، بر آنیم که کورش در پاسارگاد آهنگ جان اردشیر را داشت ، ولیکن زدنگی و تیز هوشی چیزه فرنده آزوی او را بر باد داد و مشتش را بازگرد .

**بازگشت کورش
به ساردیس**
باری اردشیر بفرمود تا کورش را دستگیر کردد ، و دژ خیم را بکشتن وی فرمان داد . پروشیانی دوان دوان بین رفت و شاهزاده جوان را در آغوش گشید و سوتتش را باگیسوان بلند خود فرایو شد ، و چنان دربرش گرفت که اگر دژ خیم ضربتی بر کورش نزدی ، پروشیانی نیز از آن ضربت تندrst است بدرفت . شاهبانوی پیرشیون کنان گفت که پسرش نمی‌خواسته است کسی را بکشد ، و بر او تهمت زده‌اند ، و بناله و موبه‌انز اردشیر دو خواست که برادر را نکشد و اورا بدنام مسازد . گریه و خواهش عادر چنان بود که اردشیر دست از کورش بازداشت ، و فرمان داد که بی دریگ از پیش او دور شود و به لودیه بازگردد . چیزه فرنده نیز به کاریه فرستاده شد تا اورا بپاید .

شاهرزاده پارسی که از این ناکامی و زشت نامی در خشم بود، و سر آن داشت که در فحستین فرصت کین خود را از بدخواهانش باز جوید، شتابان راه ساردیس را دریش گرفت و تاید انجا فریید، قیاسود.^{۲۷} اکنون دست او برای انجام آرزوها یش باز بود، و درستان لاسدمویش نیز به پیروزی رسیده بودند و آماده همراهی او بودند.

دانستان چنین بود که پول کورش ناوگان خردشده پلوبیزروی نبرد ایگس پتامی را چنان توانا و فزور مند کرد که لیزاندر توانست کمی پس از رفتن شاهزاده به شوتش، به سوی هلیبوونت بادیان بر کشد، ولیسکوس Lampsacus را از راه خشکی و دویام حصاره کوده و بذرور بگشاید، و گندم و باده فراوانی را که در آنجا انباد کرده بودند، به تواج برد و خود در آن قریبی لنگراندازد.

کنن Conon، در بسالار آققی، و درستانش که دارای ۱۸۰ ناوه سه بدهای قریبی بودند، برای درهم شکستن لیزاندر به سوی هلیپوت رهسپار شدند، و در تنگه می برو و دور افتاده ای بنام ایگس پتامی Aegos Potami (رودخانه بزان) که درست رومروی لمیسکوس بود - جای گردیدند تا دشمن را به آوردگاه بکشانند، لیزاند از بیاحتیاطی ایشان سودجست و گروهی از مزدوران جنگی اش را به خشکی پیاده کرد و دیگران را در ناوها تشانید و چنان نمود که آنکه کارزار دارد. آنچه ها با شتاب آماده جنگ شدند، لیکن لیزاندر - که اقدرز کورش را در پوچیز از زدو خود را ناوگان آنچه هنگامی که شماره کنتهای لاسدمویی کمتر است، از یاد نبرده بود - بدشمن روی نیاورد، ولی همه روز را در حالت آماده باش جنگی گذرا نیست. روز دیگر هم آنکار را از سر گرفت، و باز آنچه ها کار جنگی بساختند، اما لیزاندر پیش قیامد. روزهای سوم و چهارم هم این بازی جنگی تکرار شد، و آنچه اطمینان یافتد که لیزاندر دل تاختن بدافان را غواص یافت بنابراین

27 - ibid., I, 1:3-6

از آماده جنگ ماقden خسته شدند و بی احتیاطی آغاز کردند .
 آلکی بیادیس ، سردار نامی آن که در آن هنگام در دزی از آن خودش در خرسون Chersones می زیست - زیرا در آن از کار برگناوش کرده بودند - از بازیهای لیزاندر آگاهی یافت . وی یدریگ به ایکس پتامی شتافت و سرداران یوقانی را اندرز داد که به سرس نس Sestos - که بندری بزرگ و آبادان بود و بک ناوگان سنگین را خوب پنهان میتوانست داد - بروند ، و همچنانکه لیزاندر دریناهگاهی جای خوبش کرده است ، بر جای خود آرام گیرند ، تا او خیره گردد و پیش آید و بجنگند و شکست بخورد . در باداران آنی بدو گوش ندادند ، و حتی برخی از ایشان وی را خوار شمردند ، و گفتند که سپاهیان آنی را آنان فرمان میدهند ، نه او . الکی بیادیس سرخورده به جایگاه خود رفت .

در باداران آنی در روز پنجم می احتیاطی را از اندازه گذرا نداشت ، و سربازان را برای فاهاز به خشکی فرستادند . لیزاندر که همواره آماده جنگ بود ، فرصت را از دست نداد و چون شاهین بو آفان تاخت . تنها کفن پیش آمدن او را دید و پشتاپ کار برد را بساخت ، لیکن دیگر دیر شده بود . لیزاندر کشته های آنی را یکی پس از دیگری خرد کرد و باگرفت ، و سربازان دشمن را به تغییر کشید . کفن با ۱۲ کشته به قبرس گریخت ، اما دیگر سرداران آنی همه گرفتار آمدند ، و گروه فریادی از آنان و سربازانشان بکین کشته هایی که از لاسدمونیان کرده بودند ، غایب شدند ^{۲۸} (سپتمبر ۴۰۵ پ . م .).

گشودن دوستان شکست ایکس پتامی پشت نیروی دریائی آن را خم کرد و **کورش آن را** لیزاندر توانست راه های دریائی را بر آن شهر بینند ، و از

28 - Diodorus , XIII , 106 : Xenophon , Hellenica , II , 1.18-32 ; Plutarchus , Lysander , 9 ; Alcibiades , 36 . ; G . Grote , History of Greece , V , 524 ff ; J . Bury , A History of Greece , 503 f .

نرسیدن خواه و بار مردم آن ساعان را به جان آورد . باری ناوگان آتن از میان رفت ، و سر اصحاب در ایریل ۴۰۵ لیز اندر در پیشاپیش سپاه پلوپنزوسی ، به شهری که از بی‌نواتی به واپسین دم افتاده بود ، درآمد . بادوهای استوار و قامی آن را ویران کرد ، و خود بر آنجا فرمانروگشت . برخی از لاسدمویان عیخواستند آتن را از بیخوبین با خاک یکسان کنند ، لیکن اسپاراتیان دل ندادند شهری که مردمانش در روزگار سختی فکهیان و جان سپاران یوقان زمین شده بودند ، از میان برود و آن را همانگونه که بود ، نگهداشتند .

پلوپنزوسیان با آتن پیمان بستند که هیچگاه بیش از ۱۲ ناو نگاه ندارد ، و دوستان لاسدمویان را دوست باشد و دشمنانشان را دشمن . انجاه اسپاراتیان ۳۳۰ ن از آتنی‌ها را برگزیدند تا بر شهر حکومت کنند . لیکن این مردان سی گانه چندان بمردم ستم روا داشتند ، که آن بیچارگان ناچار از دست آفان پناه به لاسدمویان می‌دند !^{۲۹}

آلکی بیادیس هم دیگر در در خودش در امان نبود . گذشته از شکستهای که به لاسدمویان داده بود ، با آثیس Agis پادشاه اسپاراتیقیز خردۀ حسابی داشت یعنی بیش از آن به آن شهر رفته و زن آثیس را فریفته بود ، و از این جهت از هیچکس باندازه آن پادشاه تعیترسید .^{۳۰} بنابراین خرسونس را رها کرد و به هلیپوت فریگیه ، به پناه فرنه بازو گریخت ، تا بلکه بکمل وی به دریار ایوان راه یابد . لیکن فرته بازو – که تازه فرستادگان آتنی را پس از سوال دست‌بسر کردن به میهنشان گسل داشته بود^{۳۱} توانست خواهش اورا بیدیند ، تنها به پاس دوستی

29 – Grote , Op. cit . 547 ff .

30 – Plutarchus . Alcibiades , 22–27 .

31 – Xenophon . Hellenica , I , 4: 3–4 .

دیرینه، چند دهکده بارودار متعلق بعو遁 در فریگیه را بدوسرد، و کوشید تا آنچه را که مایه آرامش و شادی وی است برایش فراهم آورد، و از مهمان توانی درین فکرده باشد.^{۳۲}

باری چنین بود سر نوشت آتن و داستان پیروزی دوستان کورونی. این شاهزاده چندان به لیزاندر پول داده بود که وی بس از انجام جنگ، ۱۷۰ تالان سیم فرماد آورد، و آنرا با آنچه که در جنگ بتاراج برد بود، به دولت اسپارتہ سپرد.^{۳۳} این هایه پیروزی اسپارتہ را نیرومندترین دولت یونان گرد، و کورونی شیردل با دست لاسدموقیان، کین شکستهای خشیارشا را از آتنی‌ها کشید، زیرا دیگر نیرویی برای آن شهر نامی و باشکوه قیانده بود، و با رویش هم از میان رفته بود.

پراگمه‌گی هر زوران از سوی دیگر پایان یافتن جنگهای پلوپنیزوس هزاران سر باز بسیار کار دیده و بولاد گشته یونانی را می‌کار و جنگی بی‌هزد، آواره این گوشید و آن گوشید کرد، و کسانی را که جز جنگ پیشه‌ای نمی‌دانستند، در هر زهای ایران و یونان پراکنده ساخت. این رزم پیشگان ورزیده، سرشان برای جنگ درد می‌کرد، و آماده آن بودند که برای نان خوردن و توشه اندوختن، قیع و بازوی خود را به سردار توانگری بخواستند، و می‌شد با کمی تشویق و افزایش هزد، آنان را به گوشهای از گتی گشانید، و با هر کسی سر و شاخ کرد. بنابراین در آفرودگار گردآدری سپاهی یونانی و هر دور، چندان دشوار نبود، لیکن هنظل انگهداشت آن و باز داشتن رزم آوران از کارهای ناروا آسان نمود، و هر دمداده می‌خواست قازمام چنان لشکری

32 - Plutarchus, *ibid* . , 37-38 .

33 - Pluterchus, Lysander, 14

۲۴

را در دست گیرد و آن را منظم و بسیار به این سوی و آن سوی بود،
 هنگامیکه کودش با سری پر کینه به ساربیس باز میگشت، این یونانیان
 امید بخدمتگزاری آن سردار شایسته بسته بودند.

@RastarLib

۳۴ - پر ای توهیمات پیشتر در باره مزدوران جنگی یونانی در سده پنجم و چهارم
 پیش از میلادن - ک. پ. : Parker . Greek Mercenary Soldiers , pp . 34 ff .

فیض از این آورده ام که کورش سر آن داشت که برادرش را
از تخت پادشاهی دور دارد، ولی تا پدرش زنده بود بهستیزه
با برادر دست قمیتوانست بایزید. پس از آنکه داریوش از

فصل ششم

فرمانروائی کورش شیردل @RastarLib

پیش از این آورده ام که کورش سر آن داشت که برادرش را
از تخت پادشاهی دور دارد، ولی تا پدرش زنده بود بهستیزه
با برادر دست قمیتوانست بایزید. پس از آنکه داریوش از
جهان رفت، و کنکاش کورش ناکام ماند، آن شاهزاده پر خاشیجوی دلادر، در انجام
آذوهای خود سختر و پرشورتر گشت و در باز آمدنش پهساو دبس، و یافتن دوستانش
درجشن پیروزی بر آئن، بر آن شد که آهسته و پنهانی برای دستین بدناج و تخت
ایران زمین کارسازی کند. وی مانند فرمانداران و شاهزادگان دیگر، فرهاروائی
را برای آسایش و شادکامی و کامجوئی نمیخواست، بلکه در اندیشه آن بود که
تاجدار سر زمین فراغ ایرانشهر شود و به مردم یاد دهد که زیست سرفراز در
زندگی پهلو و آناده و پر از سختی است، در همان زندگی ساده‌ای که هنگام شیان
نخستین داشتمند. این شاهزاده سر آن داشت تا ایرانیان را به زرم، و بکاربردن اسلحه
سنگین و موثر ودادرد، و در غکویان و کنکاش کنندگان و برهمزدگان نظم و آرامش
و پایمال کنندگان قانون و داد را سرکوب کند و بخشان را بر اندازد، از این روی
نچار بود بایسیاری بجنگد، و سنگدلانه هم بجنگد.

از اینها مهمتر، وی با سیاست دوشن می‌نافراید ای این سیاست ایران و آزادگان یونانی، دوستی و هم پیمانی و همکاری یا آفرینند. این سیاست آمیزش آسیائیان و یونانیان، و یکی کردن فرهنگ و نژاد آن دوسامان - که به ناروا اسکندر بزرگ را بنیاد گذارش دانسته‌اند - سیاست بزرگمردان ایران پیش از جهان‌جوی مقدونی بود.

داریوش بزرگ آزادگان یونانی را در سازمانهای دولتی شاهنشاهی می‌پذیرفت^۱، و همه پادشاهان ایران، ارزش هنرمندان، جنگاوران و پیشوایان یونانی را نیک میدانستند. سکه‌های یونانی - و بویژه آتشی - در ایران رواج داشت، و فرماداران آسیای کوچک، در رفتار با یونانیان، «یونانی» وار هی شدند. از همه کسانی که این سیاست را پیروی می‌کردند، راه و شیوه کورش روشنتر و بهتر بود، زیرا که یونانیان را نیک می‌شناخت، و به آنین و روش‌های آنان در زندگی آشنایی داشت. و ارزش دوستی و یگانگی با ایشان را خوب میدانست. با آنکه پارسی بود، مانند یونانیان جوان، ریش هیقر اشید، و به دین و باورهای یونانیان همان اهمیت و بزرگداشتی را مینهاد که به ایرانیان و دینشان^۲.

اگر چه مانند پارسیان به اهورمزدا و به ایزد مهر باور داشت^۳، خدايان یونانی را نیز او جمده می‌شمرد تا دل زیر دستان یونانیش را بدست آورده باشد، و مانند داریوش بزرگ، حتی از فرباتی کردن در راه خدايان یونانی نیز دربغ نداشت^۴. وی میدانست که ایرانیان و یونانیان هردو از یک ریشه‌اند، و اگر دست بدست همدخنند،

۱ - پ. ی. یونگ، داریوش فیکم پادشاه پارسها، ترجمه دکتر

د. عثیق زاده، تهران ۱۳۴۲، ص.

2 - Xenophon, Anabasis, I, 2:10, 8:18.

Plutarchus, Artaxerxes, 8: چنانکه از سو گندوی به «مهر» پیداست:

4 - Xenophon, Anabasis, I, 8:16.

بیشتر سود خواهند برد، تا آنکه میکدیگر را پاره بازه کنند. هم خوابگان وی هم از پارسیان بوگزیده شده بودند، و هم از یونانیان، بویژه از هیان این قوم، دو دختر بودند یکی از شهر میلیپتوس و دیگری از فوکیا^۵. دختر دومی که میلتو Milto نام داشت و پیش از این از وی یاد کرده ایم، فرزند بزرگزاده آبرومندی Hermotymus بود. کورش به او دلباخت، و به ساردیس آوردش، و سوگلی خودش کرد، و چندان بدومهر می ورزید که بهر جا میرفت با خود میبردش. وی در زبانی و خردمندی در جهان آفرود نامی بود، و کورش از مهر میکرانی که بدو داشت، آسپازیا Aspasia لقبش داد تا با پریکلس Pericles سردار ناماور آنتی - که همدم بسیار هوشمند و دلربائی نیام آسپازیا داشت. - هم چشمی کرده باشد.^۶

کورش بسیار بزرگ و قیز هوش بود، در هر کاری، و با هر کسی وفادوستی کورش بزرگ میداشت چه بایستش کرد. در وقتار و کردارش سادگی پهلوانانه آشکار بود. چون با کسی دشمن میگشت، هراس انگیز بود، و چون با کسی دست دوستی میداد، پار وفاداری بهتر از وی بیندازیشد. با یونانیان چنان وقتار هینمود که از جان و دل خدمتش میگردند، و در میان خدمتکزار اش کسانی بودند که میپنداش به پول و فرمان کوشن ویران گشته بود، لیکن تن او و آزاد منشی اش را میستودند، و خدمتکزاری بدو را سرفرازی میدانستند. وقتار وی با ایرانیان چنان بود که او را شاه آزاده ای میدانستند که فرمانبرداریش خشنودی خداوند میگشت. هیچکس از ایرانیان پیشیان او در یاری و فدائکاری درینگی روانمیداشت، و هر فرمان و آذوه‌ئی که کورش داشت،

5 - ibid . , I , 10 : 2 f .

6 - Plutarchus , Pricles , 24 ; Artaxerxes , 28 ; Xenophon , Anabasis , I , 10:2.

بردستانش - خواه یونانی و خواه ایرانی - با سروjan در انجام آن میکوشیدند. کورش از میخواری و خوشگذرانی پرهیزی نداشت، لیکن چنان نیز مندو و خوبشتن داربود که هر چه باده مینوشید، بیخود نمیشد⁷، و کارهای مستانه و زدیوانه دار نمیکرد، و همین هتر او مایه ستایش زیر دستانش میشد. اما وی در خوشگذرانی، بی اندازه با اختیاط و میانه رو بود، تا کارهای مردمداری و سازمانهای سیاسی ولشکری و کشاورزی را نیک بر نمیرسید، و بهمه جاو همه کس سرفمیزد، به بزمگاه نمیرفت. دربزم نیز دستانش باوی مینشستند. کورش هیچگاه خودرا از فیل دستانش دور و بالا نگاه نمیداشت، بهترین باران و دوستانش را، همواره، چه در رزم و چه در بزم و تخریب و یا کارهای سخت، دور ادور وی مینتوانستی دید، هر گز قنهانی مانده، و «همراهان» او تاز نمیدارد، پاسدار و عماکش بودند. آن شاهزاده بیداردل نیز در نکهدادی آنان و قدکاری در راهشان دریغی نداشت، چنانکه خودش گفته بود: اگر لازم میآمد فرش زیر پای خود را هم بفروشد، میفرودخت ولی از یاری به دوستانش کوتاهی نمیکرد.⁸

کورش جوان در استواری پیمان، در جهان نامی بود. هیچکس پیمان شکنی او را قدرید، و قیمت بدعهبدی بروی توانت بست. هر بیمانی را کلمی بست، چه با یاری و چه با بد خواهی، ارجمند میشهرد، وظیفه مقدس خود میدانست که هیچگاه گفته و پیمانش را زیر پای نهارد، و این را همه کس دریافته بود. بتایر این همه بدو اعتماد داشتند، و حتی دشمنانی که باوی سازش و آشتبای بیمان می آوردند، دلشان استوار و مطمئن بود که او پس از بیمان بستن، دامی بخواهند چیز، و با پس گفته و سوگند خود تخواهد گذاشت.⁹

7 - Xenophon, *ibid.*, I, 9: 7 f.

8 - *ibid.*, I, 10: 25; Plutarchus, *Artaxerxes*, 6.

9 - Xenophon, *Oeconomicus*, IV, 24.

10 - Xenophon, *Hellenicus*, I, 5: 2 f.; *Anabasis*, I, 19: ;
Plutarchus, *Lysander*, 9.

کورش در دوستی پرستی هم تای نداشت، اگر دوستان و یارانش را خندان و کامیاب نمی‌یافتد، از پایی نمی‌نشست تا ایشان را بکام تغیر ساید^{۱۱} اگر بر اجتمام کاری کمر می‌بست، آرام نمی‌گرفت تا آنرا، بهر اندازه هم که دشوار و توانفسای بود، پیایان نمی‌برد.^{۱۲}

کز نفن گوید: «همه‌ی داشتنند که کورش همواره همیکوشید از دوستان و دشمنانش پیش افتاد، و آنان را در نیکی نمودن و اینان را در بد خواهی نشان دادن، پیشتر سریگذارد. می‌گفتند که آن شهزاده آزو می‌کرد چندان بزرید که هم در یاداش دادن به دوستانش کامیاب گردد، هم در خرد کردن دشمنانش، از همین جاست که شعاره پیروان وی – که همه آرزو داشتند جان و مال و میهن‌شان را در راه او فدا کنند – چنان زیاد بود که، در روز گارما (روز گار کز نفن) هیچ مردی بقدامه‌ای آنمه‌هوادار پیشیبان نیافتد است»^{۱۳}.

دادگوی کورش کز نفن می‌افزاید: «نمیتوان گفت که کورش خیرگی و تبهکاری دزدان و یا کامیابی آنان را بر دباری می‌کرد؛ از برآ گهدور فتار با آنان بی اندازه سخت و سنگدل و قرم تشدیق بود. شگفت قبود که در شاهراه‌ها، آنکوچه بدنامان را میدیدند که ما دستان و پایهایشان را برینده بودند یا چشم‌هایشان را گنده، بینابر این در سر زمینهایی که زیر فرمان کورش بود، هر کسی، چه یونانی و چه ایرانی، همیتوانست بهر جا که دلخواهش بود برود، و هر چه هیخواست با خود بردارد، و دل استوار دارد که اگر آزارش بکسی نرسید، از کسی گزندی نخواهد دید.

همه جهایان آکاهی داشتند که کورش دلیلان جنگی را ارج و سپاس و

11 - Xenophon, *Anabasis*, I, 9: 6.

12 - ibid., I, 9: 20 f.

13 ibid., I, 9: 1 f.

14 - ibid., I, 9: 7 - 13.

15 - ibid., I, 9: 13 f.

پزروگذاشت ویژه‌ای مینهاد، و کسانی را که از مرگ تمیهر اسیدند. پادشاهی کلان میداد و فرمانروائی و سالاری می‌بخشود، و پیشکش‌های گران‌بها می‌فرستاد تا این‌که همه، دلاوران را خوشبخت‌ترین مردمان داشتند، و ترسوغان را بندگان ایشان شمارند. بنابراین هر که آرزو داشت در دل کورش راه باید، کارهای سخت و خطر ناک‌پهلوانی گرد، و اگر بر از نده بود، ازمه‌های بانی او برخوردار شد.^{۱۶}

کورش جوان، مانند همه پادشاهان خوب ایرانشهر، هوا دار و ستاینده داد و دادگری بود. اگر میدید کسی از روی داد، نامی و توانگر شده است، همکوشیده لکر مش دارد، و از کسی که بیداد گرانه گنجاند و خوته، دار اتر و سرشناس ترش گند.

یکی از تموقه‌های فرمانروائی و سازمان دادن دادگرانه وی، سیاهش بود، قیرا الشکری داشت که بر استی در خور قام «سپاه منظم و جنگی» بود. سرهنگان و سرداران نامی از آنور دریاها نه برای آن بخدمتش میرفتند که سودی جویند، بلکه می‌خواستند از وی فرمان بینند، و به آن بودند که از شش فرمانبرداری کورکورانه از کوردش، بیشتر از مزدماهافه ایشان است، بر استی هم اگر کسی در اتجام‌دستوراتش کاهلی و یالغزشی نمی‌نمود، هر گز کوشش‌های او بی پاداش نمی‌ماند. از این روی گفته‌اند که کورش در همه کارهایش بهتر از هر فرمانروای دیگری خدمت دید. اگر میدید که یکی از فرمانداران و با گماردگاش دادگرانه واژراه کدبودی و اقتصاد، سروسامانی به کشور داده است و هم فردگی مردم را بهتر کرده و هم بین در آمد خود افزوده، بر وی رشکین تمیشد، و ازاو سودی و بهره‌ای تمیخواست، بلکه بر می‌کشیدن، و آفرینش می‌گفت، و از کیسه خود پادشاهی کلالش میداد تا دلش گرم شود، و باز هم بکارهای سودمند و نیک پیر دارد. بنابراین هر فرماقداری بادل شاد می‌کوشید قاس زمین خود را آباد کند، و با اطمینان به افزودن بر گنج خود و در آمد مردم زیر دستش،

16 - ibid., I, 9: 14 f.; Plutarchus, Artaxerxes, 6.

کمر هی بست، و هر گز دارائی خود را از کورش پوشیده نمیداشت، زیرا کدوی هیچگاه بروختان کسی رشک نمیبرد، و دارائیش را تعمیر بود، اما حمه میدانستند که آن آزاده نبوده، از کشیدن شیره آب زیر کاهان، و آفایکه از سرمهایه و گنجعهای نهانشان، نه میخوردند و نسودی میرسانند، کوچاهی قداشت.^{۱۷}

کز نفن مینو سد؛ «جهانیان گواهند که کورش هنوز خداد دوست پرسنی
کورش و ویژه‌ای برای بدor خود گرد آوردن دوستان یک‌ترنگ
و وفادار داشت، و عباداند که هی آنان دا بهترین مایه کامیابی
میشمرد، او از رامپاسگزاری همواره کوشش داشت که خود تیز مؤثر قرین و قیز و مقتد
ترین وسیله بکام رسیدن دوستاوش باشد. بدیش از هر کس دیگری در جهان،
پیشکش میفرستادند ولی او همدرامیان دوستاوش پخش میکرد، و خردمندانه میکوشید
تا هوکدام راجیزی فرستد که هم می‌سندش افتاده به بکارش آید. باندازه‌ای بد و زیورهای
که هم بکار روز بزم هی آمد و هم در خور هنگام بزم بود، داده بودند که می‌گفت حمه
را یکجاویکجاوه قمیتوانم پوشید. ولی هر گاه بهترین و گرانبهاترین جامدهایش را پر
نمی‌داشت، می‌گفت هر یک از دوستانم، با ارزشترین و بزرگترین زیورهای منتمد.
جای شگفتی نبود اگر کورش بهترین وزیباترین زیورها و جامدها را می‌پوشید - زیرا
در میان یاداش، خود او از همه کار آمد تر بود -، ولی اینکه در بدست آوردن دل
دوستان و تکهداری از آنان، از همه همراهانش گوی برتری میربود، در خورستایش
بی کران است. باورها شد که چون می‌جانانه مرد افکنی برایش آوردند،
جامهای نیم پری از آن را برای دوستان فرستاد و پیام داد که «دیریست قا
باده‌ای بدین گوارائی نتوشیده‌ام، ای شما هم مزه‌ای ندارد، پس بشادی هم
بنوشیم، هر گاه خورشی دلیلی نمی‌افتاد، از آن تر دیبارانش میفرستاد و بنده را
میفرمود تا بهر یک از آنان چنین گویید: «کورش این خوراک را دوست داشت،

17 - Xenophon, Anabasis, I, 9, 19 f.

بنابر این دلش میخواهد که تو هم از آن پچشی»،
«اگر در جائی خوارو بار بارای ستوران کم بود، خدمتگزاران و ستوربانان کورش از
هر جا که بود خوراک چهار پایاتش را فراهم می‌آوردند، ولی شاهزاده بیشتر آن را میان
دوستانش پخش میکرد و میفرمودشان که اسباب و بیرون خود را سیر نگهدارند تا بهنگام
سواری دادن به «دوستان کورش»، گرسنه باشند.
از این گذشته، قمهنها خود به دوستانش ارج فراوان می‌نمایند، بلکه دوست
داشت خمده مردم همان اهان و فادارش را بستایند، و آئین وی چنان بود که هر عما
به آنجمنی میرفت و میدانست که همه با دیده ستایش آهیز بر او مینگرنند،
دوستانش را بنام میخواند، و باشان به همراهی و گرمی سخن میرانند، تا
بهمه بمناید که وی چه کسانی را ارجمند میشمارد، این آزادگیها و فرزانگیها
مایه آن شده بود که، تا آنجاکه شنبدهام هیچکس، چه از ایرانیان و چه از یونانیان،
با اندازه وی سوده زیر دستانش نگشته است.^{۱۸}

آئین شاهنشاهان ایران آن بود که بهنگام یاداش دادن به
کار آمدی کورش سرفزان، نخست جنگیان ناپردار را پیش میخواهندند
و سپس کشاورزان پر کار را، زیرو اکه به رزم آوران و جنگجویان،
نظم و آرامش و قانون را نگهبان بودند، و پر زیگران و یاغداران مایه فرقدگی را فراهم
می‌آورند. خود شاهان در پایتختهای و شهرهای بزرگ، هر دو سهای فراخ پر از درختان
خرم و دلپسند، و جانوران نجفی و نجیب داشتند، و بسی از روزها رادر آنها میگذردند.
گز نهن مینویسد:

«گویند کورش، شاهی در خردمندی و جنگاوری نامور بود، در
هنر کدیوری و اقتصاد هم استاد دانایی بشمار میرفت، و بیشترین و بیشترین
پادشاهها را به مردان جنتی و کشاورزان میبخشید، و بیش دو گروه میگفت که

18 - ibid , I, 9: 20 f.

این پاداشها در خور خودش هم هست، زیرا که وی فیز مانند آقان پر کار کرده است، و هم سر زمینهای کشورش را آبادان داشته، و هم در پاس آن بازو گشاده. براستی که وی بهمان اندازه دوستدار بر زیگری و با غداری بود که خواهان کارهای رزمی و پیشوافی ^{۱۰}».

خنگامیکه کورش بساردیس بازگشت (۴۰۳ پ.م.) و به کشور داری آغازید، لیزاندر گشاینده آن و سپهالار لاسد مویان، با پیشکش‌های گرانبها از سوی خود و پلوپنزوسیان، بعد ربار او شتافت. کورش اورانیک بنواخت و مهر جانی نمود. دودوست آنچه را که برو ایشان رفته بود، بیکدیگر بازگفتند، و کورش، گفتگو کنان، لیزاندر را بعفردوس بزرگش، که «بیشتر ساردیس» لقب گرفته بود، برد، لیزاندر چون بنگرید، از دیدن زیبائی درختان، و هم رده بودنشان، و هم اندازه بودن شاخه‌هایشان، داز اینکه هر قلچ بادیگری بیکوش راست (زاویه قائم) درست هیکرد، و از بی خوش و دلپذیری که هوارا پر کرده بود، در شکفت هاقد وزبان ستایش گشود، و گفت که زیبائی این درختان ورده بندی آنها بی مانند است، ولی هزار آفرین به دست هنرمندی که اینهمه استادی نموده است، و آنها را بدینگونه بار آورده، کورش پاسخ داد: «همه درختانی را که مینگری من گاشته‌ام، خودم زمین را اندازه گرفتم، و گوده‌های نهالهارا به راهنمایی من نزد هاقد، حتی میتوانم درختانی چند را بتو پنمايم که بدست خود گاشته‌ام». لیزاندر بکورش، و پر بالا پوش گرانبهای شاهانه و زنجیرهای زرین و گوهرهای سنگین بهائی که جامه هایش و امی آراست، نگرید و پرسید: «ای شاه بزرگ، آیا بر استی تو، تن خود را برای گاشتن این درختان بدرفع افکنده‌ای؟، کورش جواب: «لیزاندر آیا از این درشکفتگی، یا لیزاندر سوگند گه تا گنون، اگر تنم درست بوده است و یا کار جنگی در پیش قداشته‌ام، بر سر خوان نهشته‌ام و دست برخور اکدر از نکرده، مگر

آنکه از ورزش‌های سپاهی و یا کارهای کشاورزی خوی از تنم سرافیر بوده.^{۵۰۰}
لیز اندر آفرین کنان پاسخ داد: «ای شاه بزرگ، براستی که بخت نیک با تو باراست،
زیرا کهم خر دمندی و هم تیکوکار.»

بیش از این آوردهام که چگونه لیز اندر، دریا‌سالار اسپارتی
لیز اندر در آتن میاری کورش ناوگانی نیز و مندباخت و با فرقانگی و دلاوری
آن‌تی‌هادا در ایگس پتامی بدام کشید و بی‌آنکه حتی پل کشته از دست بدهد،
ناوگان آتنی را بگرفت، چنانکه تنها یک تن از دریا سالاران آن دولت، کتن نام،
با چند کشته به قبر س گریخت، لیکن دیگر ناوگان همه گرفتار آمدند، اینکه
سخنی چند درباره سرنوشت دوستان گورش بگویم و پس از آن بر سر تاریخ خودشوم.
پیر وزیر لیز اندر، او را نام آورتین هر دو قافزه‌هیں کرد، چنانکه دستش به
انجام هر کاری باز شد و یک‌چند آتن را زیرو دست او انداخت. وی برای استوار گهداشتن
نفوذ اسپارتی در سر زمینه‌های که گشوده بود، گروهی از سربازان خود را به پاسداری
شهرها گمارد، و در هر شهری ۱۰ تن از هواداران لاسدهون را به فرمانروائی رسانید. در
آتن، گذشته از این کارها، حکومت آزادانه ملی و برانداخت، و ۳۰ تن از هوا-
داران آتنی خود را بحکومت بر گماشت. ستم و آزاریکه این مردان سی‌گانه دیگر
هواداران اسپارتی در آتن روایت شدند، بیش از آن بود که پر دباری تو انسنی کرد، و
هر دم گروه گروه بدین جای و آنجای میگریختند، و از ستم خود کمان تازه بدوران
رسیده، آواره این شهر و آن شهر میشدند. این «خود سران سی‌گانه» هم‌کدام
را بدخواه خود می‌افتند، یا ازاو و تجھی در دل‌داشتمد، آشوب‌گرمی خوانند و از شهر
یرون می‌کردند.

کارستم گریهای که زیر سایه و بنام لیز اندر و یا بفرمان او انجام می‌پذیرفت،
بچایی رسید که داد مردم بالا رفت، و چون نفوذ و تو انسنی بیش از اندازه لیز اندر

سرداران اسپارته را بروی رشکین کرده بود، آتنی‌ها ازوی و یارانش به انجمن مهان اسپارته شکایت برداشتند و داد خواستند. مهان اسپارته، بویزه‌شاه پوسانیاس Pausanias – که از مقام و پیر وزیری لیزاندر قاچر سند بود – در کار آن شدند که بازستم و ازدواش شکست خود دگان سبکتر گنند. هم در این میان تو اسپی بولوس Thrasybulus یکی از سرداران نامی آن که «خود سران سی گانه» به شهر تیس – Thebes تبعید شد که دم بودند، حتکاوران فراری و ناراضیان را گرد خود فراز آورد و هزار استوار دو یونان هر کزی را پناهگاه کرد، رفتهدقته شماره ستمدیدگانی که از هر سوی بد و پیوستند، به ۱۰۰۰ تن رسید، و وی آغاز زد و خورد با سر بازان «خود سران سی گانه» کرد.

از سوی دیگر لیزاندر خود کامگی و بلند پیروزی را بجایی دست یافت که فرننه باقی، سپهبد بزرگ ایرانی، هم ازوی رنجیده، و به مهان اسپارته توشت که «دست لیزاندر را از کارها کوتاه بایستی کرد». شاه پوسانیاس نیز مهان اسپارته را بر آن داشت که لیزاندر را از فرماقدهی بردارند و وی را به جانشینی اخی به یونان مرکزی بفرستند آفان چنان کردند، و پوسانیاس با اسپی بولوس ساخت و دستگاه «خود سران سی گانه» و برچید و حکومت «آزادانه ملی» را دوباره بر سر کار آورد، آتنی‌ها ازوی دلخوش گشتدند و دو اندیشه پیشودی روزگار خود افتادند.

در این هنگام اسپارته خود را یکانه دولت یونان زمین مشعار می‌آورد، و میخواست امپراتوری بزرگی بسازد. لیکن با آنکه مردان جنکاور فراوان داشت، و گنجینه‌اش از زر کورش و خراج سر زمینهای گشوده شده پیش بود، رفتار ناهمجارت اسپاد تیان با فرم دستان، و همچشمی سرداران لاسدمونی بایکدیگر، با اندیشه بلند امپراتوری آفریدن سازگاری نداشت، و بسامان تکه‌های نفوذ و حمود دولت اسپارته را قیز جسیار دشوار می‌کرد. چهای شگفت که فرمات وائی اسپارته بر یونان زمین چند سالی بیش نیاید.

۲۱ - برای همه آنچه که گذشت، ن. ک به :

G. Grote, History of Greece, Vol. V, PP. 547 - 607.

چنان بود سرنوشت دوستان کورش . لیکن با شکست آن،
کوشش‌های کورش فرمانروائی ایران برآسیای کوچک و همهٔ یونانیان آن‌سالان
 روا و رسمی شناخته شد، و نفوذ ایران در گرداندن چرخ
 سرنوشت یونانیان بیشی گرفت. کورش هم در این میان (۳۰۲ پ. م.) به‌سارديس
 بازگشت و بر آن شد که آرزوهای دیرین خود را بانجام رساند . لیکن در بازار ایران
 که از تختائی او یمناک بود، چیز فرنه را نیز به آسیای کوچک فرستاد تا او را
پیاوید.
۴۲

کورش اگر چه از آغاز بازگشتنش سرافراهمی داشت، کاری نمی‌کرد که از
 آنکه او بیوئی برند . هرگوله بسیجی را در پنهانی انجام مداد، و چون میدانست
 برادرش بیشتر به گنج خود می‌افزیشد تا به سرنوشت زیر دستاوش در هر زمینه
 دوردست، اورا با پیشکش‌های فراوان و خراج سالانه سنگین خرسند فکه میداشت.
 اما از آتفکام که چیزی فرنه او را لو داده بود، دشمنی این را با آن سردار پارسی
 پوشیده تدبیر داشت، و حتی اردشیر هم از ستیزه آنها آگاه بود، ولی دل گران
۴۳
 نمی‌کرد و آسوده می‌خفت .

در بازگشت کورش، همه شهرهای ایونیه (*Ionia*) به پارسی باستان پیوند
 (یونان *yaouna*) که می‌بایست از چیزی فرنه فرمان برند، به دلخواه خوش به شاهزاده
 می‌بودند، تنها میلیتوس در این کارکامیاب نشد، چه سپهبد بزرگ پارسی به موضع
 آگاهی یافت و سپاهی بدانچادر و سرکردگان شودشی را یاکشت و یا از شهر براند،
 و پادگانی نیز و متند در آنجا بنشاند .^{۲۲} کورش آوارگان میلیتوس را با گرمی فراوان
 پیدا نمی‌برفت و تیک بتواخت، و تویدها داد، آنگاه فرستادگانی به همه شهرهایی که

22 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 3 - 4; Plutarchus, *Artaxerxes*, 3.

23 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 4 ; Plutarchus, *Artaxerxes*, 4.

24 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 7 f. , 19: 8 f.

بزین فرماقش آمده بودند گشیل کرد و گفتنان که یادگانها را استوار دارید، و تا آنجا که میتوانید، از رزها و دان بیکار مانده پاپنزوی به مزدوری گیرید، که چیزهای آنکه شما را دارد و به سرگوییتان می‌آید؛ و شهرهای یونانی آسیا چنان کردند که او گفته بود^{۲۵}، و بدینسان بیشتر جنگیانی که سرپرده کورش بودند، افزوده شد.

بوری Bury پنداشته است که شورش کورش تنها از دستمنی وی با چیزهای فرموده آن سردار را به پائیدن وی گماردند، آب میخورد.^{۲۶} لیکن بگمان ما این عقیده نابجاست، و اندیشه تاج‌ستانی آن شاعزاده جهانجوی از همان آغاز فرهنگ‌وایش در آسیای کوچک از رفتار و کردارش بخوبی آشکار بود. کشنده وی عمدزادگانش را برای پیروی نکرد نشان از آئین دربار شاهنشاهی، و کنکاش او برای کشنده از دشیر، دوگواه استوار بر درستی رای‌ها است.

کورش خوب میدانست که پارسیان مردان دلاور و سوارکاران تبر داده‌هستند که در رزم به آئین‌های مردانگی بیش از قمدون نبرد و قیرنگهای جنگی و زره و خود و تیغ اهداف هم‌هستند، همه‌ی من غرور پنهان‌واني مایه شکست ایرانیان در برای پیادگان سه‌گیم اسلحه و فراخ سپر یونانی (هوپلیت) نمی‌شد، و چون پارسیان زره‌گران نمی‌وشیدند، و به قمدون کارزار «منظلم» و آموزش‌های نظامی چندان دل نمی‌بستند، مردانگی‌ها یشان در برای پیادگان و نظم سپاه، یونانی بیکار می‌مانند. کورش بر آن شد که گروهی از یونانیان و دسته‌ای از ایوانیان را باهم بعیدان جنگ از دشیر برد، و برای اینکار از همه دوستاقش، چهار یونانی و چه ایوانی، درخواست که برای وی سرباز

25- ibid . I. 1 : 6 f.

26- J. Bury, A History of Greece, P. 517.

کار دیده دشمن شکن فراهم آور قد .

این برای نخستین بار در تاریخ جنگ است که سپاهی ای اهمیت بکار گرفتن پیادگان سنگین اسلحه فراغ سپر (هوپلیت) را همراهی با سواران چابک ، و با پیادگان سبک اسلحه چالاک (پیلتست Peltast) در یافته . پیش از کورش سپاهیان ایرانی و یونانی هر سه گروهی را که یاد گردیدم ، با هم ، بکار نگرفته بودند ، از این تو و همچو سردار یونانی در ایران زمین پیشرفت نمیتوانست کرد ، و همچو سپاهی ایران در خاک یونان ، با پیادگان سبک اسلحه و سواران چابک ، کاری از پیش نمیتوانست برد . آمیختن این سه دسته سپاهی مایه آن میشود که در روز نبرد پیادگان سنگین اسلحه فراغ سپر دشمن را در هم بشکند و سواران و جنگجویان سبک اسلحه ، دشمن را از تاختن به میعنی و میسر کنند پیادگان سنگین اسلحه بازدارند ، و به همکام چیزی ایمان ، شکست خوردگان را دنبال کنند . ^{۲۷} از این هنر سپاهی کورش - که کسی از آن سخن نرانده است - باز هم یاد خواهیم کرد .

خود کورش از سواران بقای روزگار بود . و پلو قارخوس از گفته کتریاس روایت میکند که آن شاهزاده برایکی از سرکشی‌های اسبهای جهان که در خوش ئزادی نامی بود ، سوار نمیشد ، و آن باره راههوار تند خشم را ^{۲۸} پساکه Psaka (تاج) به یوقانی پسکاس Passcas) قام گذاشت بود .

باری کورش سخت میکوشید که هر چه میتواند از پیادگان سنگین اسلحه فراغ سیر یونانی - که در جنگهای پلوپنز وس کار دیده و وزیریده شده بودند - گرد آورد ، و تلاش میکرد که ایرانیانش را به نظم سپاهی و ورزشی جنگی خوبیگر

۲۷ - تا پیو شهی بازی . « اشکرگشی کورش خوان » ، خرد و کوشش ، مالد ،

دفتر دوم (۱۳۴۹) ص ۳۳۲ و بعد .

28 - Plutarchus , Artaxerxes , 9 .

کند، و در دل آنان مهر و کشنش پایداری بسوی خود بیافرند.^{۲۱}

اینک سر آن دارم که چند تن از دوستان کوشش را، که
دوستان گورش قامشان در تاریخ مانده است، بر شمارم، جای آنست که
با ارته پتی Arta Pati (ارتهد) به یونانی ارته پتیس
Artapates، یعنی خداوند ارته) آغاز کنم. این دلاور پارسی از مهتر زادگان
ایران بود و وقاردار ترین دوست کوشش بشمار میرفت، و همه‌جا به مراد وی می‌گشت،
شاهزاده او را سخت می‌ستود و وی را تیغ و طوق و بازو بنده‌ای فرین - از آنها که
ویژه همان ایرانشهر^{۲۰} بود - بخشیده بود.

از دوستان دیگر گورش می‌تردانه (مهرداد، به یونانی Mithradates^{۲۱})،
آرید (به یونانی آریهوس Ariaeus^{۲۲}، چیسه فرنه^{۲۳}، ارته او خش^{۲۴} (به یونانی
ارقه‌ازوس Artæzus^{۲۵} و سنه فرن^{۲۶} (به یونانی سنتی فرنس Satiphernes^{۲۷} را
می‌توان نام پرده که همه از بزرگزادگان و قاعاًوران ایران بودند. دیگر از کسانی
که کورس را خدمت می‌کردند، یکی *پتی گُوا Patigauva^{*} (به یونانی پتی
گواس Pategyas = دارندۀ رجه‌ها) بود کفر زبان یونانی را خوب عیدانست^{۲۸}، و دیگری

29 - ibid . , 6 ; Xenophon , Anabasis , I , 9 : 14 f. , 10 : 30 f.

30 - Herodotus , III , 20 ; Xenophon , Cyropaedia , VIII , 3 : 3.

31 - Xenophon , Anabasis , I , 6 . 11 , 8 : 28 .

32 - ibid . , II , 5:34 , 4 , 2—4 .

33 - ibid . , I , 8:5 , 9:31 ; Diodorus , XIV , 24:1 .

۳۴ - این مرد نباید با سپهبد چیسه فرنه اشتباه شود :

Plutarchus , Artaxerxes , 13 .

35 - Xenophon , Anabasis , II , 4:16 , 5:35 .

36 - Plutarchus , Artaxerxes , 11 .

37 - Xenophon , Anabasis , I 8:1 .

بغفرته (به یونانی *MegaPhernes* مگافرنس) ^{۳۸}، که از آبرومندان دربار ایران بشمار میرفت، و بداشتن بالاپوش ارغوانی - که ویژه درباریان گردنه از وگزیده بود - سرفرازی داشت.^{۳۹}

از دوستان این اغی کورش، لیزاندر را - که هنوز فرمانروای یونان مرکزی بود - خوب میشناسیم، و گزیاس آرکادی، پشتیگبان سالار^{۴۰} (فرمانده پاسبانان ویژه) کورش راهم نام برده‌ایم. از باران دیگر وی گالوس *Galus* مصری عویدر شتموس (ویژه) بودند. از میان اسپارتیان سامیوس *Samius* و خیلیس *Fous* و کلثارخوس *Clearchus* بودند. از میان اسپارتیان سامیوس *Cheirisphus* و پیگریس *Pigris* مترجم. که «منادی» کورش بشمار میرفت،^{۴۱} در سالار،^{۴۲} دریاسالار،^{۴۳} و پیگریس *Pigris* مترجم. که «منادی» کورش بشمار میرفت،^{۴۴} دریاسالار،^{۴۵} دریاسالار،^{۴۶} و کلثارخوس *Clearchus* را میتوان قام بود.

این کلثارخوس مردی بود پنجاه ساله، تیز نگاه، تندا آواز و زود خشم، سنگدل و نافرمان، پکچند دو سپاه لاسد هون تیغ میزد، و گفته‌اند که لیزاندر وی را فرماندار یکی از شهرهای هلسپونت *Hellespont* کرده بود. لیکن رفتار ناهنجار و مستمرانه

38 - *ibid* . , I , 2:20 .

39 - در باره بالاپوش ارغوانی ن . ک . به : Herodotus . III . 20 :

Xenophon , Cyropaedia , VIII . 3:3 .

40 - پشتیگبان سالار، از لقب‌های دوده ساسانی است، و چون واژه‌ایست بهماد رسا برای درئیس مستحفظین سلطنتی Commander of the royal Guard آن را بکار بردیم . ن . ک . به : آ . کریستن سن ، ایوان در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی چاپ دوم (با تجدید تظر مذوچهر امیرمکری) ، تهران ۱۳۴۶ ، ص ۱۵۲ و ۴۱۸ .

41 - Xenophon . Anabasis . I , 2:21 , 4:2 , II , 1:3 .

42 - *ibid* . I , 4:16 , 5:7 , II , 1:3 , 4:24 .

43 - *ibid* . , I , 2:17 , 5:7 , 8:12 .

اوداد مردم را بالا برده و مهان اسپارقه اورا بشهر خود فراخواندند و پایگاهش را نیز از او گرفتند. کلثار خوس سرپیچی کرد و به اسپارقه نرفت. همان از این گستاخی آشفتند و سزای اورام گ دانستند، و اوی بمسار دیس گریخت، و به کووش پناه برداشت. چون شاهزاده دزمآوران را می‌ستود، کلثار خوس که به جنگ خوئی و داشتن هنر سپهداری نامی بود، پسند شاهزاده افتاد، و او ده هزار داریوشی (سکه زرین داریوش و پول طلا) شاهنشاهی هخامنشی، به یونانی داریکو Dariko یعنی «(سکه‌ای که) از آن داریوش (است)»^{۴۸} به کلثار خوس بخشید،^{۴۹} و او را بفرمود تا گروهی از پلوپنز و سیان را بعزم‌دوزی گیرد و قبیله‌های تسالی را از آتش‌بکری باز دارد، و هرگاه شاهزاده فرایش خواند، به قدر او بستاید.^{۵۰}

دیگر از پشتیبانان کوشن، سکراتس (سقراط) Socrates^{۵۱} و آژیاس Agias^{۵۲} آخائی Achaeans^{۵۳}، سوزیس Sosis^{۵۴} سیراکوژی Menon^{۵۵}

44 Diiodous , XIV , 19:4 ; Xenophon , Hellenica III , 1:1 .

45 – Xenophon , Anabasis , I , 4: 3 ; II , 1:5 and passim .

46 – ibid . , I , 1:9 ; Pluterchus , Artaxerxes , 6 .

47 – Xenophon , Anabasis , I , 6:15 .

58-ibid . , II , 6:1 ff .

داریکو چنان‌های برخی پنداشته‌اند . از واژه «رنه» = در = drama دیگر از نام داریوش آمده است :

R . G . Kent , Old Persian , 2nd ed . , (1953)

49 – Xenophon , Anabasis , II , 6:5 ff ; I , 1:9 .

50 - ibid . , I , 1: 11 .

51 – ibid . , I , 2:9 .

52 – آخائی نامی بود که در روزگاران پیش از همراه Homer به همه یونانیان داده بودند، البکن در روزگار هخامنشی تنها جنوب خاوری تسالی و شمال پلوپنز و سیان را آخائی میخوانندند . ن . ل . بد : Oxf . Cl . Die . , P.2.

53 – Xenophon , Anabasis , I , 2:9 .

54 – ibid . , I , 2:6 , 15,20 + 5:11-13 .

و آربستی پوس Aristippus⁵⁵ تسلی بودند، هنن بسیار جوان و تیز هوش و فر صت طلب بود، ولی داوری تندگز نهن از رفتار و هنمش وی را باید با احتیاط نگیریست.⁵⁶ آربستی پوس از دشمنانش به تنگ آمده بود و به ترد کورش رفت و از وی خواست که ۲۰۰۰ پیاده سنگین اسلحه فراغ سپر (عوپلیت) بدو بسیار د و مزد سه ماهه آنان را هم پیش ایش بپردازد. کورش ۴۰۰۰ سر باز بدو داد، و مزد سه ماهه آنان را هم پرداخت، و بینگام روانه کردن دوستش از وی خواست که بی آگاهی او با دشمن سازش نکند.⁵⁷

دیگر از یاران یونانی کورش کلی نو Arcadian⁵⁸ آرکادی Cleanor⁵⁹، هم میهنش سو فینه تو س Proxenus⁶⁰ بودند، و هنر باشد از پر و گنسوس Sphaenetus⁶¹ بتویائی Boeotian⁶² فام بر دکه جوانی بود ۲۹ ساله، جنگاور و هنرمند، و سرداری بلند پرواز و پاکدامن و نظم پرست، وی میکوشید یاران و تریم دستانش را با توازن و هنر بانی بخود همراه و فرمابنیدار کند، که با سنگدلی و هراس افکنند در دلها.⁶³

55 - ibid . , I , 1:10 , 2:1 + II , 6:28 .

56 - ibid . , II , 4: 21-30 .

57 - ibid . , I,1-10 .

58 - ibid . , II , 1:10 , 5:35 , 39 etc .

59 - سر زمین گوهستانی و یادواری در عیا نه پاوه زر وی و شمل اسپارتا، که جنگاورانش بسیار نام آور بودند ، ن . لک . به : 78 .

Oxf . Cl . Dic . , P . 78 .

60 - Xenophon , Anabasis , I , 1:11 .

61 - ibid . , I , 1:11 , 2:3 5:14, 16

62 - سوزنی در یونان مرگزی ، تزدیک کرنتیت Corinth و آپیکا Attica

که از گشاورزی و هنر جنگاوری ساکنانش سخن بسیار گفتندند :

Oxf . Cl . Dic . , P . 138

63 - Xenophon , Anabasis , II , 6:16 ff .

چون شاهزاده پارسی به گشاده دستی و دوست پرستی در جهان نامی بود، از هرسوی موردان کار و بلندپرواز به خدمتش میشناختند، و در میان آن گروه انبوه که فرماقبردارش بودند، گاهگاه کسانی میافتد که در پاکدیشان شک و گمان میتوانستی بود. اینان تنها از روی ترس و یا برای پر کردن کیسه خود، و یا برای آنکه فرصتی بجویند و گوش را گزندی بر سانند، به وی پیوسته بودند. از این نمونه‌اند پازین مگاری، *Pasion the Megarian*، بخفرند (مگافرین) ^{۶۴*} و اهورویند ^{۶۵*} (اهورا به بیوانی اراتاس *Oroentas*) ^{۶۶*} ایرانی.

@RastarLib

64 - *ibid* . , I, 2:3 .

65 - *ibid* . I 2:20 .

66 - *ibid* . I , 6:1-11 .

فصل هفتم

پیج سپاه

@RastarLib

کورش برای اینکه کارجنگ را پوشیده ولی شتابان بسازد
کارسازیهای کورش چنان وانمود که چیز فرنه باوی دشمن است و میخواهد
بر شاهزاده بتأرد، و بدین پهانه گروهی از جنگاوران ایرانی
و مزدوران یونانی را گرد خود قراز آورد^۱، و چنانکه آوردهام از مواد اولیه
شهرهای ایونیه Ionia سود جست و نتوانست گروهی از دزم آوران پلوفنزویی را
به قام پادگان در شهرها و دژهای زیر فرمان آماده نگهداشد تا در روز نیاز بکارش
آیند. از آن گذشته چون میدانست که چیز فرنه بر قاوگان ایرانی دست دارد،
و هرگاه اندیشه کورش قاش گردد، شتابان و باکشتی به فنیقیه خواهد رفت و سر
راه کنورگشانی او را خواهد بست، و یا در ایونیه خواهد نشست و پیوند کورش را
با دوستان یونانیش خواهد برید، بر آن شد که برای خود ناؤگانی نیز و مند
بسازد،

از این روی قه تنها تموس دوست مصریش را فرمان داد که دست بکار فراهم

۱ – Xenophon , Anabasis, I, 1:8.

آوردن دسته‌ای ناو‌سهردهای (تری‌ریم Triremes) گردد، بلکه از اسپارت هم باری خواست. وی به مهان آن سامان نامه‌ای نوشت و پس از آنکه استواری پیمان دوستیش را با آنان گوشزد کرد افزود: « همچنانکه من لاسدموئیان را در برابر آتنی‌ها پشتیبانی کردم، شما بیز مراده‌داری کنید.^۲ لاسدموئیان یاریهای اورا با سیاس فراوان یاد آوردن، ولی چون از جنگ با شاهنشاه ایران هراس داشتند^۳، کورش را آنجنانکه شاید و باید، و با شکارا یاری نمی‌توانستند کرد، تنها به سامیوس Samius در بسالار لاسدموئی - که دوست کودش بود - نوشتند که: « در خدمت گزاری کورش از هیچ چیز در بین روابط دار»، و سامیوس نیز پاشادی فراوان فرمانهای کودش را با تجام رسانید. در همان هنگام توس در بسالار کورش ۲۵ قلوسه رده‌ای ساخت و آن‌ها انجام دستورهای کورش نشست.

شاهزاده آوارگان میلیتوس را توان از شها گرد، و آنان را برابر داشت و از سارديس برآه افتاد تا به میلیتوس برود. در همان هنگام توس را بفرمود تا باتاؤگانش آن شهر را از سوی دریا شهر بندان کند.^۴ این شیوه جنگی، یعنی محاصره شهری با نیز و های زمینی و دریائی، گه کورش چنان باز بر دستی بکار بست، نشان میدهد که وی فراستی دارای هنر سپاهی بود، و راه چاره هر دشواری را خوب میداد. باری کوشنی به بهانه گشودن میلیتوس توانست سپاه گرانی فراهم آورد، و در همان هنگام خراج سرزهین ایونیه را - که تازه از زیر بار چیز فرندها گشته و بدهان وی آمده بود - بدلدار بار فرستاد، و درخواست کرد که شاهنشاه ایونیه را از چنگ چیز فرنده گرفته، به دست او سپارد. شاهباقو پروشیانی هم در سر پذیرش این درخواست

2 - Xenophon . Hellenica , II, 1:1 ; Anabasis , I, 2:21, 4: 2-3

3 - Justinus , V, 11 : Diodorus , XIV , 21 .

4 - Xenophon, Hellenica, I, 1:21, 4:2 + II, 1:3 ;

Diodorus, XIV, 19:4.

5 - Xenophon, Anabasis, I, 1:7.

چندای پای فشد که از دشیر فرمان را ایونیه را به کورش سپرد^۶، وی می‌ینداشت که شاهزاده سرگرم جنگ با چیز فرنه است، و از اندیشه‌های او بدبختان نبود. از آنسوی کورش - که بدانسان سر از دشیر را شینه می‌مالید - باز بر کی بسیار بدفر احمد آوردن مزدوران جنگی یونانی پرداخت^۷. یکی از راه‌های گرد آوری این مزدوران آن بود که سرداری، دوستان خود را به سرزمینهایی که هر داشت جنگجویی پیشه می‌کردند می‌فرستاد تا آنان را فراز آورد^۸. کورش نیز بیشتر مزدوران جنگی خود را از این راه بدمست آورد، یعنی یاران و فادارش را و سرهنگکاری را که به کار دیدگی و دلاوری تأمین‌دار بودند، به شهرهای یونانی گشیل کرد و بفرمودشان تا هر چه میتوانند از جنگکاران پلوپنزوسی، به مزدوی بگیرند.^۹

کورش کوشش داشت کسی از اندیشه‌هایش بیش بودیم ببرد. اگر شاهنشاه از وی بد گمان می‌شد، از سرزمین فراخ ایرانشهر چندان جنگکاران بی‌بالک فواز می‌آورد که یک بیرونی ناگهانی رسیدن برای کورش دستوار می‌شند، از سوی دیگر اگر یونانیان از راز وی آگاه می‌شند هیچیک از قرس شاهنشاه برای همراهی به کورش گامی بیش نمی‌نهادند. این بود که بیکرویی می‌کفت برای جنگ با چیز فرنه کارسازی می‌کند و به برخی آگاهی می‌داد که بسر کوبی کوه‌نشینان آشوبگرد خود سری پیدای Pisidia^{۱۰} که تاکنون فرمان هیچ پادشاهی را گردان نگذاشته بودند - می‌رود^{۱۱} چون گروهی از سر بازان مزدوش بدو پیوستند، دست از شهر بندهان می‌لتوس برداشت، و با آوارگان آنجاییمان بست که پس از سر کوبی بی‌میدیان شهرشان را گشوده، بدیشان خواهد

6 – ibid., I, 1:4 - 5.

7 – ibid., I, 1:5 f.

8 – Parker, Greek Mercenary Soldiers, 35 ff.

9 – Xenophon, Anabasis, I, 1:6 ff.

10 – ibid., I, 2:1 ff + Plutarchus, Artaxerxes, 4.

سپرد . اینان نیز شادمان و دلگرم به خدمت وی پیوستند تا در زیر درفش او نیز زند^{۱۱} .
ناوگان کورش هم به افسوس رفت و در انجام فرمانهای کورش آماده ماند^{۱۲} . از جنگ
کورش بایی سیدیان - که بهانه ای بیش نبود - چیزی نشونده‌اند . کثرت غنیمت‌گذاشته
می‌کند که کورش هنگامیکه بایی سیدیان می‌جنگید ، خود در پیشاپش سپاهش در
دل سرزمین آنان پیش‌میرفت ، و هر یک از یارانش را که دلاوری می‌کرد می‌ستود ، و
هدیه‌ها می‌بخشمید ، و نوچ سود فراوان و فرمانروائی سرفراز از میداد^{۱۳} از اینجا
پیداست که شاهزاده جنگجوی پس از آنمه هودران‌دازی بوای نبرد بایی سیدیان دست
از سر آنان نداشت ، و بسرعت شان لشکر برداشت .

@RastarLib

گردآوردن
روزنامه‌آوران
اردشیر تاریخی گاهی از کارسازی‌های کورش بوئی نبرد ، چه
این شاهزاده رزمجواری دلمدرانی را که از دوبار پرای
بازرگی کارهای او به سارديس فرستاده می‌شدند ، بخود رام
می‌کرد ، و آنان را با نوازش‌های گرم و پذیرائی شاهزاده و رفاقتار دوستانه چنان می‌فریخت
که می‌چکدام کودنی دا به اردشیر نمی‌فروختند و هوای او را از این بیشتو
می‌خواستند^{۱۴} .

هنگامیکه کورش به بسیج سپاه فرمان داد ، همه کارهای لختیین انجام شده
بود . گروهی از سربازان لاسمعونی در پادگانهای آسیا کوچک خدمت می‌کردند
و سردار همه آنان گزیان آردکادی بود . هر یک از دوستان کورش هم دستهای از
یونانیان چنگی کارآزموده را به مزدوری گرفته بودند ، و هنگامیکه این شاهزاده
دستور داد همه به سارديس آیند ، و با در راه به وی به پیوقدند ، فرماش را بکار

11 - Xenophon , Anabasis , I , 2:2.

12 - ibid . , I , 4:2 ; Diodorus , XIV , 19:5 .

13 - Xenophon , Anabasis , I , 8:14 .

14 - ibid . , I , 1:5 ; cf . I , 9:28-9 .

بستند، لیکن هیچکس از آن دیشة وی – که رسیدن به بابل و در بودن تاج و تخت اردشیو بود – آگاهی نداشت بجز کلثار خوس^{۱۵}. وی پدستور کورتر با سیاهی در علیپوت جای کرده بود و شهرهای آن سامان را از دستبرد قبیله‌های تاراجکزاد ثراصی Thracians پام میداشت، و از این روز مردم آن شهرها به وی مهربان بودند و از دادن پول و خواربار برای سپاهیانش درفع نیمکردن. ^{۱۶} آرمیتی پوس Aristippus هم درقالی Thessalia با مردانی که کورش به ویداده بود، دشمنانش را سرکوبی میکرد. منن Menon، پروکسنوس Proxenus، و سوفینه تووس Supinetus هم با هزاران جنگی خود، آماده انجام دستورهای کورش بودند. بنابراین کورش در آغاز بهار ۴۰۱ ب.م.^{۱۷} دستور داد که همه به ساردیس آپند تا از آنجا بر سرپی سیدیان Pissidians بتازند^{۱۸}، و به گزینی اس هم بفرهود تا هزاران جنگی پادگانها را به ساردیس آورد ولی در هر پادگانی گمی سر باز بجای ماند. تا از آن یاسپانی توافق نمود کرد، ^{۱۹} و وی نیز چنان کرد و با ۳۰۰۰ پیاده سنگین زره فراغ سپر (هوپلیت Hoplite) به ساردیس آمد. پروکسنوس با هم با ۱۵۰۰ پیاده سنگین زره فراغ سپر و ۵۰۰ سپک اسلحه در رسید. در همان هنگام سوفینه تووس با ۱۰۰۰ پیاده سنگین زره فراغ سپر سکر اتس (سقراط) با ۵۰۰ تن از همان گونه

15 - ibid., I, 1:6 ff; III, 1: 10.

16 - Ibid ., I, 1: 9.

17 - J. Rennel, *Illustrations of the History of the Expedition of Cyrus*, (1816), p.275 f.; W. F. Ainsworth, *Travels in the Track of the Ten Thousand Greeks*, London (1844), 240; W. W. Tarn, in CAH, VI, p. 5.

18 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1:11.

19 - ibid ., I, 2:1 f.

جنگجویان به ساردیس آمدند. پازین Pasion هم ۳۰۰ تن جنگاور از همان نمونه و ۳۰۰ پیاده زوین دارسیک سپر (Peltast پیلتست) را به ساردیس آورد.^{۲۰} کورش در ایران دوستداران فراوان داشت. گروهی که از می‌بندوباری دستگاه فرمائروائی هخامنشی به تنگ آمده بودند و با شکوه و مویه از روزگار داریوش و کورش بزرگ یاد می‌کردند، جسم امید بدو دوخته بودند و می‌اندیشیدند که آن شاهزاده نبرده آزاده، ایرانشهر را نیرومندتر، فراختر، داراتر و فامی تر خواهد کرد و از برای پیروزی او از فداکردن جان خود در بیرون نداشتند.^{۲۱} کورش از اینگونه هر دان سپاهی فراهم آورد و چون میدانست جنگ بزرگی در پیش دارد، آنان را به ورزش‌های جنگی خوبیگر می‌کرد،^{۲۲} و چون در یافته بود که برای پیروزی در نبرد، هماهنگی میان پیادگان سنگین زره فراخ‌سپر (هوپ لیت) و چابکان سواره و پیادگان سپل اسلحه، بسیار مهم است، سپاه ایرانی خود را - که به سرداری آریه Aira سپرده بود^{۲۳} - در کنار جنگاوران یونانی^{۲۴} به کارزار می‌برد. از میان این مردان، ۶۰۰ سوار کاری و دلاور بودند که «هر اهان» با «پاسبانان» کورش بشمار می‌رفتند. از آنان و جنگ افزارهایشان - که مرد و سوار را می‌پوشاند^{۲۵} - بجز سخن خواهم راند.

اینک کورش دارای ۸۷۰۰ جنگاور کار دیده بود (بجز آنکه در پادگانها

20 - ibid . I,2: 2-3 .

21 - Plutarchus , Artaxerxes , 6.

22 - Xenophon , Anabasis , I,2: 2-3 + 2, 15 f.

23 - ibid . I,8: 5; Diodorus . XIV . 24:1 .

24 - Plutarchus loc . cit . ; Diodorus , XIV , 19,6 .

Xenophoo , Anabasis , I,2: 1 f.

25 - Xenophon , Anabasis , I , 8:6 .

ماغده بودند و سوای آنها که در راه بودند). این نیرو بسیار بزرگتر از آن بود که برای سرکوبی بی سیدیان بکار رود. همین اندیشه در سر سه تن از هوشمندان روزگار، چیس فرن، فرقه بازو، والکی بیادیس، افتاد، هر سه دست کورش را خواندند، و دریافتند که وی کمر به ستاندن قاج اردشیر بسته است، چیس فرن با شتاب پیکی به دربار رواه کرد و اردشیر را آگاهی داد که کورش سر نافرمانی دارد و بسیج سپاه هیکند.^{۲۶} فرقه بازو هم پس از آنکه گوش و کنار کارهای کورش را بررسید، و از اندیشه‌های او سر در آورد، به دربار شتافت و آنچه دیده بود و دریافت، به اردشیر بازگفت.^{۲۷} شاهنشاه مخامنشی هم آماده دفاع از قاج و نخت خود شد و به همه فرمانداران فرمان دستش پیام داد که هر جد نزدیک با مردان جنگی خود به هنگستانه (همدان) فراز آیند تا از آنجا به جنگ کورش روند.^{۲۸}

سرنوشت
الکی بیادیس

الکی بیادیس که نفرین شده همکان بود، پیش از همه از راز کورش بوبرد و دانست که آنمه کارسازی برای لشکر کشی بایران است، و دشمنی با چیس فرن و با پی سیدیان بهانه است، ولی از آنجا که نهاد فرومایگان داشت، و از هر آب گل آلو دی ماهی میخواست گرفت، بر آن شد که با قاش کردن راز کورش به دربار واهی باز کند، و از پوگان زمین دور و دورتر شود.^{۲۹} ترس او میوه ناسیپاسی اش بود. آتشیں پادشاه اسپارت هنوز او را میجست، لیزاندر، فرمانروای پونان هر کزی و دوست کورش هماورد او بود، آتنی‌ها او را ناسیپاس و میهن‌فروش وزن باره آشوبگر میدانستند و بویژه خودسران سی‌گاهه بیم داشتند که آن رویاه نیرنگشاز ناگهان به آن

26 – ibid , I , 2:4 ; Plutarchus , loc . cit .

27 – Diodorus , XIV , 22:1 .

28 – ibid + cf . Xenophon , Anabasis , I . 1:4 , 8:11 ff .

29 – Cornelius Nepos , Alcibiades , 4–10

درآید و برایشان دردرس درست کند، و فرنده باز وهم از وی دلخوشی نداشت زیرا اگرچه او در زنگار این سردار آزاده، از چنگ دشمنان دور بود، دست از بازیهای سیاسی قیمت‌وار است کشید. بنابراین فرنده بازو را از پدگمانی خود از کارهای کورش آگاهانید، و درخواست که او را به دربار ارتشیر پفرستد تا از شاهزادها فاش کند و گناهش را بنمایاند. لیکن در همین هنگام خودسران سی‌گافه از یکسوی، و شاه آزیس اسپارتی و مهان آن سامان از سوی دیگر، به لیزاندر فشار آوردند که الکی بیادیس را بسزای کارهای ناروایش بکشد. وی هم پیامی به فرنده بازو فرستاد و او را از خواهش مهان اسپارت - که دوستان کورش بودند - آگاهانید. فرنده بازو نتوانست دوستان کورش را از بهر آن آتشی فاسپاس بر بجاند، و چندتن از یارانش را بکشن او فرستاد.

@RastarLib

اینان خانه الکی بیادیس را سوتند و وی قیز در میان آتش نابود شد. پلوقارخوس نوشه است: «گروهی بر آنقدر که الکی بیادیس دختر فرمائی را از خانواده آبنومندی دبوده بود. برادران آن دختر شبانه بسر الکی بیادیس در سوتند و وی را با خانه‌اش به آتش کشیدند. چنین بود فرجام کار الکی بیادیس خود پرست» پدنام یاوه سرائی که شرم نمی‌شناخت، و هوشمند فربکاری که ابانت از قیرنگ نهی تمیماند.^{۳۰}

در اینجا رواست که درباره دو تن از بانیان همراه کورش پیشتر سخن برآیم. نخستین یکی از سرداران او سوفینتوس Sophinetus آرکادی بود که کتابی درباره لشکرکشی کورن نوشت و در آن آفجه را که برسروی و یارانش رفته بود شرح داد. لیکن بدینکه نوشه وی از دست رفته است، قهایکی از قوی‌سندگان کهن از کتاب دی بهره‌مند شده، و کتاب آن تویسفده را دیودروس دیده است و از آن سود جسته. بنابراین گمان می‌کنند که در هر جا روایت‌های دیودروس و گزنهن دیگر گونی دارد،

ما خذ دیودوروس از نوشتة سوفینه تو سرچشمہ گرفته^{۳۱}

دو مین، گز نفن آثنه، پسر گرولوس *Gryllus* بود، از خاندانی
گز نفن
بزرگوار و سوار کار. از جوانشین چیزی نمیدانیم جز آنکه
دی از دوستان و شاگردان هوشمند سقراط (سکرانس) فیلسوف نامی یونانی بوده
است، و چندی در سپاه آتن خدمت میکرده. وی مردی بود پرگار، خمردمند،
پهلوان منش، نظم دوست، قانون ستای و دادگر. کتابهایش فشن میدعده که از هنر
سازمان دادن، فرمائی کردن، سپهبدی و نوشتمن قاریخ برخوردار بوده است، و نیز
منطق و فلسفه میدانسته، و سوارکاری چیره دست و نخجیر گیری کار آنها بوده
 بشمار میآمد.^{۳۲} کز نفن با پر و کنسوس دوستی گرم داشت، و هنگامیکه این سردار
به گرد آوری مزدوران جنگی آغاز کرد، قامهای به گز نفن نوشت، و اورابه آمدن
تردکورش و خدمت کردن در زیر درفش دی فراخواند. گز نفن حوا دار اسپارتیان بود
و در آن چندان بد خوش تمجد شد، و «خود سران سی گاهه» ارزش مردانه چون
وی را نمیدانستند این بود که پر و کنسوس دوستش گز نفن وایاد آوری کرد که اگر به
خدمت کورش آید بسود وی خواهد بود، چه آن شاهزاده بهوی پیشتر از هم میهناش
هر بانی خواهد نمود. گز نفن با استاد خود سقراط رای زد که چه کند، استاد او را
گفت: «برو از کاهنان پیشگوی بتخانه دلفی the Delphic Oracle راهنمائی خواه،
و هر چه خدایان بیک دیدند، آن کن.» گز نفن به دلفی رفت، لیکن چون پیشایش
دل در بیوستن بد کورش بسته بود، بجای اینکه از کاهنان پرسد: آیا نزد کورش بروم
یا قه؟ پرسید: «از بهر تقدیرستی و کامیابی ام در سفری که در پیش دارم، ہر ای کدامیک
از خدایان باید قربانی کنم؟» کاهنان پاسخ دادند: «برای زئوس Zeus پادشاه
خدایان» گز نفن این جواب را نزد سفر اطمباز آورد، و استاد با آنکه از شیوه پرسش

31 - Tarn, op. cit., 8, n. 2.

شاد بور شهیاری. مکورش بزرگس ۱۱ قاتم - ۹۶۲ f.

شانگر دش دلخورد بود - اورا گفت آنچه که خداوند صلاح داشته انجام ده .
 گز نفن برای زئوس فربانی کرد، و یارش را برداشت به افسوس Ehpesus و از آنجا به سارديس رفت . پرسکتوس یکراست اورا پیش کورش برد و بشناسایند ، شاهزاده از دیدنش خشنودی نمود ، و درخواست که تایپایان سر کوبی بی سیدیان باوی حمراء باشد .

گز نفن که شاهزاده است سندیده بود ، فرمان برد و بی آنکه پایگاه سرداری پذیرد ، بنام یکی از دوستان پرسکتوس ، به سپاه کورش پیوست .^{۳۳}

چنانکه آورده ام جنگاوران مزدور یونانی از دیر باز سارمان سپاه یونانی
 گز نفن از آن افران را خدمت می کرد ^{۳۴} لیکن لشکر کورش بروگزترین سپاه هزاری بود که آن زمان یک تن را خدمت کرده بود ، و مرد هنرمند سپاهی می خواست که آن رزم آوران را - که گاهی باهم دشمنی خانوادگی نیز داشتند - به زیر یکدیش در آورد و هنظام و سپاهان را که دارد بگفت ^{۳۵} گز نفن بیشتر این هزاران برای آن نزد کورش آمده بودند که آن شاهزاده نامی و بزرگوار دا ، و منش های آزادانه و پهلوانیش را میستودند ، نه آنکه یازمند قان شب باشند . حتی گروهی از آنان بندگان خود را هم آورده بودند ، و با برای این لشکر کشی - که میباشد از آن سر کوبی بی سیدیان است یول برداخته بودند ، و دسته ای از آفان زن و فرزندان را رها کرده کورش پیوسته بودند . البته همه ایشان امیدداشتند که بیس از کامیابی توانگر شوند ، قبلا همه تنبیه بودند که سپاهیان مزدوری که تا آن زمان کورش را خدمت کرده بودند ، خوشبخت و بی یازند .^{۳۶}

از هر صد تن هزار بوقافی گروهی بنام لک سس Loxos درست میشد (ولی در سپاه منن Menon هر لات سس یک گروه ۵۰ تائی بود) ، و هر لک سس چنداین مومنیا اس

33 - Xenophon, Anabasis, III, 1: 4 - 11.

34 - ibid., I, 9, 7 - 10 : cf. I, 4: 12.

داشت، اما نمیدانیم در هر اینو همیاس چندان خلقت هیکر دهد^{۳۵}، هزد هر جنگاور در ماه بیک داریو شی (سکه زرین هخامنشی) بود که در پایان سال میباشد بد و داده شود^{۳۶}، لیکن گاهی هنگام پرداخت دیر میشد، و سربازان به لندلنده میاختادند. خوراک روزانه لشکریان به رایگان داده میشد، و آنرا از جایهای که گذرشان هیافتاد فراهم می آوردند^{۳۷}. اما گورش با روئنه گرانی به مردم امداد نداشت تا اگر روزی به نیکی افتاد، سپاهش گرسنگی نکشد^{۳۸}، و همواره به رفم آزادانش تویید میداد که پس از پیروزی ایشان را پاداش با خلعت خواهد بخشید^{۳۹}. شاهزاده که هیچیک از دوستانش را از باد نمیبرد، پیش از راه سیاری بسوی ایران، خوش اواندن کار آمد و وفادارش و دوستانش از نهاد را پایگاه بلندداد. ارتیس را که از بستگانش بود، و یکی دیگر از نزدیکانش را، فرماتر اولی لودیه و فرمیکه داد، و دوست هصریش تمیس را فرماندار ابونیه کرد، و پارسیان دیگر را سرداری سپاه بخشید^{۴۰}.

کار سازی
ادد شیعو

کورش قادیری آشکارا به گردنکشی پرداخت و خود را فرمانبردار اردشیر میخواهد^{۴۱}، و هیچیک از سپاهیانش نمیدانست کدوی آهنگ لشکر کشی به سوی بابل دادارد، له سر کوبی بی سیدیان، تنها کلّاً خوس و چند تن از گردنه فراز اتریعن سرداران

35 - Parker, op. cit., p. 35f.

36 - Xenophon, *Anabasis*, I, 3: 12; cf., I, 2: 12.

37 - Parker, loc. cit.

38 - cf. Xenophon, *Anabasis*, I, 7.

39 - ibid., I, 2 ff.

40 - Diodorus, XIV, 19 :6, 12.

41 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 8

کودش، مانند پروکسنوس، تموس، مفن، کزیاس و سوفینه توں اتنقشة او آگاه بودند لیکن دستور داشتند که با سر بازان در این باره سخنی نگویند^{۴۲}. در این هنگام چیز فرنه بهدر بار رفته بود و اردشیر را هشداری داده. شاهنشاه هخامنشی کوشید که اگر بتواند ریشه این شورش را با کشتن کورش از بین برآفکند، بنابراین فرستاده‌ای تزد اهورویندت به (بوقاتی اراتناس Oroentas) شاهزاده هخامنشی گسل داشت و فرمایز وائی ساردیس را بهوی داد و بفرمود تا با کورش بجنگ پردازد و پیش از آنکه سپاهیان مزدور کورش درستند، او را زمیان بردارند. اهورویندت پادگان ساردیس را به زیر فرمان آورد و هنگامی که کورش به شهر پندان مپلیتوس سرگرم بود، برای کارزار آماده شد. کورش بی درنگ بر سر اهورویندت تاخت و اورا درهم شکست. وی از کورش زقهار خواست و سر فرمانبرداری پیش آورد. کورش که جنگاوران را دوست میداشت، آن پهلوان نامی را بخشید، و در سپاه خود پایگاه سرداری داد^{۴۳}.

دشوادیهای
کورش

نقشه کورش آن بود که بانشده و گستاخی لشکر پنازد تا پیش از آنکه اردشیر به فراهم آوردن سپاه گرانی کامیاب گردد، به وی رسیده کارش را بازد. برای افعام چنین نقنه‌ای میباشد همدلاور و تختابود وهم از هنر سرداری و سپهبدی بر خوردار، و کورش از این هنرها چیزی کم نداشت. برای آنکه قیز هوشی و پهلواتی شاهزاده را بیتر پدیدار کنیم جای آن است که نمونه‌ای از دشوادیهایی که در راه او بود، باز گوئیم.

۱ - کورش در هر ماه دست کم ۰/۰۰۰ داریوشی یعنی تقریباً برابر ۰/۰۰۰ ۲/۳۱۰

تومان امروز، برای مزد سپاهیان و خواره‌بار آنها میباشد بیشتر دارد.^{۴۴}

42 - *ibid.*, I, 7.

43 - *ibid.*, I, 6: 1-11, cf I, 9:29

44 - *ibid.*

۴۳ - یعنی ۳۲۰۰۰۰۰ گرم (= $\frac{1}{4} \times ۶۶۰۰۰۰۰$) با ۲۵ مثقال ۴۰۰ تومانی.

بیشتر اندوخته‌های در راه بسیج سپاه و ناوگان، و خرسند داشتن دوستاش خرج شده بود، ولی از هر راهی که شده این پول را می‌باشد فراهم کنند، و گرنه مزدورانش از پیش وقتی و با جنگیدن خود داری می‌کردن. چادره این دشواری آن بود که بکوشت قافر مانداوان و شهر بانان سر راه را هوا دار و با جگزار خود کندواز آنان خواربار و پول بستاد.

۲ - سپاه گران و سنگین اسلحه کورش از کوه‌ها و بانها و یا کوره راه‌های میتوانست گذشت، و ناچار می‌باشد شاهراه کاروانی ساردیس - تارسوس Tarsus - ایوس Issus میریاندروس Myriandrus را به پیماییدن به روی فرات رسد، و دردشت بین النهرین - در هر جا که اردشیر بر گزند - جنگ کنند. سر ثالث این راه را پشتیبانان اردشیر زیر پای داشتند و میتوانستند هر جا که بخواهند سر راه پر کورش به بندقد، لیکن چهار گذر گاه بود که اگر هر یک را با سپاه کوچکی پاس میداشتند، یا کورش در مانده میشد و لشکر کشی انس به ناکلمی می‌جامد، و با پیشرفت چنان کند می‌گشت که چنگاوارانش بجان می‌آمدند، اور اخوار گذاشته می‌گزینند، واردشیر میتوانست تنها گیرش آورده درهم بشکند. از آن چهار گذر گاه یکی دروازه کیلیکیه بود، و دومی تسلیمه جنه Janah - که میان کیلیکیه و شهر میریاندروس Myriandrus می‌بود - رسومی تسلیمه بیلان Beylan - که شهر نامبرده را به سوریه می‌پیوست، و چهارمین هر جا که کورش از رود فرات میخواست گذشت.^{۴۵}

۳ - کوچق سپاه بزرگی به مرأه داشت و میخواست که باشتاب راه به پیماییدن اینهمه از چنگاوارانش می‌باشد پرستاری و فگهداری کند، خواربار و مزدان را بیک به پردازد، و آنها را از پراکنده گشتن باز دارد، و تکذیب که تنگی و سختی بینند، و با جانشان را می‌بوده در بازند.

۴ - چنگاواران مزدور کورش نمیدانستند که وی بجنگ اردشیر می‌ورد،

۴۵ - از این گذر گامها در فصل دیگری محن خواهیم داشد.

له بس رکوبی بی سید بان ، و بیم آن هیرفت که چون رازش از پرده میرون افتاد ، از ترس
کمانداران نوسواران اردشیر ، به همکاری با اوی تن در تدھند و ۱۳ هزار جنگجوی کارآزموده
(دوستان دیگر کورش با ۵۰۰۰۰ تن مزدور دیگر در راه بودند) را فریفتن و از مرز بیان به
میان ایران بردن ، دلشیر میخواست وزیر کی رو باده . از سوی دیگر ایرانیان همواره
بیانیان را دشمن داشته بودند ، و دشوار بود سپاه گرافی از مرز بانیان را با گروهات بویی
از این ایان نزیر یکدروش در آورد . از اینها گذشته خود آن مزدوران نیز تادیر و ز
بر و یکدیگر تیغ میکشیدند و باهم در جنگ بودند ، و منظم و بازمان نگهدارشون
چنین سپاهی کار آسانی نبود ، بیویزه که سرداران کورش غیر چندان از یکدیگر
دلخوشی نداشتند ، و کورش هم چندان پولی در گیشه نداشت ، و دور نبود که روزی
سر بازانش از کار و امانت و سربه شودش بودارند .

@Rastarlib

کار آئی کورش
 کورش از اینهمه دشواری نهراست و هر دانه پیش رفت ، و
 چاره اندیشی اش هنرمندانه بود . وی تموس ، دریا سالار
 خود را یفرمود تا از ناوگان اسپارت یاری جسته ، آنگاه به
 سوی کیلیکیه بادبان بر کشد تا اگر فرمایه داده باشد و فرمانده ،
 سر راه کورش را در گردنه دشوار گذر کیلیکیه پست ، به کناره آید و سر بازان کورش
 را بردار و در پشت آن دروازه ، و در دل سر زمین کیلیکیه پیاده کند ، و بدینگونه
 پادشاه آن کشور را به فرمایه دادی فاچار سازد . برهمن سان اگر پیشیانان اردشیر
 نشگه های جنه ویلان را میستند ، ناوگان کورش میتوانست سپاه زمینی را از بالای
 گذرگاه جنه برداشته ، در پائین در بند ویلان پیاده کند ، و بودن آن نشگه ها و
 نگهبانان پارسی را بیهوده ساقد . ^{۲۴} اگر کورش میتوانست بربکی از فرمانبرداران
 اردشیر - ماقنده پادشاه کیلیکیه و با شهربان فتیقه و سوریه - دست باید ، به بول
 هنگفتی کمدر گنج وی خفته بود ، چنگ میتوانست انداخت و گارش به سر و سامان

هیر سید . بنابراین هنگامی که در آغاز بهار ۴۰ پ.م. با ۸۰۰ یونانی و گروهی ایرانی از ساردیس برداشته بسوی کیلیکیه برای افتاد ، نخستین اقدیشه اش آن بود که هر چه زودتر به تارسوس برسد و فرمانروای کیلیکیه را با خود بدارد وهم یمان سازد ، و برای سیر و خرسند تکه داشتن سپاهیانش ، گروه انبویی گردونه بازکش به مراء بود تا خواربار هر دان و ستوران همواره تازه و در دسترس باشد .^{۴۷} و گروهی از جنگکارانش را رها کرده بود تا همسر و کنیزان خود را به مراء بیاورند ،^{۴۸} و خودش نیز دو همدم و دلواز خوبیش را به مراء میبرد .^{۴۹} قام و آزادگی گورش برای منظم تکه داشتن سپاهیان بس بود ، بویژه که هم یونانیان او را مستقیم و هم ایرانیان ، و چون وی چوان فرزانه ای بود ، بر همه دشواریها چیره آمد ، چنانکه بازخواهیم نمود .

@RastarLib

47 - A. Bucher, *L'Anabasis des xenophon, retraite des dix mille, avec un commentaire historique et militaire.* Paris – Nancy (1913), 86 ff.

48 - Xenophon, *Anabasis,*

49 - ibid. , I, 10:2.

فصل هشتم

@RastarLib لشکر کشی کورش

از ساردیس
قاگیلیکیه
کورش در بیان سال ۴۰۲ ق.م. از ساردیس برآه افتاد.^۱ از این شهر تا رودماندر Meander بیست و دو فرسخ راه بود. کورش این راه را سه روزه می‌مود، و از پلی که با بهم بستن هفت بلم بر روی رود بسته بودند، گذشت و بر زمین فریگیه رسید. از رود مانند نا شهر تو انگرو بزرگ کلا Colossae هشت فرسخ می‌شد و کورش آن راه دایکروزه در تور دید.^۲ هفت روز در کلا بماند نامن تسالی Menon the Thessalian با ۱۰۰۰ پیاده منگین زده فراخ سیر و ۵۰۰۰ تن پیاده ژوین دار سبک سپر. که اریستی پوس بد و سپرده بود به شاهزاده پیوست.^۳ آنگاه بسوی کلینا Celaenae برآه افتادند. از کلا تا کلینا ۲۰ فرسخ راه بود، و کورش آن راه راسه روزه بیان بود. کلینا از شهرهای بزرگ و آباد فریگیه بود و کی از نشستگاههای کورش بشمار میرفت. شاهزاده در آنجا کاخ بزرگی

۱- ن. ک. بالاتر، ص ۹۲ همین کتاب

2- Xenophon, Anabasis, I.2:5.

3- ibid., I.2:6.

وقدوس خرمی داشت که هرگاه میتوانست، برای تغییر و آسایش بدانجا میشد. در همین شهر خشایارشا در بازگشت از یونان کاخ بن رک و باشکوهی و باروی بلند و استواری برآورده بود که نشستگاه گماردگان شاهی شمرده میشد.^۴ کوش در کلینا ۱۰۰۰ دروز ماند تا سپهبد یونانیش کلثارخوس بدویو ندد. سراجام هم این مند با ۳۰۰ پیاده سنگین زره فراخ سپر و ۸۰۰ پیاده تالی، همه روبین داربیشپر، و ۲۰۰ تیر اقداز کرتی Cretan در دید، و در عمان هنگام سوزیس Sosis سیراکوسی با ۳۰۰ پیاده سنگین زره فراخ سپر به کورش پیوست و آژیاس Agias آركادی ۱۰۰۰ قن از همان پیادگان با خود بیاورد.^۵ چون کورش آمده راه سپردن شد، جنگاوران یونانیش را پفر دوس خود فر اخوات و بشمرد، و شماره آنان چنین آمد: ۱۰۶۰۰ پیاده سنگین زره فراخ سپر، و ۲۳۰۰ پیاده سپک اسلحه.^۶

از کلینا تا شهر پلتا Peltae ده فرسخ راه بود و کورش آنرا دوروزه پیمود، و در آنجا سروز بیاسود. هم در آن شهر بود که کریاس برای زئوس Zeus قربانی کرد و جشنی گرفت و بازیگران دریشگاه کورش هنرمندیها کردند.^۷ از آنجا دو روزه دوازده فرستنک را تا شهر کرامون - آگرا Kramon - که در هر ز فریگیه بود

پیموده، پشهر کیستروپیدین Cystru-pedion در آمدند و پنج روز بماندند.^۸ کورش کوشش فراوان داشت که سر بازاش در آسایش بسر برند، از این روی همه گونه خوار و بار براشان فراهم آورده بود و با می آورد، لیکن تاسه ماه بدبیشان مزدی نداد زیرا که پولی قداست، و هر چه که در گنجش چو در راه سر بازان و خوارد بار آنها و مزد سر باز گیری رفته بود، هرگاه که مزدوران جنگی برای گرفتن ماهیانه

4- ibid., I, 2: 7f.

5- ibid., I, 2:9.

6- ibid.

گرفتن گوید یارده هزار هولیست و دو هزار پولیست، اما می از خرد ها چشم پوشیده است.

7- ibid., I, 2:10.

8- ibid., I, 2: 11.

خود بچادر وی هیرقتند، تویدشان میدادکه بزودی ایشان را توانگر و آسوده خواهد کرد.⁹ در این میان ناوگان نیز و مند کورش بسوی آبهای کبیکیه هیرفت و سوئن.¹⁰ نیسی Syennesis یادشاه آن سالان در هر اس افتاده بود، اگر پهار دشیر و فدار میماید و درین ابر سپاهیان زمینی کورش درمی ایستاد، از نیز وی دریائی کورش زیان میدید و نمیتوانست در دو جا بجنگد، اگر هوای کورش را میگرفت آینده اش پیروزی شاهزاده بستگی میافت. چون سوئن نیسی از راز کورش بوبده بود، برای آنکه هوای هر دو هم اورد را داشته باشد، از باتک سوی یکی از پسرانش را پدر بار فرستاد تا ادشین را از کارسازی کورش و شماره سپاهیان وی آگاهی دهد، وی افزاید که وی در دل پشتیان ادشیر است و از مشت سر میکورش خواهد تاخت.¹¹ و از سوی دیگر همسر خود ایاکسا Epyaxa را به پیشواز کورش فرستاد. این بانویا پاسداران فراوان و گنج هنگفتی پشاورز رسید و چنان از روی خشنودی بافت واود را پیشندید که گنج خود را بکوونی سپرد.¹²

کورش قه تنها هزد سدهماهه سربازان را پرداخت، بلکه بهر بات از آنان ۳۰ داریوشی (سکه زرین حشامیتی) برای ماه آینده نیز بداد.¹³ چون وی تاکنون شورش خود را آشکار نکرده بود سکه نمیتوانست زد، اکنون که رازش کمایش از پرده بیرون میافتد و هیرفت که تاج را از برادرش بستاند، پنرب سکه دست فد، از سکه های زرین کورش تنها دو دانه در دست است، یکی دو هزاره برتایانی نگهداری میشود و دیگری در لوور Louvre . آنکه در موزه برتایانی میباشد ۸/۲۰ گرم وزن دارد و آنکه در لوور است ۴۶/۸ گرم. در روی این سکه ها پیکر کورش دیده میشود، وی جوانی می نماید پیست و آندساله، با چهره پاک و تراشیده و چشم ان درشت و بینی راست کشیده

9- *ibid* , I, 4 ff.

10- *ibid* , I, 2: 12; Diodorus , XIV, 20.2f.

11- Xenophon, *Anabasis*, I, 2, 11f.

12-*ibid* , I, 2, 12; cf. I, 3, 21.

اعدکی کچ و باچانه استخوانی و گردن بلند، زلغاش را بشیوه پارسیان آنروز فرزده است و یشت سرانداخته، کلاه استوانه‌ای ساده سربازان پارسی را برسر هشته است و بالاپوش مادی پوشیده؛ در یکدست کمانی دارد و در دست دیگر نیزه‌ای که ته آن گلوله‌ای ذرین است. این چتین پوشک و جنک افزارها و مرژه نیراندازان و پیادگان ایرانی بود، و در روزی ییشت سکه‌های هخامنشی دیده می‌شود. هنر مندبرایی‌شان دادن چابکی و حالت حمله سرباز پارسی، پیکره شاهرا در هنگام دویدن مینمود. در پشت سکه کورش، درسوی چپ، سروگردن پن Pan، یکی از خدایان یوقانی دا، باریش و شاخ تموده‌اند.^{۱۳} پن خدای گشت و باروری و چوبیانی بود، و پسر هرمس Hermes و عردی ایشان در عمه‌جای یونان زمین، بویژه در آرکادیا Arcadia که در پلوبنزوی بود. پن سیده‌میشدند،^{۱۴} از این روی شکفت نیست که در پشت سکه کورش - که اینک سپهبد پلوینز و سیاوش می‌ترافستی خواند پن را تموده باشند. این در دلگرم‌گردن و شاد داشتن یونانیان مزدود کورش نفوذ‌سیار میتوافت داشت، بویژه که این سکه‌ها بیشتر برای پرداخت هزد یونانیان زده می‌شدند.

باری کورش از کیسکر ویدین تا قیمبر بوم Thymbrium را کورش و شاهانوی که ده فرنگ بود دوروزه پیمود، و فاصله اینجا تا قیمبر بوم کیلیمکیه Tyriaeum را - که ده فرنگ می‌شد - دو روزه در تو ردید.

وی در تیر بوم سه روز بماند، و در آنجا بود که شاهانوی کیلیکیه خواهش دیدن یک قمایش جنگی کرد. کورش یونانیان را فرمود تا آین خود رده برسند، و آن چنان کردند، منن درسوی راست، و کلثارخوس درسوی چپ، و دیگران در میان سپاه جای گرفتند. کورش در گردونه جنگی نشست و با شاهانو - که در گردونه

13 - F. G. Hill, Cat. of the Greek Coins of Persia, . in the British Museum, London (1922), PP. cxxv-cxxvi cxxvii, 156.

14 - Oxf. Cl. Die., P. 640.

دیگری بود سپاهیان ایرانی و یونانی را سان دیدند، و پس از رده بشدی ایرانیان، کورش یونانیان را بفرمود تا باشند آواز کرقای، بکباره و هماهنگ به سوی ایرانیان قازند، و یونانیان چنین کردند، سربازان سبک اسلحه ایرانی، که دو برابر فشار سربازان سنگین زده فراخ سپر یونانی تاب نمیتوانستند آورد، جای نهی کردند، و کورش کم میدانست این بازی نمونه‌ای برای جنگ با ایرانیان خواهادار از دشیر خواهد بود، شادمان گشت، و شاهیان تو نیز از تندی و تیزی سپاهیان یونانی کورش زبان بستایش گشود.^{۱۵}

از تیر یوم ثاشرایمک نیوم **Iconium** - کمدر مرز فریکیه افتاده بود - ۲۰ فرنستگ میشد، و کورش آن را سه روزه بیمود. آنگاه پس از آسایش سه روزه‌ای باز برآه افتاد. اذاین هنگام وی بسرزمینی پایی میگذاشت که از آن او بود، و فوهان وی تمیزد. بعابراین هنگام گذشتن از لیکنویا **Lycaonia** دست سربازان را برای تاراج بازگذاشت.

پس از پنج روز راه پیمائی و در تور دیدن ۳۰ فرستخ راه دشوار، ایاکسارا به کیلیکیه روانه کرد، لیکن از آنجا کم میدانست سپاه کوچکی میتواند در بندهای آن سامان را برآورده بتد و بیمداشت سوئن نیس چنان کند، منن تعالی را با گروهی از سربازانش، بهبهانه همراهی باشاهیانو، از راه لاراندا **Laranda**، به تارسوس **Tarsus**، پایتخت کیلیکیه، فرنستاد تا اگر پادشاه آن سر زمین دروازه‌های کشورش را برآوبست، سردار کورش بتواند از پشت سر، و با کمک تیروی دریائی، به سوئن نیس بخوازد، و داهرا برای کورش بگشاید.^{۱۶} کورش سراسر کیادو کیه **Cappadocia** را زیر پای نهاده پس از بیمودن ۲۵ فرنستگ به شهر آباد دنه **Dana** رسید و سه روز بیاسود. عدم دراینچه بودگهودی بیغ فرن، از پارسیان نامیردار زیر فرعانش، را بایکی

15 - Xenophon, *Anabasis*, I, 2: 13 - 19.

16 - ibid., I, 2: 20 f.; Diodorus, XIV, 20, 1 f.

دیگر از آنان نایود کرد، زیرا که آنان فریب اردشیور را خوردۀ آهنگ جان شاهزاده را کرده بودند.^{۱۷}

راه ورود به کیلیکیه از سوی کاپادوکیه، گردنای بود به درازی ۲۰ استاد (نرده‌یک ۱۴۰۰ متر) در میان دو کوه سر با آسمان کشیده، و سر بالائی بسیار قیزی داشت، و باریکی این قنگه جنان بود که شتر با بار از آن تعیتوانست گذشت، از میان آن دو کوه ترا راهی که از گردنای می‌گذشت، دیوارهای استوار و بلند بر آورده بودند، و در جانی که این دیوارها، درروی راه گردند و بهم میرسید، دروازه بر تجین و ستری ساخته بودند که بزرگی کیلیکیه بازمیشد. اگر در بالای گردن، گروهی می‌استاده و راه را می‌بست، گذشت از آن بی‌اندازه دشوار و ما ناممکن می‌گشت^{۱۸} سوئن نیس آن بلندی را گرفته بود و می‌خواست راه کورش را بیندد، لیکن دریافت که آن جوان‌مند، چاره کار را پیشایش کرده، یعنی هم‌گروهی از سر بازاقش را، به بهانه همراهی شاهبانو ایماکسا، به کیلیکیه فرستاده است و بدینسان پشت سر آن دروازه را گرفته، و هم تیر وی دریافتیش را به سوی کفارهای کیلیکیه روانه کرده است، ویم آن می‌ود که کار برخاندان سوئن نیس سخت شود. بنابراین پادشاه چاره‌ای جز جای تهی کردن فدید و آن در بند دشوار گذر گرفتی رابه کورش و اگزارد و با گروهی از عزم تارسوس به کوه‌های کنار شهر گریخت^{۱۹}

کورش که بکر و زدریای آن در بند درنگ کرده بود تا پادشاه کیلیکیه از آنجا بود، آسوده و بی‌دشواری از در بند گذشت و چهار روز در درۀ سرسبز و خرمی راه پیمود و پس از در تور دیدن ۲۵ فرسنگ به پایتخت آباد و بزرگ کیلیکیه، یعنی تارسوس، درآمد.

17 - Xenophon, *Anabasis*, I, 2, 20.

18 - Diodorus, loc. cit., Tarn, op. cit., p. 6.

19 - Xenophon, *Anabasis*, I, 2, 21.

منن پنج روز پیش به شهر رسیده بود و لیکن ۱۰۰ تن از سربازانش در راه از دست رفته بودند، از این رو جنگاوران یونانی اندوهناک و خشمگین، سراسر شهر و کاخ شاهی را تاراج کردند. کورش پس از رسیدن به شهر با رها پیام‌سازش بدسوی سوئن - نمیس فرستاد و آذربایجان را کرد، لیکن وی فمی آمد و میگفت، من در بر این سردران تو سر خم نکرده‌ام، تاچه رسد به تو، سر انجام زن وی دلش دا با کورش گرم کرد، و یادشاه پس از ییمان گرفتن از کورش - که در ییمان گکهداری درجهان نامی بود - به دیدار او آمد، و گنج هنگفتی به او پیشکش کرد. کورش هم به اوی خدیمه‌هائی داد که در دربار ایران نشانه سرفر ازی بشمار هیرفت: اسبی بازین و لگام زدنگار تیغی و طوقی و بازو بنده‌هائی، همه از زر و یک بالایوش ایرانی، و باوی عهد بست که سرزمینش از آن پس قاراج اخواهد شد، و اوی متواتد هر یک از بندگان بتاراج رفته خود را، هر جا که دید، باز پستاند.^{۲۵}

در تاریخ سر بازان کورش پو بر دند کدوی بجنگ اردشیر هیرود، و شکوه و درشتی آغاز کردند که هایرای جنگک با هی سیدیان و چیس فرننه آمدیم نه از بهر سنتیز با شاه بزرگ. کلثار خوس کوشید که آنان را با خشم وزور بر اه اندارد، لیکن بر او پشوریدند و سنگبارانش کردند، چنانکه سختی جان بدربرد، و چون از تندی سودی ندید، بالاشت و تعاله، چنان از وفاداری و جوانمردی کورش و اینکه چگونه ایشان را بهنگام قیاز باری‌ها کرد، سخن گفت که گروهی از سربازان آعاده انجام فرمان وی شدند. پس از آن کلثار خوس ایشان را گفت که رها کردن کورش قبلاً فشناسی است و پشت پازدن به آینده‌ای روش و پراز بهره‌مندی، و بیم آن هیرود که اگر نافرمانی گنیم کو دشی پاسیا هیان ایرانیش بر مابتاورد، چون خود کورش هم در این میان پیام‌داد که وی بر ای سر کوبی این کماں Abrocomas فرماندار سویه‌هی مرود، نه بر ای جنگک با اردشیر، و مزد ما هیا نه سر بازان را هم به ۳۵ داد پوشی (سکه‌زدین

هخامنشی) بالا برد، آز و جنگجوئی برترس یونانیان پیشی گرفت و پس از ۲۰ روز آسایش در تارسوس، بسوی سوریه و بین النهرین پهراه افتادند.^{۲۱}

از تارسوس تا روپساروس Psarus ده فرستگ بود و کورش

آنرا دوروزه بیمود. از آنجا تا دود پیراموس Pyramus آنرا دوروزه بیمود. پنج فرستگ میشد، و آن را هم یکروزه در نوردید.

آنگاه دوروز دیگر برفت، و ۱۵ فرستگ پشت سر گذاشت به ایوس Issus، در موز کیلیکیه و سوریه، رسید که شهری آبادان بود بر کنار دریا و میان کوههای بلند با گردنهای باریک. کورش در ایوس ۳ روز بیاسود^{۲۲} و ناوگافش در اینجا بعد رسید، و ۷۰۰ پیاده سنگین اسلحه‌ای که مهان اسپارت و سرداری خمیوس فوس^{۲۳} La Simumonei منای شاهزاده فرستاده بودند، پیاده شده به کورش بیوستند. Cheirisophus در ایوس ۴۰۰ قن از پادگان سنگین اسلحه فراخ‌سپر از مزدوران جنگی ابر کماش فرمانداد سوریه که بتازگی او را رها کرده بودند، به کورش پیوستند.^{۲۴}

کورش فاصله ایوس تا «دروازه‌های سوریه» را که پنج فرستگ بود یک روزه در بوردید. دروازه‌های سوریه مشتمل بر دو تنگه بارودار بود، یکی بنام Janah در میان مرز کیلیکیه که بوسیله سربازان سوئن نیس پاسبانی میشد، دیگری بنام تنگه بیلان Beylan که در مرز سوریه واقع بود. در میان این دو تنگه دشت کوچکی بود که ۳ استاد (نزدیک ۶۰۰ متر) درازا داشت و سه سوی آن را کوه گرفته بود و طرف غرب آن به دریا میرسید. اگر کسی میخواست از کیلیکیه به سوریه برود میبایست از این دو دربند پگزدید. که خود دشوار گذر بود و برای

تنگه‌های
دشوار‌مذرا

21 - Xenophon, Anabasis, I, 3, 1ff; Diodorus, XIV, 20, 4 - 5.

22 - Xenophon, Anabasis, I, 4, 1 f.; Diodorus, XIV, 21, 1.

23 - Diodorus, loc. cit.; Xenophon, Anabasis, I, 4, 1-3.

24 - Xenophon, Anabasis, I, 4, 3.

استورتر کردن آنها، دیوارهای بلندی در کنار کوهها، و تزدیک به راه گرد و نه رو
بر آورده بودند و در تنگترین و دشوارگذرترین جایها، دروازه‌های پر اجتنب هم ساخته
بودند.^{۲۵} اگر ابر کماں از دروازه‌های سوریه پاسبانی میکرد یا کورش میتوانست
از آنها بگذرد و یا تکستن آن سدها چندان وقت میگرفت که فرصت از دست
میرفت، اردشیر میتوانست بهترین جنگاوران کشور را برای کارزار آماده کند.
برای همین بود که کورش، از راه چاره‌اندیشی ناؤگاش را به ایوس خوانده بود،
تا اگر نتوانست از دروازه‌های سوریه بگذرد، جنگاورانش را برکشته بشاند و
از راه دریا به دشتی که میان دروازه‌ها بود بیاورد، و نیز به آتسوی هردو دربند
نیز و بفرستد و با دور زدن آنها دو پشت سردهمن یاده گردد و از پایش در افکند.
لیکن همیشکه ابر کماں از رسیدن کورش به کیلکیه آگاه شد، جای تپی کرد و
آن دربندهای دشوار گذر بدست کورش افتاد و راه فتحیقه و سوریه بر او بازگشت.^{۲۶}
چون شاهزاده دریافت که آنچه وی از ناؤگاش میخواست، با پازماندن «دروازه‌های
سوریه» انجام پذیرفته است، تموس درباسالار را بفرمود تا به افسوس Ephesus باز
گردد، و فرمانروائی کناره‌های مدیترانه‌ای آسیای کوچک را بدو سپرد.^{۲۷}
باری، کورش چون دروازه‌های سوریه را بیگنیان دید، از آنها گذشت
و پس از یک روز راه بیرون، به بندر فتحیقه‌ای «پیر ماقدوس (الکساندر ته
با اسکندر ون امروزی)^{۲۸} رسید و هفت روز بیاسود.^{۲۹} در اینجا بود که کتر قیاس
آرکادی و پازین Pasion مگاری هن چیز سبک وزن گرانبهائی را که بدستشان افتاد

25 - ibid., I, 4: 4-6; Diodorus, XIV, 21: 2-4.

26 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 5; Diodorus, XIV, 21: 4-5.

27 - Diodorus, XIV, 21: 6.

28 - Oxf. Cl. Die., P.

29 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 6-9.

در یک گشته ریخته به یونان گیر مختند. کورش چون از کارشان آگاه شد سپهبداتش را افجمن کرده بیدشان چنین گفت: «یافرین و گز نیاس مارا گذاشتند و گریختند، لیکن خودشان باید بخوبی آگاه باشند که دزدانه یا به تیزی، از دسترس هن دور نتوانسته اند گشت. زیرا میدام از کدام راه و به چه سوئی دفته اند، و جنگاوران چابکم هم توائی دیبال کردن و گرفتار آوردشان را دارند، با اینهمه در بی ایشان نمی فرستم، مبادا کسی گوید که من از مردی که در خدمت منست، تا آنجا که بماند بهره میبرم، و چون از خدمت من سیر آمد، او را میز قم و دارالیش را میرایم. نه! بگذار بگریزند و اندیشه آنکه رفتارشان نسبت بهما نکوهینده تراز رفتاریست که ما با ایشان گردیدیم، جانشان را بیازارد، زن و فرزند ایشان را سر بازان هن در توالیس می پایند، تاکن چون آن دومرد دیرگاهی مرا بشایستگی خدمت کرددند، آنها را از زن و فرزند ایشان جدا نمیخواهم، و ایشان را نزدشان خواهم فرسقاد.»^{۳۰} این سخنان شکوهمند افراط و بخرداهه کورش ستایش همگان را برانگیخت و حتی آنها که از رفتار به ایران نگران و ناخوش بودند، بیوش آمدند و با خرسدن آمده فرمانبرداری گشتند.^{۳۱}

کورش آنگاه چهار روز دیگر راه بسرید و به رود کالوس
گذشتند
(افرین امروز) که در ۲۰ فرسنگی میریاندوس
از فرات
بود، رسید و آنگاه از آنجاتا رود دارداکس Daradax را
که ۳۰ فرسنگ میشد، پنج روزه بپیمود.^{۳۲} سپس سه روز دیگر راه بروید و به شهر آباد و بزرگ تپسکوس Thapsacus (مسکنه Meskene امروز) - که در کنار رود فرات و ۱۵ فرسنگی رود دارداکس بود.^{۳۳} رسید. در اینجا پنج روز آرام گرفتند، و

30 - ibid., I, 4, 8-9.

31 - ibid., I, 4, 9-10.

32 - R. D. Barnett, «Xenophon and the Wall of Media», in JHS, Vol. LXXXIII (1963), p. 3, n. 8.

کورش مزدور اش را از راز خود آگاه کرد. چنگاواران یونانی بهر اس افتادند و لندلند گردند و خروش برآوردند که سوداران اقیانوس میدانستند و مارا قریب دادند، تا خلعتی مستائیم پیش نمیرویم. کورش که بولی در کیسه نداشت، تو بیشان داد که چون به بابل رسد بهر سر بازی ۵ مینای Mina سیم (هر مینا ۱۰۰ درم بود و ۱۶۰ قوهان کتویی بیش که قدرت خرید آن بسیار زیاد بود) خواهد بخشید، و هزه اورا، و خرج بازگشت اوراتایونان هم خواهد پرداخت. کورش پدینسان سر بازان را آرام کرد.^{۳۳} ابر کماں پس از گذشتن از رو دغرات بلیم های روی رود راسو خته بود تا کورش برای گذشتن از رود بدهشواری افتاد. هنن قسالی که بسیار بلند پرداز و تیز هوش بود، برای شاد کردن دل کوش، پیش از همه به آب زد و سر باز اش هم اورا نمیروی کردند. کوش گالوس را ترد آخان فرستاد تا پاسگذاری کند و چنین پیام داد: «ای چنگاواران! امروز من شمارا می‌تابم، لیکن فردا کاری بسازم که مستایش شمارا برانگیزم، اگر فه آن کنم که گفتم، پس من را کورش نخواهند». آنگاه خود ری بدقفات زد، و آب تاسینه اسپش میرسد، و لشکر یانش پس ازاو از رود گذشتند. مردم تیسکوس کسی را یاد نداشتند که بی بل از رو دگذشته باشد، از این روی می‌گفتند عجز هشده، و رو دغرات به خداوند آینده خود، کورش شاه، بندگی نموده است.^{۳۴}

کورش از تیسکوس ۵۰ فرسنگ را نه روزه بیمود تا بکثار رودخانه اراکس Araxes (= ارس، قامیشین رود خابور Khabur امروز)^{۳۵} رسید سه روز در آینجا بیاسودند و پس از هر گرفتن توشه راه برای مردان و ستوران، باز بر اه افتادند^{۳۶}، و پنج روزه،

در نور دلان
بین النهرين

33 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 11-13.

34 - ibid , I, 4, 13-18.

35 - Barnett, op. cit., P. 3.

36 - Xenophon, Anabasis, I, 4:19.

سی و پنج فرسنگ را در نور دیده به کنار رود ماسکاس (*Mascas*) گمان می‌ورد آبراهی بوده است که اکنون از میان رفته^{۳۷} رسیدند، ولی همواره در سوی راست فرات راه می‌پردازد تا هم به آبادی تزدیکتر باشند و هم به راه شاهی^{۳۸}. در شهر کرزنه (*Corsote*) همان ادینیه *Diniyye* ed امروز^{۳۹} - که در کنار رود ماسکاس بود - سه روز بیاسودند^{۴۰}، سیس زاد راه بر گرفته از ییابانی در شتناک گذشتند و ۴۰ فرسنگ را در سیزده روز پیموده به جایی بنام «دروازه» (به یونانی *Pylea*) رسیدند، که آن را همان الاسود *Aswad* al و پاترده کیلومتری پائین هیت Hit دانسته‌اند، و گفته‌اند که آن «دروازه» هیان بابل و آشور می‌بوده.^{۴۱}

در این راه پیمانی بیک رویداد ناگوار پیش آمد. در یکجا مردی از سپاهیان کلثار خوس دیگری را از لشکر هنن بزد، و کلثار خوس را سر بازان هنن سنگباران گردید، وی خشمگین گشت و آماده جنگ باعن شد، و میانجی گری پر و کسنوس همسودی نکرد. لیکن کورش از راه در رسید و قیز بدبست بیان سپاه آمده خوشید که «ای کلثار خوس و پر و کسنوس! و شما ای یونانیانی که اینجایید! نمیدانید که چه آتشی بر می‌افزید؟ آیا بر آید که جان من و سرخودنان را باد دهید، اگر روزی بخت از ما بین گردد، این این ایانی که باشما یافند، شمارا بد خواه قرخواهند بود تا آنکه بر گود اردشیور قند»، سر کلثار خوس از باد تپی شد و هر کسی بجای خود رفت.^{۴۲}.

37 - Barnett, op. cit., P.5.

38 - Xenophon, *Anabasis*, I, 5: 1

39 - Barnett, loc. cit.

40 - Xenophon, *Anabasis*, I, 5: 1-5.

41 - idid, I, 5, 4 5; Barnett, loc. cit.

42 - Xenophon, *Anabasis*, . 5: 8-17.

گورش
وانجمون‌مهان

از « دروازه بابل » نا شهر بزرگ و نامی بابل^{۴۳} راه از میان دشت‌های خرم و سر زمینهای آباد می‌گذشت، پس از سه روز راه‌پیمانی به دوازده فرسنگی جنوب « دروازه » رسیدند^{۴۴}

و کم کم جای پای انبوی سوار پیدیدارشد، و گورش در بافت که روز بازی باسر نوشت نزدیک آمد. پیش‌اوهنگان سیاهن دندگان بد و گفتند که ۲۰۰۰ سوار ایرانی از پیش گورش پس می‌نشینند و هر چیز پدر دخوری را که سر راه پاشد می‌سوزانند. اهور ویند که در تهان با گورش دشمن بود درخواست که با ۱۰۰۰ سوار بروند و پیش‌اوهنگان سیاه اردشیر را در کمین گاهی کشانند، در هم بشکند، لیکن بر آن بود که آن هزار سوار را به چنگ اردشیر اندازد و پر گورش بشهورد، بنابر این نامهای به اردشیر نوشت تا اورا از آن دیشه و قشنه خود دیبا کاهاند، و نامه را به بکی از دوستان نزدیک خود سپرد تا نزد اردشیر برد. لیکن آنمرد نامه را پیش گورش برد، و راز اهور ویند را فاتح کرد. هنگامی که تا هزار اد نامه را خواهد، بفرهود تا اهور ویند را اگر گفتند و به چادر وی آوردند. سپس هفت تن از گرد تفر از ترین مهان ایرانی را که همان اهش بودند، با نجمون فراخواند، و سرداران یو قایقیش را گفت که گروهی از هوپلیت‌هارا هسلح کنند و گرد چادرش به لکه بانی بگمارند. آنگاه کل تار خوس را هم به نجمون ههان دعوت کرد زیرا هم خودش و هم ایرانی ایش این سیمید را ارجمند تراز همه نیان می‌شمردند. چون همه مهان انجمن شدند، گورش سخن چنین آغاز کرد: « دوستان من! از آن روی خواستم در این انجمن گرد آید که باشما در عورد اهور ویند

۴۳ - شهر بابل، پاینخت کشور کهنسال بابل زمین بود. در زبانهای اردویی شهر را با نیان Babylon گویند و کشور را با بیلیانی Babylonia، که نخستین را مینواند به « بابل » ترجمه، اگر دو می‌زاید، « بابل »، « بابل شهر »، مشابه با ایران زمین و ایرانشهر، توران نمین و توران شهر (= شهر توران) و حزان.

44 - ibid., I, 7, 1.

رای ذنم ، و سیس دویستگاه بزدان و مردان روشنندل ، درباره وی دادگر اته داوری کتم . پنجم این مردا بعن سپرد تا فرمانبردارم باشد . ولی وی - همچنانکه خودش معترف است - بفرمان بی ادم بامن بستیزید ، و در آرگ سازدیس بعائد و بامن جنگید ، چون برسرش تاختم ، تا بشیرفت و چاره در آن دید که از درآشتی در آید ، و من نیک پذیر فتش و باوی دست دوستی دادم . « آنگاه روی به اهور و نندت کرد پرسید : آیا از آن روز تا کنون بتوبیدی کرده ام ». وی پاسخ داد : « قی ! ». کورش باز پرسید : آیاتو ، با آنکه خودت معتبر فی گزندت نرسانده ام - چندی بعد نرفتی و بدشمنی با من بامیشه ایها نساختی و در قلس و من هر آتشی که تو انسنتی بربافر وختی ، اهور - و پشت جواب داد : « بله ! ». شاهزاده گفت : « آبا هنگامیکه دوباره به قاتوانی خود بی بردي ، به بیایشگاه آناهیتا^۴ پناهنده شدی و مکفتی که از کرده های شیمايی ، و چون پوزشت را پذیر فتم ، بیمان و فاداری بمن سپردی و عهد دوستی از من نستاندی » . وی پاسخ داد : « چنین است » کورش پرسید : « پس بازگوی که از من چه بدبی دیدی که اینک برای سومهین بار بدشمنی بامن کمر بسته ای » وی جواب داد : « هیچ ! ». شاهزاده گفت « پس اعتراف هیکنی که همواره بمن بدخواهی هموده ای ؟ » پاسخ داد : « چاره ای جز اعتراف ندارم » ، کورش باز پرسید : « آیا بیمان میبیندی که از این پس دشمن برادرم و دست و فادار من باشی ». وی جواب داد : « ای کورش ! حتی اگر بتوانم چنان پاشم که عیگوئی ، پس از اینهمه گناه که کرده ام ، بمن اطمینان تخواهی داشت . « آنگاه کورش زوبه مهان کرد و گفت : « در قتار این مرد چنان بود و سختیش چنین است . تو کلثار خوس ام بخواهم نخستین کسی از رای زنان باشی ، که در این باره داوری میکند ». کلثار خوس گفت : « رای من آنست که این مرد را زود قابود باید کرد تا پیش از این مار در آستین نداشته باشیم ، و وی تیز بیاد افراد که دارش برسد ، مهان با کلثاد خوس

۴۵ - گز نهن از آرتیس ، خدای بانوی بونانی ، غام و پر که در دین ایرانی برای با آنها نباشد .

همدان استان شدند وی رای به مرگ اهور ویندت دادند.

سپس کورش بفرمود تا همه بر خیزند، و کمر بند سردار گناهکار را به نشانه محکومیتش بگیرند، و همه، حتی خوشاندان اهور ویندت، چنان کردند. آنگاه تنی چندان از گماردگان آمدند و وی را بیرون بر دند. مزدوران و فرماندهان پیشین اهور ویندت چون اورا دیدند، با آنکه میدانستند بسوی مرگ میروند، آن بزرگ زاده را کرتش کردند و ارقه پتی (ارتهدید)، وفادارترین دوست کورش، اورا به چادر خود برد. از آن روز دیگر نه کس اورا دید و نه از سرنشی خبری شنید.^{۴۶}

**اردشیر و
کارسازی جنک**
در بهار ۳۰۴ پ.م. ایرانیان از اندیشه و نقشه کورش جهانجوی آگاهی یافتهند و بجنب و چون افتادند. گروهی که دیر باز فرمانروائی داشتند، تمیخواستند که کورش جوان و نیرومند و کاردان جای نشین اردشیر تن آسان وزن باشه گردد، فیراکه وی مردمداری و شاستگی را شرط اصلی فرمانفرمایی داشتن میداشت، و یم آن میرفت که همه سود جویان و خودخواهانی که نفع خود را در سیه روزی مردم میجستند، بدست وی از پای درآفتدند. دستهای هم بر اورشک میبرند، با از آغاز هواداری اردشیر را کرده بودند و اینک از گین جوئی کورش میترسیدند.^{۴۷}

بزرگترین و سرشناسترین فرمانده ایران در آن روز، یعنی چیسه هرنم، هم از دیگر باکورش دشمن بود، و خاقان او نیز آن شاهزاده را ناخوش داشتند، گروه دیگری که میخواستند ایران دوباره به آبادی و نیرومندی روزگار کورش و داریوش بزرگ رسد، و میدانستند که کورش مردمکار است و، هالندهمه پادشاهان خوب و بزرگ ایران، از هنرهای مردمداری و سازمان دادن کشور و پیدید آوردن نظم یا خوددار است، و درین وی از قانون و آئین های تیکوی گذشتگان کوشای، پشتیبان او شده

46 - Xenophon, Anabasis, I, 6, 1-11.

47 - شهبازی داشکو کشی کورش جوان، خرد و کوشش، دفتر ۲ سال دوم ص ۳۳۶.

بودند و کم کم از هر سوی بدو پیوستند، و با درایران ماندند و چشم برآه پیروزی او نشستند^{۴۸}. هادرش پرورشیانی ازوی هواداری میکرد، لیکن در پسر خود اراده دشیر چندان نفوذی نمیتوانست داشت زیرا که چیز فرنه و خواهر ن استاقیرا - که در آین هنگام از پر توهہ بانی های اراده دشیر بسیار بهره مند بود - هوای شاهبانوی سالخود را میپائیدند، و حتی از نکوهش وی خود داری نمیکردند^{۴۹}. دستهای از مردم هم بهر دو هماورد نزدیک شده، هر دورا پیمان وفاداری و پشتیبانی میدادند، لیکن بر آن بودند که بتشیتنند تا بینند گدامیک پیروز هیشود، وهم اورا هواداری گنتند. گمان میرود ابر کماس فرماندار سوریه از این گروه بوده باشد، زیرا با آنکه نمیتوانست راه اورا در دروازه های سوریه و هنگام گذشتن از رود فرات سد کند، چنان تکرر، و با آنکه چندروز پیش از کورش به سوی از هنگام نبرد به اراده دشیر پیوست و بهانه آورد که نتواقسه است تندتر از آن لشکر بتازد^{۵۰}.

اردشیر چون از کاوهای کورش آگاهی یافت چیز فر تدرابه سپاهیان اراده دشیر فراز آوردن سپاه بر گماشت و اورا سپهسالار ایران کرد. آنگاه فرستاد گاتی نزد همه فرمانداران استانهای از این انشهر که زیر فرماش آمده بودند، گیسل داشت و بفرمود تاهر کس سپاه خود را برداشته بعثت گمنانه (همدان) آید، تا از آنجا به جنگ کورش روئند^{۵۱} لیکن شاهزاده جهانجوی باشتایی خیره کننده به سویه و مرز بابل رسید، و از فرمانداران خراسان، سیستان، هرو، خوارزم و بلخ و هند شمالی، هیچ کدام نتوانست لشکری به باری

48 - Plutarchus, Artaxerxes, 6.

49 - idid., 7.

50 - Tarn, op. cit., P. Cf. Xenophon, Anabasis, I, 7, 12.

51 - Diodorus, XIV, 22, 1; Xenophon, Anabasis, I, 1, 4; 8, 11 ff.

اردشیر پرسته زیرا که راه دور و دشوار بود و زمان اندک و تند گزد^{۵۲}. هنگامیکه اگست August (یکم تابستان) ۳۰۱ پ.م فرا رسید، اردشیر دیگر در تک نکرد تاکی از ایران خاوری به بازیش آید، و با چیز فرنه، ارباک (به یونانی ارباکس Arbaces فرماندار ماد، و گنوبرو (به یونانی گبر و اس Gobryas استاندار بابل، سپاه گرانی گردآورد، از بابل به سوی شمال روان گشت^{۵۳}. این این کماں راهم از مردان دور نگ و دودل داشته اند^{۵۴}. سپاه اردشیر، مردان جنگی پر دل بودند، لیکن آموزشی جنگی نداشتند، با تیر و کمان و قیزه به جنگ یونانیان سنگین زره فراخ سپر هیرفتند، ولی شمشیوشان گوتاه بود و بدرد بریندن بیشتر می خورد تا بر سر دشمن زدن و گروه زیادی از آنان بی سپر و میدان می فتد آن اینم که سپری داشتند چون سپر شان از تر کعبایی بیدباقته شده بود، و نیزه هایشان گوتاه قرار نیزه های یونانیان بود، در برابر این دشمنان قمیتوانستند استاد^{۵۵}.

کورش از این عیب های سپاه ایران آگاه بود، و برای همین سپاه کورش هم مردان یونانی را با خود به جنگ می برد، ولیکن بر آن بود که پس از پیروزی، همه یونانیان را بیهندان گشیان دارد و تهدید که در ایران بمانند^{۵۶}، و خود سپاه ایران را رو شهای توین جنگی بیاموزد

52 - Diodorus, XIV, 22, 2.

53 - Xenophon, Anabasis, I, 6, 1 ff; Plutarchus, Artaxerxes, 7.

54 - Sir W. W. Tarn, in CAH, VI, p. 8.

55 - درباره سپاه ایران و یونان ن. ک. به:

C Hignett, Xerxes' Invasion of Greece, Oxford(1963), 40 ff.

و در مورد سپاه اردشیر در کوفا کسا رجوع شود به: Diodorus, XIV, 23, 3

56 - بوبزه ن. ک. به: Xenophon, Anabasis, I, 4, 13

در آنجا گز قفن می گوید که کورش با سریان ایش پیمان کرد که چون به بابل رسد، پادشاهان دهد و همه خوجهای سریان تبازن کشان بیونان را پیر دارد.

و جنگ افزارهای استوار و بسندۀ دهد تا در پر ابر هر دشمنی ایستادگی بتواند کرد .
 ۱۰۶۰۰ تن از مردان کوچک بیادگان سنگین زده فراخ سپر (هوب لیت Hoplite) بودند . هر بیاده کلاه خود بر نجی داشت که همه سروگردن را بجز چشم ان و دهان میپوشاند ، و دارای پرگهای بر قبیل برای پوشیدن سینه و پهلوها ، و دان ، و ساق خود بود . سپر وی بسیار فراخ و سنگین بود که با نسمهای به بازوی چپ آویخته میشد ، و بیاده جنگی چون بادشمن رو برومیشد با آن سپر چنان بر سر و تن او میزد که هماورد از پایی در میاقتاد آنگاه وی باقیزه بلندش ، که به ۲۴۰ سانتیمتر هیر سید ، پیکر دشمن را سوراخ میکرد ، و با یاشمشیر کوچک و راست آهنینی که داشت ، تشن راهی شکافت . این بیادگان در گروههای ۸ ردهای به جنگ میرفتند ، یعنی اگر سپهبدی ۴۰۰۰ تن از این جنگکاران را تسبیح فرمان داشت ، میخواست آنان را در میمنه جای دهد ، هر رده در میمنه بر میکشد ، یکی پشت سر دیگری و در هر یک ، ۵۰۰ تن را جای میداد . هر یک از این جنگکاران با سپر خوش ، پهلوی چپ خود و طرف راست هم زم تردیک خود را ، میپوشاند ، و این بدان معنی بود که اگر این بیادگان همگروه ، و بی آنکه از هم سواشوند ، بود دشمن میتاختند ، از هیچ سویی برایشان حمله نمیتوانستی کرد ، مگر از پهلوی راست ، یعنی از آن پری که نخستین مردان هر رده ایستاده بودند ، و نیمة راست پیکر شان از پوشش سپر بی بهره بود ، وعا ازیست سر . اگر رده بندی این بیادگان بهم میخورد ، چون هر جنگجویی میباشد چهار پر خود را به پاید ، دشمن میتوانست در میان آنان رخنه کند و کارشان را زار سازد . از همین روی این بیادگان هر چهرا که مایه بهم خوردن رده هایشان میشد ، مانند حمله سواران و نیز اندازان یا گردوتهای داس دار و زمین پست و بلندی دار ، ناخوش میداشتند . اما اگر رده بندی این بیادگان سنگین زده فراخ سپر بهم نمیخورد ، دشمن نمیتوانست بر آنان دست پابد ، و پس از جنگ شمار کشتنگان سیاه پیروز بسیار اندک میشود .

گذشته از این ۱۶۰۰ تن، کورش ۲۵۰۰ بیاده، از گروه ژوپین داران سبک سپر (پیلتست Petast)، و یاجنگاوران سبک اسلحه، هم داشت. و نیروی سواره اش نیز به ۳۰۰۰ تن هم رسید^{۵۸}. ژوپین داران سبک سپر هیچگاه رزه نمیپوشیدند، لیکن بسیار چالاک و سبک خیز بودند، و دونیزه با خود همیشدند، یکی برای پرتاب گردند، و دیگری برای شکافتن یکر دشمنان، و کار آنان آن بود که تگدار نسبه دشمن از بیشتر سر، و ما از بیلوها، بر پیادگان سنگین ذره فراخ سپر بتازند^{۵۹}.

باشد داشت که در آن هنگام سواران ندزین داشتند و رکاب، تنها یا ک تکه فرش پایا را چه بر روی ستور میفکردند، و برای سوارشدن، بر قشت اسب می جهیدند، هر سواری یک یادو نیزه داشت، و تیغ کوچک پارسی نیز نکمر همیست، لیکن با سپر بمیدان نمیرفت. گروهی از سواران کلاه خود را بر گدهای فلزی برای پوشیدن تن هم داشتند^{۶۰}، این گونه جنگاوران را از این پس «سواران زره پوش» میخوانیم.

همچنین باید یاد آورد شویم که فعل اسب هنوز ساخته نشده بود، بنابراین حمله و تاخت و تاز سواران بسیار دشوار میبود، و شاستگی و کار آموختی فراوان میخواست^{۶۱}.

با اینهمه سواران ایرانی در تندی و تیزی و رام گردن ستوران ناماور بودند، و از دشیر برای جنگ با یوتایان بهترین سواران آن روزگار را فراهم آورده بود. بوبیزه

58 - Diodorus, XIV, 19, 6.

اما در روز نبرد تنها ۲۶۰۰ تن از آنها در میدان بودند.

59 - Parker, Greek Mercenary Soldiers, PP. 17 ff, 79 ff.

۶۰ - یادآوری این نکته بسیار مهم مینماید که زره حلقوی در روزگار هخامنشیان وجود نداشت، در سده دو، میلادی، پارتیان و خویشاوندانشان سرمانیان Sarmatians (ایرانیان روسیه جنوبی) زره پوشیدن را رواج دادند. در مورد «سواران زره پوش» ن.ک.

به: Xenophon, I, 8, 8-9.

۶۱ - شهبازی، همان مقاله، ص ۲۲۹.

هزار تن نگهبانان وی، از آزموده ترین و دلاورترین سواران جهان شمرده میشدند. جیس فرنه هم کوشید که همه این جنگکاران را برای نیزه آزموده کند، و بگروزیادی از آنان زره داد، و همچنین گوشید که پیادگان ایرانی را باورزن جنگی، برای رزم آزمائی بایونایان آماده کند. لیکن ۱۰۰۰ تن سواری که نگهبان کورش بودند، بی گمان هنرمندانه و پر دل ترین سواران جهان آن روز بشمار میرفتد، و از آنها گذشته همه آفان کلاه خود، و پر گدهای بر تجین برای پوشیدن تن خود و مستور انسان داشتند، و سوای نیزه سواران، مشغیر بیوتایان پیاده تیز با خود میبردند تا حمله و حمله متفاصل در نهادند.^{۶۲}

شماره سپاهیان ایرانی کورش را گزینن ۱۰۰۰ تن تخمین زده است^{۶۳} و دیبورس ۷۰۰۰ تن نوشته است^{۶۴}، لیکن دوهماورد چون همراهن ایرانی آن شاهزاده در روز جنگ، ذیر فرمان یک سپهبد بودند، و یک پهلوی سپاه کورش را درست میکردند، شماره آنان از هزاران بوقایی – که مهمترین کار جنگ بدبیشان سپرده شده بود و همه امید کورش بدانان بود – افزوقتر نمیتوانست باشد. از این دو بکمان ما، کورش بیش از ۱۰۰۰۰ تن پیاده این ایقی با خود داشته است، یعنی بی رویهم نزدیک ۴۳۰۰۰ جنگکار ایرانی و بیوتایان با خود داشته است^{۶۵}. شماره سپاهیان اردشیر را گزینن ۹۰۰۰ تن نوشته است^{۶۶} و کتریاس^{۶۷} دیبورس^{۶۸} ۴۰۰۰۰۰، لیکن اینها همه

۶۲ - Xenophon *Anabasis*, I, 8: 6-7, 22, 25.

۶۳ - ibid . , I, 7: 10-14.

۶۴ - Diodorus, XIV, 19: 7.

۶۵ - شوبازی همان مقاله، همانجا.

۶۶ - Xenophon, *Anabasis*, I, 8: 3 ff.

۶۷ - Cf. Plutarchus, *Artaxerxes*, 16.

۶۸ - Diodorus, XIV, 19: 9, 22, 5f.

یاوه و گزافه مینماید، و نارن Tarn تاریخ نویس نامی انگلیسی سپاه اردشیر را به ۳۰،۰۰۰ تن تخمین زده است^{۶۹} و مالازین رای پیروی و پشتیبانی میکنیم، زیرا که اردشیر تنها سه قلعه از سپاهان ایران را به مراد داشت، و سپاه خود را تنها از عاده بابل و پارس و مصر فراهم آورده بود. از آن گذشته آنچه که در روی جنگ رخ داد نشان میدهد که درازی رده های اردشیر، چندان از رده های کورش ییشتند بوده است و این بدان معنی میباشد که شماره لشکریان اردشیر قبلاً اندکی از جنگکاران کورش افزون نتوان بوده است. از این ۳۰،۰۰۰ تن دست کم بیک سوم سواران زره پوش بودند و دیگران پیادگان چویین سپر بایی سپر.^{۷۰}

@RastarLib

۶۹ – Tarn, Op. cit., p. 7.

۷۰ – شهبازی، همان، همانجا.

لری از این افراد که در آن راه می‌گردیدند، بسیاری از آنها نجات یافته و بقای خود را در آن راه حفظ کردند. اما این اتفاقات را که در آن راه اتفاق افتاده بودند، از این دلایلی بود که این افراد از آن راه پنهان شدند و از آن راه دور می‌گردیدند.

فصل نهم

نبرد کوناکا (هفتم سپتامبر ۴۰۱ ق.م.)

@RastarLib

پیش از این افراد گورش بدروازه فرنگی پائین «دروازه بابل» سخن گفته ایم، چون وی جای پای سواران اردشیر را دید، گمان بود که دیگر روز اردشیر بجنگ وی خواهد آمد، بنابر این برای از دست ندادن فرجحت هم در دل شب، سپاهیان ایرانی و یونانیش را ساندید، و آماده جنگشان ساخت. کل مارخوس راسپهسا لار پهلوی راست و جنگ او وان یونانی کرد و آریو را سپهسا لار پهلوی چب و ایرانیان بیاده، من هم سپهبدی داشت و پهلوی چپ یونانیان را فرمان میداد. خود گورش و جای بازان ۶۰۰ گانه اش در قلب جای گرفتند.^۱ با مدد روز دیگر گروهی از سپاهیان اردشیر ازوی گریخته، بین نهاد کوش آمدند و او را از کار سازی های اردشیر و چیز فرنجه آگاهی دادند.^۲

کورش سپهبدان یونانیش را تجمیع کرد و با آنان درباره اینکه چگونه باید جنگید، رای زد، و هنر جنگی ایشان را استود، و بیشان آموخت که چگونه در بر این مردان اردشیر درایستند، و افزود که شما مردانی هستید از آزادی برخوردار، بنمایید

1 – Xenophon, *Anabasis*, I: 8, 3 ff; Diodorus, XIV: 19; 9; 22: 5f.

2 – Xenophon, *Anabasis*, I, 6:2.

که ارزش آزادی را میدانید. آنگاه نویدستان داد که پس از پیروزی آنان را باداش و خلعت فراوان خواهد داد. گئولیتس Caulites، از مردان ساموس Samos، که از دوستان کورش بشمار میرفت چنین گفت: «ای کورش! برخی بر آند که ایشک چون بر جانت یعنیگی، و سر نوشت جنگ روشن نیست، نویدهای بزرگ و دلخوش گن میدهی، اما اگر روزی بخت بر تو خنثی بود و بکامت دساند، پیمانهای خود را فراموش میکنی، و گروهی گویند که حتی اگر آن نویدهای شیرین را بادهم بیاوری، تو انان را آنچه آنها دانخواهی داشت.» کورش پاسخ داد: «آزاد هر دان! ایرانشهر پسند من از سوی نیروز تاجائی میرسد که کسی از گرما نمی‌تواند کرد، و از سوی شمال تامرزی گسترنی می‌باید که کسی از سرمهزندگان نماید. همه سرزمینهایی که میان این دو سامان اقتصاده، زیر فرمان یاران برادرم می‌باشد، و بازی اگر جنگ را بر دیم، دوستان ما فرماداران آن سرزمینها خواهند گشت. بنابراین قسم از آن نیست که اگر پیروزی بچنگ مخالفاد، استانهای بدست آمده چندان نباشد که بهمه یاراهم برسد بلکه بیم دارم چندان یابم که بهمه بدهم، و باز هم بعائد و دوستی نیابم که فرمایروانی بخشم، هر گاه روز کامیابی را بیشم دیدم، گذشته از آنچه گفتم، بهر کدام از شما چنبری از گلهای زوین پاداش خواهم داد³.» یونانیان از شنیدن این پاسخ باشکوه⁴ سرآپای شادی و دلگرمی شدند، و چند تن از آنان از کورش در خواستها کردند که پس از پیروزی ایشان را این گوشه پاداش دهد و آنگوشه خلعت بخشد.

شاهزاده همه را خرسند و امیدوار گرد، گلزار خوس ازوی پرسید: «ای کورش! آیا بر آنی که از شیر خواهد جنگید؟» کورش پاسخ داد: «بلی! بهیزدان سوگند که

3 – ibid., I, 7, 3–8.

4 – «Cyrus' magnificent answer...», see: T. R. Glover, From Priicles to Philip, London (1917), p. 246.

اگر وی از پشت داریوش باشد وزاده پروشیانی، و برادر من، بدون جنگ این سو زمین را توانیم گرفت^۵، کلثار خوس و دیگران ازوی در خواستند که در روز بود در میان سپاه بعاقده و به نخستین رده نیاید، هبادا اورا بزرگند و بکشند، کورش پاسخ داد: «چه میگوئید؟ میخواهید من - که میر و م این شاهنشاهی را بستام - در خور فرمائید و آن نباشم؟ آنگاه هر کس را به جایگاهش فرستاد^۶.

کورش از جانی که لشکرش را سان دیده بود، یک روز دیگر راه برید و ۳ فرنسخ را در پوردید، و همه روز به «حال آماده باش جنگی» پیش میرفت زیرا میپنداشت که روز قبرد پایه ادش فرا رسیده است. گزنهن میگوید که لشکر بهنگام نیمر و ز به خندقی زوف که هشت متر و نیم پهناور پنج متر و نیم ژرف^۷ و ۱۲ فرنسخ درازا داشت رسید، و میافزاید که این خندق از کناره رود فرات آغاز میشود به «سد مادی» میرسید وارد شیر آنرا برای جلوگیری از پیشوای کورش کنده بود. چنان میتفاهمد، که روی آنرا با خندق پاروئی که «سد مادی» مشهور بود، اشتباه کرده است، آن سد مادی را بحث نص برای بازداشت هادها از حمله به بابل ساخته بود، و آن دیواری بلند و سبک استوار بود در مرز شه الی بابل زمین، میان دورود دجله و فرات، در مرکز عراق اهر و ذوقی، که از شهر ایس Opis در کنار دجله آغاز میشود به شهربه سیپ پار Sippar داشت و میشد بهنگام جنگ آنها را شکست تا بدمست دشمن نیافتنند.^۸ خندقی که گزنهن از آن سخن میراند، بکی از همان گودیها بوده است، و آن در کناره رود فرات

5 – Xenophon, *Anabasis*, I, 7,8 10.

6 – Plutarchus, *Artaxerxes*, 8.

7 – Xenophon, *Anabasis*, I, 7:14.

8 – R. D. Barnett, «Xenophon and the Median Wall», JHS, LXXXIII, 2ff.

۹ – شایور شهبانوی، کورش بزرگ، شیراز (۱۳۴۹)، ص ۲۸۱.

یک گذری به پهناى هفت متر داشت که لشکر با هستکی از آن گذشت.^{۱۰} بی آنکه بیان اوردشیں هیچ کوششی برای شکستن دشمن بهنگام گذشتن از آن تکه بنها بیند.

در این روز بکورش آگاهی دادند کهاردشیر با سواران و پیادگان خود به سوی بابل پس می‌نشینند، و خندق و بارود را رها کرد، و برای جنگ آماده نبست. کورش و دیگر سردارانش پقداشتند کهاردشیر بدین زودیها بجنگ نخواهد آمد، بنابراین در روز دوم و سوم حالت «آماده باش» جنگکی را رها کرده، سرخوش و بی گمان پیش رفتند، و تزدیک لافرستخ راه پیمودند، خود کورش برگردونه نشته بود و بارانش جنگ افزارهای گرانشان را بر گردونه های بارکش هشته بودند. تنها گروهی از جنگکاران در رده قختانین سپاه به حالت آماده باش جنگکی راه پیمودند. در سومین روز راه پیمائی، تزدیکهای ساعت ۱۰ بامدادیکی از تختین روزهای سپتامبر سال ۳۰۱ پ.م.، هنگامیکه سپاه داشت به جایی که کورش می‌خواست پیاساید، تزدیک هیشد فاگهان پیش گتو، یکی از باران کورش در دید، خودش و اسبش را سر ثابای خوی گرفته بود، و بربان پارسی و یونانی فریاد برآورد کهاردشیر پاسپاه گراش بحال آماده باش جنگکی بسوی مامیتا زند. یونانیان پتداشتند که هم اکنون اوردشیں پدیده می‌آید و برایشان خواهد تاخت، و قرسیدند، و هممه وغوغای را فتاد و سر باران گیج ویمیانک، این برو آن بر دوین گرفتند. اما کورش بی درنگ از گردونه بزیر جهید، و زده پوشید، و بر ستوش پساک پرید و مرداقش را آوازداد که هر کدام جنگک افزارهایش را بر گیرد و به رده خود برود. همه چنان کردند آنگاه کورش سپاهش را در سوی راست و دو فرات برای جنگک بیاراست.^{۱۱}

10 – Xenophon, *Anabasis*, I, 7:15.

11 – ibid., I, 7: 17–20; Diodorus, XIV, 22, 3–6.

آوردگاه
کوناک

دراین جایود که کورش وارد شیر جنگیدند و جان شاهزاده
جهانجوی بر پادوفت . این آوردگاه را با تو خوش
کوناکسا Cunaxa خوانده است ، و گفته که در آن ۵۰۰

استادی (= ۵۷ میلی یا تقریباً ۱۸ فرسنگی شمال بابل^{۱۲}) بود . کزلفن نام این
بین‌گاه را یاد نمی‌کند ، تنها از نوشتہ‌ای بروی آید که از آوردگاه تابابل ۰۶۳ استاد (= دروازه
فرسنگ = ۷۲ کیلومتر) بیشتر بود^{۱۳} . کوناکسا یونانی شده همان واژه است که
در پارسی و تازی کیسه‌گویند ، و آن نیاپشگاه یهودیان باشد^{۱۴} . تا سال ۱۹۶۳ بیشتر
دانشمندان ، آن آوردگاه را در جائی میدانستند که امروز تل عقر کوئیه
Tell Aqar Kunesseh نامیده می‌شود ، و آن در کنار رود فرات و در ۵۰۰ استادی
۱۸ فرسنگی خرابه‌های بابل است^{۱۵} . اما جون این سامان درسوی چپ رود فرات
جای داشته (باید دانست که رود فرات در روزگار باستان همیشه از الاء انبصار کنونی
می‌گذشت به بستری می‌افتد که در خاور بستر کنونی فرات می‌باشد ، و از میان شهر
بابل می‌گذشت) ، و جنگ کوناکسا در سوی راست فرات رخ داد^{۱۶} ، بارنت Barnett
دانشمند نام‌آور انگلیسی این رای را پذیرفت . وی نشان داده که میدان جنگ
قردیک جائی بوده است که امروز ال نسیفیت Nasiffiyat - Al خوانده می‌شود و در

12 – Plutarchus, Artoxerxes, 8.

۱۳ – زیرا که کورش این فاصله را در روز دو آوردید ، و وی بطور عجیب روزی

Barnett, op. cit. p. 12f.

۱۴ – فرسنگ پیش میرفت پسنجید با :

W. W. Tarn, «Persia, From Xerxes to Alexander,» CAH, VI,
7; Barnett, op. cit. , p. 16.

15 – Barnett, loc. cit. ; Tarn, loc. cit.

16 – Xenophon, Anabasis, I, 8: 4. 14.

۵۰ میلی (۱۳ فرنگی با ۱۳۹۰ استادی) شمال بابل جای دارد. این دعکنده تا سال ۱۸۶۱ میلادی نیسه سفیت *Neise Safyat* نامداشته است و بازدت برآست که این نام بازهاقدۀ دروازه [کو] نیسه - سفیت [ib] *neise - Safyt* [Ku] میباشد، و این هماقت که بگوش یلو قار خوس و یاسن چشمۀ او (دین *Dinon* و یاکنزماس) رسمیه است و کوتاکا گفته^{۱۷}. عاری این استاد را بخردانه قرین پیشنهادی میدانیم که تاکنون در باره آورده‌گاه کوتاکا کردند، و از این وقایع، دو پذیرفتن آن در نگ روانی داریم^{۱۸}.

آرایش سپاه
کورش

کورش در کوفاکا (کو نیسه - سفیت) سیاهش را برای پدیده کوئه چنگک بیار است^{۱۹}. خود بامه عنان جای بازارش - که سواران زره پوش تیغ دار و نیزه و زیبود در اسپان بیگنان دارداشتند - در قلب سپاه بایستاد^{۲۰} (چنانکه شیوه همه پادشاهان ایران بود) (شماره ۶)، و پیادگان ایرانی را به قدر مانده‌ی آریه، سپهبد ایرانیان، در پهلوی چپ سپاه جای داد^{۲۱} (شماره ۷)، و هر ای آنکه سواران اردشیر از پهلویه این پیادگان حمله نکنند، ۱۰۰۰ تن از سواران چالاک خود را فرمود تا در پهلوی چپ آفان بایستند^{۲۲} (شماره ۸)، کورش همه مزدوران جنگی یونانی را، به سیه‌الاری کلّیار خوس،

۱۷ - Barnett, op. cit, 5, 16-17.

۱۸ - شهبازی، دلخیز گشی کورش جوان، خرد و کوشش، دوره دوم، شماره ۲۰ ص ۳۴۲.

۱۹ - Diodorus, XIV, 22:5; 24:1; Xenophon, Anabasis, I, 8, 5; 9:31; 10:1.

20 - Xenophon, Anabasis, I, 8:8.

21 - ibid., I, 8:5, 9:31, 10:1; Diodorus, XIV, 22:5; 24:1.

22 - Diodorus, XIV, 22:5.

(در هشت رده ، یکی و شت سردیگری) در پهلوی چپ سپاه خود جای داد^{۲۳} . هنن و پر کسنوس هم سپهبدی داشتند . هنن با سر بازارانش تزدیث کورش ایستاده بود^{۲۴} (شماره ۵) ، می ازوی پر کسنوس و جنگاورانش جای داشتند^{۲۵} (شماره ۳) ، و سپس کلثاد خوس ولا سمعونیان^{۲۶} (شماره ۳) . کورش برای پاسداری این پیادگان یونانی از حمله تیر اندازان و سواران ایرانی ، کمانداران کرتی خود را در سوی چپ کلثاد خوس فرستاد^{۲۷} (شماره ۲) و میان اینان و رود فرات اپس تنیس آمغی پلیس می خورد و شید و می گذشت^{۲۸} . از این روی کسی تمیتوانست از پهلوی راست به جنگاوران کورش حمله برد . کورش زنانی را که یا سپاه همراه بودند ، و ستوران بادکش و بادوشه خود را در پشت سر پیادگان ایرانی جای داد ، و گروهی از جنگاوران یونانی را به نکبه ای آنها گماشت^{۲۹} (شماره ۹) ، در سپاه کورش چند گردونه جنگی هم بود^{۳۰} ، لیکن در میدان کار زاد سخنی از آن نمی شنیم^{۳۱} . رده های کورش بسیار دراز بود ، و اگر

23 - Xenophon, Anabasis, I, 8, 4, 21 etc. ; Diodorus, loc. cit.

24 - Xenophon, Anabasis, I, 8, 4.

25 - ibid. گرفتن در هنگ پر کسنوس بود .

26 - ibid. یعنی در جبهه راست سپاه یونانی کورش .

27 - ibid., I, 8, 5; Diodorus, XIV , 22, 5.

28 - Xenophon, Anabasis I, 8, 5, 10, 7, Diodorus , loc . cit .

29 - Xenophon , Anabasis, I, 8, 4; 8, 14; Diodorus, loc. cit.

30 - Xenophon Annabasis, I, 10, 2-3

31 - ibid . , I, 7, 11.

۳۲ - نهیازی ، همان مقاله ، ص ۲۴۲ .

انکاریم که هر پیاده تود ساتبیمتر از میدان کارزار را فراموشید و هر سوار ۱۸۰ ساتبیمتر، میبینیم که درازای هر رده سپاه کورش تزدیک به ۳۱۶۰ همیر میزده است و در میابیم که راهنمائی و فرماغنه‌ی آن سپاه گران چه کاردشواری میبوده^{۲۲}.

آرایش سپاه
اردشیر

نیم روز آمد ولی سپاه اردشیر نرسید، کورش چشم برآه، در میدان بماند. چندی پس از آن از دور گرد و خاک فو اوان بر هوابلندند، و ازهیان گرد درخشش خودهای برنجین چشم را خیره کرد^{۲۳}. سرانجام اردشیر به جنگ آمده بود و روز سرنوشت فرا رسیده. در سپاه اردشیر دست کم ۱۰,۰۰۰ سوار نیزهور زره یوش بودند، هزار تن از آنان که جا بازان و پاساوان اردشیر بشمار میرفتند، نیز فرمان ارته گرسیس Artagerses سردار کادوسیان^{۲۴} بودند، و چیز قرنه ۷۵۰ عقده دیگر را فرمان میداد^{۲۵}. از رده بتی اردشیر چندان چیزی ننوشته اند. این اندازه روشن است که دی همه این ۷۰۰۰ سوار چالاک راهنمای باگروهی بیاندۀ نیزهور سیر دارد رقلب لشکر خودجای داد و خود در میانشان پایستاد^{۲۶}. در پشت سراد، سربازی درفش شاهنشاهی خاموشی را میبرد

۲۲ - یعنی ۱۲۹۰۰ بوقافی کورش در ۸ روزه ۱۶۱۲ سربازی، هر روزه بعده راهی ۱۴۵۰ متر؛ ۶۰۰ سوار زره پوش در هشت رده، هر رده دارای ۷۵ سوار و ۵۰ متر راه، ۱۲۵۰ متر و دارای ۱۱۲۵ متر سرباز؛ دو گروه سوار در هر دو سوی سپاه، هر گروه در هشت رده ۱۲۵ سربازی، و هر رده به راهی ۲۲۵ متر؛ بنابراین متر ۲۱۶۰ = $225 + 1450 + 235 + 1125 + 225 = 2160$

34 - Xenophon, Anabasis, I, 8, 8

35 - ibid., I, 8: 24; Plutarchus, Artaxerxes, 10.

36 - Diodorus, XIV, 28: 8; Cf. Tarn, op. cit., p. 8.

کر نهن (Anabasis, I, 8: 9) باشتباه شنید که چیزه قرنه در حیله جیب میباشد.

37 - Diodorus, XIV, 22: 7; Plutarchus, loc. cit.

Xenophon, Anabasis, I, 8: 12-13, 22-23.

و آن شاهین زرین گشاده بالی بود گه بر فراز نیزه بلندی بر افراشته بودند، و از همه جا آورده کا هش میتوانستی دید.^{۳۸} اردشیر مصریان و ایرانیان سپردار زرمیوش را در دو سوی چپ و راست خود جای داد و برای نگهبانی آنان باز هاندۀ سواران را به دو پهلوی چپ و راست سپاهش فرستاد.^{۳۹} وی چندین گردونه داش دار چنگی هم داشت که در پیش رده های چپ سپاه خود، رو بروی چنگاواران بوقایی کورش، و اداشته بودنها خست با این گردونه ها رده های یونانیان را بشکافد، و سپس با سواران خود بر سر آنان تازد. در زیر این گردونه ها و در کنار محور های چرخهایشان، تیغه های بلند و پر لده ای نشانده بودند تا چون بکسی بر خورد، پاره بیاره اش کند.^{۴۰}

@RastanLib

بادی سپاهیان اردشیر خاموش، منعلم و با «گامهای یکنواخت نظامی»^{۴۱} بیش آمدند و در برابر کورش، در سوی راست رود نقشه نبرد فرات آرایش چنگی پستند. کورش که از پیش اپیش میدانست اردشیر بنابر آئین سپهسالاران ایران در قلب سپاه خواهد ایستاد.^{۴۲} لشکر خود را چنان آراست که اردشیر را گرفتار آورد و با سرمه قیست گند. زیرا که وی خوب آگاه بود که تا آن روز تنها اندکی از مردان رزم جوی ایرانشهر فراخ بگرد اردشیر فراز آمده بودند، و اگر وی شکست می خورد دو بعد میرفت، میتوانست لشکر های بزرگتر گرد آورد، و باز آید و دوباره بجنگد و بر شاهزاده روشن بود که تنها با گرفتار آوردن و یا کشتن اردشیر، وی بتاج و تخت دست می تواند یافتد. از این روی کورش تنها ۶۰۰ تن سوار سنگین ذره دلاور خود را در قلب جای داد، ولی پهلوهای راست و چپ خود

38 - Cf. Xenophon, Anabasis, I, 10: 12.

39 - Diodorus, loc. cit., Xenophon, Anabasis' I, 8, 9.

40-Xenophon , Anabasis, I, 8 + 10 ff,

41-ibid., I, 8: 11, 14; cf . Plutarchus, Artaxerxes , 9 .

42-Xenophon, Anabasis, I, 8 : 12 -13.

را چنان آراست که قلب سپاه اردشیر، رو بروی گروهی از پادگان آریو، و همه سواران قلب، و نیمی از سپاهیان یونانی می‌افتداد. از این روی قلب سپاه اردشیر فاچار بود بادو گروه پیادگان ایرانی و یونانی کورش بجنگد، و چون شاهزاده پیروزی یونانیان سنگین زده فراغ سپر را بر پیادگان و سواران ایرانی اردشیر حتمی میداشت، امیدوار بود که کلثار خوس هماور داف ایرانی رو برویش را درهم بکوبد و سپس به چالاکی پهلوی سپاه خود را چرخانده باردشیر حمله برد. اگر کلثار خوس چنان می‌کرد، کورش و ابرانیانش هیقاو استند از سوی دیگر بر اردشیر نازند و در میانش گرفته، کاری کنند که نابود شود. اگر قلب سپاه اردشیر شکسته می‌شد و با اردشیر از پای در می‌آمد، اگر هم دو پهلوی سپاه او پیروز شد بودند، خود را می‌اختند و یامی گریختند و یا بکورش می‌بیوستند. کورش سوار بر پیک دریش رده‌های لشکر ش اسب تاختن گرفت. بهمه جاسر کشی کرد، هر کسی را دستوری داد، و چون به کلثار خوس رسید آواز بر آورد^{۴۲} - چنانکه آوازش بگوش، کز نفن، که در هنک پر کستوس بود^{۴۳} رسید - که «اردشیر در قلب سپاهش خواهد ایستاد، با جنگاورانت بدانجا حمله بر واورا بشکن»، زیرا اگر در آنجا پیروز شدیم، کارما کامیا با آنے با جام رسیده است^{۴۴} اما کلثار خوس خود سرو شسته بود، ترسید که اگر از رود فرات جدا بشود.

43-Plutarchus, loc. cit + Xenophon, Anabasis, I, 8, 12 f.

44- این موضوع از نوشتة کز نفن برمی‌آید: Anabasis, III, 1: 4-11.

45-Xenophon, Anabasis, I, 8, 12-13.

این سخن بسیار درست بود. اسکندر مقدونی همواره به قلب سپاه ایران می‌آخت و با کشتن دیاگر برآدن فرمانده سپاه ایرانی جنگکرد. امیری داد. اگر دستور کورش ایحام پذیر فنه بود، شکست اردشیر این اندازه آسان می‌گشت. ابتکه در تاریخ ایران باستان شادران پیرو تبا (ج ۲۰۱۵ م) آمده است که کورش کلثار خوس را گفت «باسپاهیان خود به قلب قشون، یعنی بجا تی که من ایستادم، بیا! بکلی نادرست است». کورش سردارش را گفت که به قلب سپاه اردشیر بتاخد: «نه! اینکه به قلب سپاه کورش بروید».

پهلوی راستش بخطر افتاد، و لخواست این خطر را پیتواز کرده، آنجنان که کورش فرموده بود، قلب سپاه اردشیر را در هم شکند^{۴۶} و چون نمیتوانست آشکارا دستور آن شاهزاده قیو و هنرمندرا خوارگیر دوپخاک اندازد، دست بدامن فریب زد و پاسخ داد که «بهوشم و آنچه که شاید و باید انجام خواهم داد». لیکن از ترس و خودسری فرمان کورش را بکار بست، و مایه شکست نقشه‌های آن شاهزاده ویرباد رفتن چنان هزیری شد.^{۴۷}

کورش از پیش‌روی بازگشت و برسکشی دده‌های دیگر رفت، گاهی مردان خود را می‌نگریست وزعانی جنگاوران اردشیر را، و بهوش بود که هر خطری داچارهای اندیشد.

در این هنگام گز نهن پیش دو و ده وارزی پرسید که آیا فرمانی دارد یا فاقه، کورش اورا فرمود هم درا بگوید که قربانیها را خدایان پذیر فته‌اند، و برای حمله فال‌ها عمه پیک آمده. آنگاه فزع‌های از میان سپاه شنود، و پرسید چه می‌گویند؟ گز نهن جواب داد سخنی را که ادایش نشانه حمله خواهد بود (اسم رعن برای حمله)، به مدیگر می‌گویند. کورش پرسید آن چه باشد؟ و پاسخ داد: «رئوس نگه‌دارنده، و پیر و زی»^{۴۸}. کورش گفت: «یک است، پذیر فتم، بهل که چنان باشد.» آنگاه بقلب سپاه رفت و آماده کارزار شد.^{۴۹}

سپاه اردشیر آهسته آهسته، و با آرایش جنگی پیش می‌آمد.
آغاز نبرد دو سه ساعتی بفروب آفتاب مانده بود.^{۵۰} هوا داشت رو بختکی میرفت، لیکن خون جنگاوران جوشش می‌گرفت.

46-Xenophon, Anabasis I, 8: 13; Plutarchus, Artaxerxes, 9-10.

47-G. Grote, History of Greece, V, 210 ff . ; J. B. Bury,

History of Greece, (191), P. 522; Xenophon, Anabasis, I, 8, 13.

48-Xenophon, Anabasis, I, 8 : 15-17.

49-ibid., I, 8:8.

همواردان با تیزی و تندی و با خشم و هراس بیکدیگر مینگرستند و سرپایی
بند نمی شدند^{۵۰}. گلزار خوس بسپاهیان دستور داد که چون ایرانیان به سه استادی
(۵۷۰ متری) رسیدند ، بادو آهسته بنسوی آفان بروند ، لیکن هنگامیکه به
تیرس همارودان رسیدند ، به قدمی بدوندتا هرچه زودتر از گزند تیرها میشان بر هند^{۵۱}.
چون لشکر اردشیر به سه استادی (۵۷۰ متری) لشکر کوشش تزدیبات شد ، یوقایان
خردوش جنگی بر آوردند ، و گروهی از آنان تیز معايشان را بر سپرها میشان کو قتند
تا دشمن را به راس اندازند ، و با شتاب از میدان تیر ایرانیان گذشتند . از گردوتهای
جنگی اردشیر هم کاری ساخته نشد ، چه پیادگان سنگین زره فراخ سپر ، رده های
خود را گشودند و دسته ای از گروههای را که میباشان رسیده بودند ، گرد گرفته ،
گردونه را نهادن و از پیش روز کرده و اسبان ، خسته و ترسان ، بهاین درود آن ورگریختند
اسبان دسته دیگری از گردوتهایم به میان ایرانیان رمیدند و مایه کشته شدن چند
تن از اینان گشتمند^{۵۲}.

حمله هوپلیت‌ها بیش از این شیوه حمله پیادگان سنگین زره فراخ سپر سخن
گفته ام ، و همچنین اشاره کرده ام که پیادگان رزم نا دیده و

50 - ibid., I, 8 : 18.

51 - ibid., cf. Diodorus, XIV, 23 , 1.

۲۹۰ (Marathon) میان این بارهای نخستین بار با ایرانیان در نبرد معادان

ق . م .) دو برو گشتهند . میلیتیادیس Militiades آنی ، جناب دستوری و مسر بازان خود
داد تا از گزند تیرهای کمانداران ایرانی بر هند . این شیوه ، پس از آن معمول همه
بونا یانی که با سپاه تیرانداز ایرانی دو برو گشتدند . گشت ، ن . لک به :

Herodotus, IV, 112 ff; G. Hignett, Xerxes, Invasion of Greece,
(Oxford) , P. 62.

52 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 - 20; Diodorus, XIV 23: 1 - 4.

سبک اسلحه، هر اقدازه هم دلیری مینمودند، بر آنان پیروز نمیتوانستندند.^{۵۳} در آورده‌گاه کوفاکا هم همان آنی بود و همان کاسه، تایوانایان به ایرانیان رسیدند، اینان پس نشستند، و بی آنکه در ایستاد و پای افشار قدر، جای تهی کردند^{۵۴} کلثادر. خوس خود سر و نافرمان^{۵۵}، بجای آنکه دستور کودش را به کار بسته، یا که راست و از گرد راه پر اردشیر بتازد، سر در دبال گرینز قدگان نهاد و تا یکفر سنگ دنبالشان کرد^{۵۶} و با این کار میمهوده تابخردانه، دست اردشیر و چیز فرنه را برای حمله به کورش که اینک از پشتیبانی بهترین چنگاواراش بی بهره مانده بود - بازگذاشت، و مایه فاکامی کار آن شاهزاده شوریده بخت گشت.

از سوی سپاه اردشیر، تختست سواران گروه چپ به سوی جولان سواران یونانی که تزدیک فرات بودند، تاختند، فرمانده این این چنگاواران سبک اسلحه و سواران پافلاگونی، ایسنس بود. وی رده‌های خود را هم گشود، و راه را برای سواران دشمن باز نهاد آنگاه که آنان، بی آنکه چندان آسیبی به یونانیان بتوازنند رساند، از میان ایتان گذشتند، رده‌های خود را بهم بست و آعاده کارزار ماند^{۵۷} بدینگونه گروهی از سواران ایرانی از پشت سر کلثادر خوس

53 - Diodorus, XIV, 22: 4 - 5;

دیدور س از این موضوع به نیکی آنگاه بوده است. و آن دا یکی از علتهای شکت ایرانیانی که هم اورده کلثادر خوس شدند، می‌داند.

54 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 f; Diodorus, XIV, 23: 1 f, Plutarchus, Artaxerxes, 10.

55 - Plutarchus, ibid., 8 - 10; Bury, op.cit., p. 522, Grote, op.cit., 219 ff; Cf. Xenophon, Anabasis, I, 8, 13.

56 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 f. Plutarchus, loc. cit.

57 - Xenophon, Anabasis, I, 10; 7.

بسیار در آوردند، لیکن چون شمارشان کم بود، و پیوندشان هم پاسپاه ایران پریده شده بود، به سپاه کورش آسیبی نمی‌توانستند رسانید، و خود را به تاخت و تاز در پشت سر مردان وی دیم دادن آنان خرسند داشتند.^{۵۸}

کار آئی چیزه فرقه در همان آغاز حمله یونانیان بر سپاه ایران، آنگروه از سپاهیان اردشیر که در پهلوی چپ، و دربروی آربیوایستاده بودند، بر او تاختند. این سرداد کورش، مردانه در استاد، و با ایشان بزرگ خورد پرداخت، لیکن قادری از هیچ‌کدام کاری ساخته نشد.^{۵۹} اردشیر چون کلیار خوس را دور از آوردگاه و سرگرمدنیال کردن ایرانیان جبهه چپ یافت، دافعت که از خطر جسته. پس گروهی از سرپاش را قرستاد تا به پهلوی چپ آریو حمله کنند، و اگر بتوانند قاچش سپاه کورش بتأذیتو لشکر او را در میان گیرند.^{۶۰} در همان هنگام چیز فرقه به چالاکی ۶۰۰۰ تن سوار زده بیوش خود را به میان شکافی که از پیش قتن کلیار خوس و بعای هاندن آریو در سپاه کورش بتأذیته بود، و با این کار هم پشت سریو نانیان را گرفت، هم کاد را بر سردار ایرانی کورش دشوار کرد.^{۶۱}

کورش دریافت که اگر آنی در نگ کند، کارش زاد خواهد شد. آریه داشت زیر حمله سواران چیز فرقه از عکسی، و جنگاورانی که از سوی راست اردشیر بر او تاخته بودند، خرد میشد، و با آنکه مردانه پایداری نمینمود، ادیری نمیکشید که تاچار به جای تهی کردن میگشت.^{۶۲} سپاه یونانی کورش، پیروزمندانه چنان پیش رفته بود که بکفر سنگ از میدان کارزار

۵۸ - اگر چهوی به قادرست چیزه فرقه فرمانده جبهه چپ می‌داند. ibid, I, 10: 8.

۵۹ - ibid, I, 10: 1; Dioborus, XIV, 24: 1.

۶۰ - Diodorus, XIV, 23: 6; Tarn, op. cit., P. 8, 9.

۶۱ - Xenophon, Anabasis, I, 8: 23 - 24.

۶۲ - شبیه از همان مقاله، ص ۳۴۶.

زار دور افتاده^{۶۳}، بتاب این دست چیز فرنه وارد شیر پرای حمله به کورش و ایرانیان باز همراه بود. در همان هنگام آن سواران پهلوی چپ سپاه اردشیر - که در آغاز به زوین داران می‌سپر یونانی اپیس تنس قاخته بودند و به پشت سر یونانیان رسیده به سواران چیز فرقه - که اکنون به میان لشکر گاه کورش رسیده بودند پیوستند، به قاراج بار و بنه کورش و گرفتار کردند و چار پایان آغاز کردند. بلکن یونانیانی که کورش به نگهبانی گماشته بود، از باره بنه و خرگاه وی دفاع کردند و تادیری گذاشتند سواران اردشیر بکام بر سند.^{۶۴}

کورش - که خود را میان سواران و بیادگان دشمن یافت -

دلاوری کورش چاره‌ای ندید جز آنکه به تن خویش بمیدان رود، و کاری را که کلثار خوش نکرده بود، خود با بحاجم فرمد.^{۶۵}

پس ۰۰۰ سوار زره پوش و چالاک خود را برداشت، همراه با دوستایی که همواره با اوی بودند مانند ارتقیتی Artapati چیز فرنه، Chissafarna به سوی قلب سپاه اردشیر تاخت.^{۶۶} ولی از آنجا که بختش برگشته بود، نه سپر با خود گرفته خود بس ساخت، تنها زره پوش و نیزه بدهست، چون هژبری خروشان، به آوردگاه شتافت.^{۶۷} و با نیزه و زوین هما و دان را بخاک انداخت. و در میان باران تیسر و زوین و گردوخاک وابوه هما و دان چندان پیش رفت که به سواران نگهبان اردشیر رسید و با آنان در افقاد.^{۶۸} خروش جنگاوران و ناله نیمه جاتان، شیهه ستودان و بانگک کر فای

۶۳ - Xenophon, *Anabasis*, I, 8, 19 - 23, 10, 4 f. Diodorus, XIV, 23, 4.

۶۴ - Xenophon, *Artaxerxes*, I, 10, 2 - 3.

۶۵ - شهیاری - همان مقاله - س. ۳۴۷

۶۶ - Plutarchus, *Anabasis*, 8-19; Diodorus, XIV, 23, 5;

Xenophon, *Anabasis*, I, 8, 23-24.

۶۷ - Xenophon, *ibid.*, I, 8, 6.

۶۸ - *ibid.*, I, 8, 24-25; Diodorus, XIV, 23, 5; Plutarchus, loc. cit.

گوش را کر می‌کرد، واز بسیاری گردوخاک، چشم بدرد می‌آمد. گروهی از نگهبانان اردشیر که راه را بر کودش بستند، بست آن دلاور بیست و دو ساله چان باختند، و دیگران به راس افتادند.^{۶۹} هنگامیکه وی بدجایگاه اردشیر تزدیک می‌شد ازته مگر سپس، سپهبدار لشکر کادوسی و فرمانده قگهبانان سواره، پیش تاخت تا راه را بر او بده بندد، لیکن کورش چنان باقیزه بر سینه‌اش قد که بر خاک افتاد، و جان بداد.^{۷۰} و سوران وی از آنهمه دلاوری و جنگجویی کورش خیره ماندند، و تمید افتد چه باستان کرد، و گروهی از آنان هم بست سواران پر خاشجوی کورش بخاک افتادند.^{۷۱} در این میان چشم کورش به اردشیر افتاد که در سایه درقش شاهنشاهی، یعنی عقاب زرین گشاده بال، ایستاده بود، و قایش برگت، و خروشید که: «من درا می‌بینم».^{۷۲} آنگاه بی پرواپش تاخت، و دشمن از سر راه دور کرد، و از آنان چند تن بکشت، و یارانش از دجالش روان گشتند، و در میان ابوه سوران و پیادگان اردشیر فرورفتند. تو گفتی که چرخ بلند آن روز با آن جهان‌جوی سرپیکار داشت که چنان‌که بی پرواپش گرد. هنگامیکه وی چون آتش، دده‌های دشمن را شکافت و با اندکی رزم‌جویی به تزدیکی جایگاه اردشیر رسید، قیزه‌اش را بر افراد و بسوی آن سینه‌ای که در ازکین

69 - Diodorus, XIV, 23:7; Plutarchus, loc. cit.

Xenophon, Anabasis, I, 8:24 f.

70 Xenophon, I, 8:25; Plutarchus, loc. cit.

71 - Xenophon, ibid.; Plutarchus, loc. cit.; Diodorus, loc. cit.

72 - Xenophon, Anabasis, I, 8:26.

این سخن را شادروان پیش‌نیا (ایران‌یاستان، ج ۲، ص ۱۷، ۱۰) به عنوان مرداد بدم، معنی کرده است که چون ترجمه: I see the man، می‌باشد. واید بزم احوال استمراری بود که دیده گذشته، و از این روی نادرست است: ن.ک. به: ش. تهی‌بازی، همان مقاله، ص ۳۴۷، یادداشت ۹۹.

وی بود، پرتاب کرد. اردشیر هم در همان آن نیزه‌اش را به سوی کورش پراند. نیزه کورش یکراست بواردشیر آمد، وزره را شکافته، دوانگشت درسینه‌اش فرو رفت. اردشیر از اسب بخاک افتاد^{۷۲}، لیکن تیری بازو (پرخوردار از قیروی بازوی ایزد تیر)، که از جنگ‌کاران بنام ایرانی و از باران اردشیر بود، او را برآسی پنهان نشانده از میدان بدربرد^{۷۳}. و کتریاس پزشک دوبارگه درسپاه بود بی‌درنگ بر بالین اردشیر آمد، و پر خمث داد و نهاد^{۷۴}. نیزه‌ای که اردشیر پرتاب کرده بود، به کورش نخورد، اما به درست او چیزی هفرمه رسانید و از پایش درآمد اخた^{۷۵}.

با از میدان بدر رفتن اردشیر، باران کورش بخاک جستند کشته شدن کورش و او را نهاد برد شاهنشاه ایرانشهر خواهند^{۷۶}، چندیگر ییدا بود که کورش قلب دشمن را رهم شکته است و امید باران اردشیر را بر باد داده. گروهی از اینان به کورش بیوستند و او را خداوند گار خود خواهند، و در میان آنان نام ارباکیس یکی از سرداران بزرگ اردشیر، رادر تاریخها باد کرده‌اند^{۷۷}. این پیروزی کورش نشان داد که اگر کلثاد خوس به اردشیر حمله کرده بودی، کامیابی کورش آسان و حتمی بودی، نمی‌را که با از پایی در افتادن اردشیر، همه ایرانیان هر آسان گشتنند، و تردیک یود که از هم بیاشند که ناگهان زوینی به نیزه چشم کورش خورد، و سر جهان‌جوی نامبردار رانگون گرد^{۷۸}. چنان

73 – Xenophon, *Anabasis*, I, 8:26–27; Diodorus, XIV, 23:6;
Plutarchus, op. cit. = 10.

74 – Plutarchus, loc. cit.; Diodorus, loc. cit.

75 – Plutarchus (citing Ctesias), *Artaxerxes*, 18.

76 - ibid.

77 – Xenophon, *Anabasis*, I, 8:21.

78 – Plutarchus, *Artaxerxes*, 16.

79 – Dioborus, XIV, 28:7; Xenophon, I, 8:27.

پهلوان آزاده‌ای که میرفت تخت کورش پز رگ را بستاکه تیان و خون آلد بن خاک افتاد، و چون زخمی‌ای دیگر بدو زدند کشته شد^{۸۰}، و بیست دو سال زست سر فراز و آزادمنشانه به پایان رسید. این هر برستوده که دل شیر داشت و در هنر هندی و فرزانگی و وفاداری و درست پرستی بی همتای بود، بدانکونه پهلوانانه جان داد. روانش باز رها کردن تن هژیرش درینچ داشت، و خاک از آزدهن پیکر نازینیش شرمنده بود.^{۸۱}

دوستان هم خوان وی که آنمه همراه باشی و صرفرازی دیده بودند، کالبدش را با جان و قن خود نگهبانی کردند تا آنکه بکایاک به خاک افتادند و وفادارانشین بارانش کدارته پی بود، بر زمین جسته پیکر خون آلد آن شاهزاده بر گشته روز را در آغوش گرفت و قالان و مویان چندان بمانده که باران اردشیر او را هم کشته، ریاب گفته برخی، خودش تیغ بر کشیده، تن خویش را شکافت و پرس آن دلاور بیانند جان داد.^{۸۲}

در این میان چیس فرنه بجایگاه اردشیر آمد، و فرمائده
پیروزی چیس فرنه قلب سیاه ایران را بعده گرفت، و مردانش را گرد آورد و دل داد.^{۸۳} چون آوازه کشته شدن کورش در میان سیاه بیچید، باران اردشیر جان نازه یافتند^{۸۴}، و خود وی چنان شادمان شد که بر اسب نشست و باز به میدان آمد^{۸۵}، لیکن دست ویای باران کورش سست گشت، و آریو که مانند و جنگیدن را بیهوده یافت، و میدان رانه کرده، به جایگاهی که شب پیش

۸۰ - همان مأخذ. داسفان دراز و خسته گفته کنز یاس اذپرده کوناکا در پایان

همین فصل به صورت واژه‌وده «آمد» است.

۸۱ - شباهی، همان مقاله، ۳۴۸.

82 - Xenophon, Anabasis, I, 1, 8: 27-29, 19: 31, 10: 1.

83 - ibid., I, 10: 7; Diodorus, 23: 6.

84 - Diodorus, loc. cit. and f.; Xenophon, Anabasis, I, 10: 7f.

85 - cf. Xenophon, Anabasis, I, 10: 2.

باکووش آسوده بودند، شتافت^{۸۶}. چیز فرنگ که بدینسان کار این ایان گورش را پایان داده بود، با روپنه سپاه او را قاراج کرد، و بن وخرگاه گورش، حتی هیلتون، دلیندوی بست سر بازان از دشیر افتاد^{۸۷}، آنگاه سپاه از دشیر رده بسته، و با آرا یش جنگی، دلگرم و امیدوار، از لشکر گاه گورش رو به سوی کلثار خوس باز گشت و از کشته شدن گورش آگاه نبود، – داین بار، پهلوی چپ سپاه او به رو دفاتر از چسبیده بود، و بادشمن در آویخت. چیز فرنگ که کارش بکام بود، و بکشتن دادن مردانش را بیهوده میدید، دربرابر بوقاییان راه را میاز کرد^{۸۸}، و بگرد آوری گریختگان سپاه از دشیر پرداخت، و آنان را که به گورش بیوسته بودند، بچشک آورده، تزد سرورد خود فرستاد^{۸۹}.

کم کم شب در رسید، و کلثار خوس به لشکر گاه گورش باز گشت، و آن را تاراج رفته یافت، چنانکه بونایان تاچار سربی شام بر زمین گذاشتند باشکم نهی خفتشند. لیکن از آنان کسی کشته شدن گورش را تمیدانست، و چشم برآه بودند که دی هم کامیاب باز گردد. یامداد روز دیگر پریکلس *Priicles* آتشی به تزد بونایان آمد، و از سر نوشت شاهزاده آگاهشان کرد. دل همه از پریاد رفتن جان آن سروری هاقد و آن سردار شایسته، از آندوه پر شد، رامید همه را میدگشت، و هر کسی در گوشها بیهانم نشد، و بر آزادگی و وفاداری و پردازی آن جهانجوی رزمنده افسوس خوردن گرفت^{۹۰}. دست کم سه تن از مردانی که این کار زار را بچشم دیدند، داستاش را بنوشتند^{۹۱}.

86 - *ibid.*, I, 9:31, 10:1; *Diodorus*, XIV, 24:1.

87 - *Xenophon*, *Anabasis*, I, 10:2; *Diodorus*, XIV, 24:3.

Plutarchus, *Artaxerxes*, 28.

88 - *Diodorus*, XIV, 23:6 ff.; *Xenophon*, *ibid.*, I, 10:7f.

89 - *Diodorus*, XIV, 23:4f.; *Xenophon*, *Anabasis*, I, 10:2.

90 - *Xenophon*, *Anabasis*, I, 10:6 ff., II, 1:1-6; *Diodorus*, XIV, 24, 1-7.

۹۱ - یعنی گز نفن، کفر باس و سو فنه توں.

افزو ۵

سخنان کتریاس در بازه نبرد کوناکسا

چون روایت کتریاس از قبیل کوتاکسا - با همه نقائص و نادرستی هایش - مفصلترین گزارشی است کدد را باب آن کارزار بدست داریم. آنرا بصورت افزوده‌ای appendix براین فصل، نقل می‌کنیم. این روایت بوسیله پلوتارخوس (زندگی اردشیر، بند ۱۳ تا ۱۶) یمارسیده است، و اوی اتفاقاتی که در آن دارد که هنوز روا و درست مینماید، از این روی عین سخنان وی را، از آنجا که به کارزار ویس از آن به روایت کتریاس مربوط می‌شود، در اینجا می‌آوریم:^{۹۲}

«بند ۱۲ - ۴۰۰ در باب موگ کورش، بینین سبب که گرنن تصریحی نکرده، و فقط اشاره نموده و گذشته است - چه در آن وقت در همان حاضر قبود - اتفاق نظر نیست و بین «دینون» و «کتریاس» نیز اختلاف است. دینون می‌گوید که کورش پس از کشتن «آرتاگر سپس» با خشم فراوان به صفوی کشان را احاطه کرده بود قاخته و آنقدر تزدیک شد که اسب شاه را باید تیر بزمین انداخت. «تیری بازو» که در آن محل بود فوراً اسبی حاضر کرد و شاه پر آن سوار شد و به شاه گفت: «شاها این روز را فراموش مکن، زیرا ارزش آن را دارد که فراموش نشود». کورش بار دیگر اسبش را به جولان آورد، تیر دیگری انداخت که به اردشیر رسید. بار سوم که مهمیزد، اردشیر که دیگر جلوی خویش را تقویست بگیرد، به اطراف این بانگ زد که بهتر است بعیرم ویش از این تحمل نکنم. پس مهمیزی زد و بمقابله کورش شتافت. کورش با خشم فراوان سرنس را زیر انداد خود را باز این تیر که بسوش پرتاب می‌شد، بطرف اردشیر ناخت. چون تزدیک اورسید خنجر خود را بالا برده ولی فاگهان درین این چشم جمله کسانی که در اطراف او بودند نقش بر زمین شد. بعضی گفته‌اند که عملت هرگش قیری بود که از ترکش اردشیر رهاشد.

۹۲ - پلوتارک، حیات مردان فاما، ترجمه هندس رضامشایخی، چهلچهارم، تهران

(۱۳۳۸)، ص ۹۵ - ۴۹۰ (با اندگی تغییر در صورت پارهای از نامها).

بعضی دیگر گفته‌اند که از تیر اندازی از اهل کاریه کشته شدو شاه به همین سبب او را بخدمت خویش گرفت و دستور داد که این ایان به نشانه پیروزی تاجی بمانند تاج خروس از زرقاب بدغذه خود قصب نمایند.

«بند ۱۳- این بود عقیده «دینون»، اما «کتریاس» میگوید پس از این‌که کورش «آرتاگوراس» را بخلافت رساند، بسوی شاه تاخت آورد. پادشاه تیر بسوی کورش تاخت بدون این‌که هیچیک کلمه‌ای بر زبان آوردند. تاگاه «آریو»، یکی از درباریان کورش تیری رها کرد، اما به شاه اهابت نکرد. شاه با تمام قدرت نیزه خود را بسوی کورش پرتاب کرد، اما تیر با احبابت نکرد، ولی «چیزه فرنده» را که از ارکان دربار کورش بود هدف قرار داد و نقش بر زمین ساخت. آنگاه کورش تیری بشدت بسوی شاه انداخت، تیر به شکم او اصابت نمود و وزره را در گرد و دوانگشت به شکم پادشاه فرورفت، شاه از این ضربه بزمین افتاد غالب کسانی که در گرد ادیوبودند هر استراک شده پایپرداز گذاشتند، ولی بکمال دیگران که باقی مانده بودند از جا برخاست. کتریاس نیز بنا برگفته خود از آن جمله بود. شاه بکمال آنان به تیه کوچکی در آن حوالی رفت تا نفسی تازه کند. اما اسب کورش که بطور بکه نفل کردیم بسیار جسور و گستاخ و سرکش بود، علی رغم سوار، اورابه قلب دشمنان برد، ولی هیچکس اورا نشناخت. چدهوا تاریک شده بود و کسی نمیتوانست اوزا بشناسد. کورش بدین امید که جنگ را برده است در ناحیه استیلای طبع بسیار جسور و حادثه چوی خود در میان صفویان مجهز یارسی فریاد میکشد: «بیچاره‌ها فرار کنید، خود را بجات دهید.» سر بازان که اورا دیدند بعضی عقب فشتند و خواستند را هش را بازگشته و عبور دهند، اما در این انتقام تاجی که بزر سر داشت و تیر زره و خود او بینهان شده بود بزمین افتاد و جوان ایرانی بنام «میشوراته» با نیزه ضربتی بر گیج گاه کورش وارد ساخت بدون این‌که بدرستی بدالمقتول کیست. از زخم خون بسیاری سر ازین‌شد، کورش بی حال و از اسب سرگرفت و اسپش گریخت. زین و برگ اسب که غرق خون بود بدلست

همراه قاتل کوردش افتاد.

« بند ۱۴ - ولی کورش ، کمی بعد بهوش آمد و چندتن از خواجگانش که با او بودند او را از جای بلند کرده قایراست دیگری سوار کنند و با خود بینند. اما دیگر فدرت نشستن بر اسب را نداشت لذا سعی کرده پیاده طی طریق کنند ناچار زیر بالش را گرفته و آهته پیش رفته است. کورش بسیار ضعیف شده بود و نمی توانست بر پا بایستد. تصور میکرد که جنگ را بوده است. اینطور شنیده بود که سر بازان دشمن در حال فرار میشکند «زقده باد کورش ، شاه ما» باز تصور میکرد همان سر بازان در حال فرار طلب عفو از پادشاه فاتح آتبه خود مینمایند. در این خیالات بود که غاگهان تنی چند از فقیران و مستعدان «کاربه» سر رسانیدند. این افراد پشت سر اردوگاه شاه حرکت میکردند و بکارهای پست و کوچک اشتغال حاشتند. آنها بجمع خدمتکاران کورش پیوستند، زیرا آنها را از خدمتکداران پادشاه خودشان میپنداشتند. تاگهان متوجه شدند که علامت قرمز بر لباس آنان دوخته شده و حال آنکه سر بازان شاه علامت سفید بر لباس خود داشتند. پس حتم کرده که از دشمنان هستند تاگاه یکی از آنان ضربتی از عقب سر به کورش وارد آورد بدون اینکه بداند مضر و ب کیست. ضربت ساق پای کورش را برید و عصب آن را باره کرد کورش نقش بر زمین شد و در حین سقوط گیج گاهش که سابقاً معوف و مجروح شده بود باشدت به سنگی اصابت کرد و دردم جان داد. اینست شرحی که «کتزیاس» نوشته است هتل اینکه خواسته است باکاره بسیار کندی کورش را زجر کش کند.»

« بند ۱۵ - کورش تازه جان داده بود که یکی از خواجه سرایان اردشیر موسوم به «آرتاگوراس» که اورا «چشم شاه» میناهمیدند ، سواره از آن حوالی عبور مینمود او یکی از خواجگان کورش را شناخت که مشغول قدمه و زاری بود. سپس سوال کرد: «بر قفقاز چه کسی به این شدت ناله وزاری میکنی ای پری سکه؟» خواجه جواب داد: «ای آرتاگوراس، هرگز نعن کورش را نمی بینی که نفس بر زمین است». «آرتاگوراس»

از دیدن جسد بی جان کورش غرق حیرت شد، اورا دلداری داد و سفارش کرد نعش را خوب محافظت کند تا کمکی فراهم سازد، آنگاه چهار نعل بسوی بارگاه سلطان دوید. اردشیر که از ناوکی که بر شکمش اصابت کرده بود سخت ناراحت بود از آن بیم داشت که جنگ را بیازد و بدین علت بغايت ملول بود. از دیدن خواجه که وفايع را بقصيل نفل کرد خوشحال شد. خواجه میگفت بعیشم خود جسد دشمن شاهزاده که نقش بو زهين بود و جان دريدن نداشت. شاه به اندازه ای خوشحال شد که بی در لگ برخاست و به «آرقا گوراس» امر داد همان آن اورا به آن محل هدايت کند. اما پس از کمی تردید و مشورت گفتند سلاح قبست شخصاً به آن محل برود، و با وجود بیوفایان، خود را بمخاطره انداند. زیرا میگفتند که یونانیان دشمن را از بیش رانده و در تعاقب منهز میزنند. لذا مصلحت چنان دیدند که عده ای پرورش داد و راست و دروغ فضایاد را تحقیق تموده خبر بیاورند. از این رو فرار شدی مرد جنگی با مشعل فرودان به محل بستابند. در همین حال یکی دیگر از خواجگان بنام «سته برقنه» به این سو و آن سو هیدرید که قدری آب برای شاه که از عطش طاقتیش طاق شده بود بیاورد، زیرا در آن محل قطره ای آب موجود نبود و از خیمه گاه شاه نیز دور بود. پس از مدتی جستجو بالاخره به آن مستمندان برخورد، یکی از آنان در مشکی چند جرعه آب متعفن داشت. همان آبراخدمت شاه بردند که بی در لگ تا آخر من قطره نوشید. پس از آن، خواجه پرسید «آباين آب متعفن گوارا بود؟» شاه قسم یاد کرد که تاکنون شرابی باین لذت و آبی به این گوارا ائی در عمرش ننوشیده است و دعا کنан گفت: «اگر آنکس که این آب را بتوداد پیدا نکردم که پاداش خوبی بدهم، خدایان از او راضی و خرسند باشند». در همین اثناء سی نفر فرستاده مشعل بدست فرا رسیدند که جملگی با خاطری شاد و قیافه های بشاش خبر خوش را نأید کردن و از اطراف و جواب هم سر بازان گرد او جمع آمدند و شاه خاطر جمع شد که بیرونی با اوست.

پس اردشیر با مشعلهای فروزان بسمت جلکه سر از مر شدوبه محلی که جسد کورش بر زمین افتاده بود رفت. در آنجا چون کورش بر ضد سلطان دست به خندقه و طغیان برداشته بود به عادات قدیم ایرانیان سر و دست راستش را بریدند. آنگاه اردشیر شخصاً، موهای سر کورش را که بلند و پر پیشتر بود، بدست گرفت و سر بریده را به کسافی کم در حال فر اربودند. یاتر دیدی در پیروزی اش داشتند نشان دادن اطمینان حاصل کنند که پیروز شده است. پس چملگی سر تعظیم فرود آوردند و در رگاب پادشاه درآمدند، تاجائی که در اقدام مدتی شصت هزار مرد جنگی در اطراف شاه مجتمع شدند و شاه بطرف خیمه گاه خود روان شد.

«بند ۱۶ - «کتزیا» عده سر بازان شاه ایران را جهار صد هزار نفر نقل کرده و حال آنکه دیتون و گز لفون یعنی اژتفق هر نموده اند، و اعاده باره شماره هر دگان باز کتزیا نقل میکنند که به شاه خبر دادند که نه هزار جانشان را تسلیم نموده اند و حال آنکه خود او دیده است که قریب بیست هزار نفر به هلاکت رسیدند. در هر حال ممکن است هیچیک از این روایات صحیح نباشد و اما در باب رسالتی از جانب پادشاه با تفاوت «لینوس» و «زاست» نزد یوقاتیان، باید گفت که خالی از حقیقت است. زیرا گز لفون که در کتاب خود از مأموریت سفیران و پیام پادشاه یوقاتیان اشاره میکند قائمی از «کتزیا» نمی برد. زیرا او میدانست که این شخص در خدمت شاه ایران بوده است. اما کتزیا که بسیار خود خواه و طرفدار لاسدمویها و منجمله کلثار خوس بود، جانب بی طرفی رانگاه نداشته، بلکه مطالب را بنفع خود و لاسدمویان و خصوصاً کلثار خوس تحریف کرده است.»

پایان سخن

چنین بود سرگذشت شاهزاده کورش هنخامنشی، جوانی که پهلوانه نیست، و در خود نام بزرگی که بر روی قبهاده بودند، گشت. زندگیش همه سرافرازی و مردانه بود، و مرگش نیز دلاورانه و پاک است. بگفته گزقفن، کسانی که اورا دیده بودند یاشناخته، بهترین و شایسته قرین جانشین کورش بزرگش میدانستند. در کودکی دلاروی، وفاداری، پاکی و اندیشه‌های شاهزاده از خودشان میداد، بزرگی بر روی می‌بوازید، و فرشاهاده از وی پدیدار بود. در پیشوای خطرها، و ازیش بردن کارهای سخت و دشوار، قدری جهان گشت، و در رهبری مردان، چهارسیاست و چه درجنگ، سرآمد روزگار خود شد، در پیمان داری و وفادوستی و دوست پرستی دوچهان مانند قداشت، و هر کس اورا میدید یا میشناخت، خواه ایرانی و مصری، و چه یونانی و سیراکوزی، آرزو میکرد سر بفرمانش تهد و جان در راهش بازد. بهترین پشتیبان و فادران و مردان کار و پاکدلان بود، و بزرگترین دشمن پیرنگازان، ذورگویان و کاهلان. نظم را می‌پرسید و از بی‌بندوباری و تن پروری بیزار بود. هر مرد شایسته‌ای را، از هر کجا کدبود، پاداش میداد، بدستی میگرفت، بهترین دوستان بزمش، در پای او و در دفاع از کالبد او جان باختنده، و این فدایکاری نشان داد که وی در بر گزیدن همدمان خود راه نادرست نییموده بود. گشاده‌دست

بود و بخشنده‌گیش را کس نداشت، و آزادگی، وفادوستی و منش‌های شاهانه‌اش هایه آن شد که هیچکس به اداره وی ستد و پرستیده هر دان روزگارش توانست گشت.^۱

دیودوروس هم که اصل روایتش به سوقیته نوس میرسد، دلادری و آزادگی کورش را باد کرده است و بومژه هترهای سپاهیدی ورز مجوفی او را بخوبی نشان داده. دینن هم از شیردلی و وفاداری و هژبری آن شاهزاده سخن گفته بود.^۲ و حتی پلوتارخوس هم که از ستایش کورش خودداری کرده، هتر فرمائدهی و مردمداری او و سواری و بخشنده‌گی و خردمندیش را بادگرده است و کلتارخوس را که مایه کشته شدن چنان پهلوان هژبری گشت، نفرین کرده.^۳

از نوسنده‌گان نزدیک به رمان ماگروت Grote درستابش کورش به تفصیل سخن رانده است^۴ و اگرچه این گفتداش که کاردانی و شایستگی کورش از همه فرماندهی دایان ایران و خاور زمین، حتی از کورش بزرگ هم، بیشتر بود، گزافه است، لیکن داوریش درباره سیاستمداری، بر ازندگی، هشیاری و دوراندیشی و پهلوانی آن شاهزاده درست هیباشد. وی شیوه فرمانروائی کورش را، نظم پرستی و دادگریش را و سزا دادن وی گناه‌کاران و پادشاه بخشیدنش دوستان را، می‌ستاید، و دوستی او را با یوقایان، و دافتنه ارزش جنگی آنان را، بسیار بخردانه میداند، و کاردانی او و پهلوانیش را بهنگامیکه دریافت کلتارخوس فرمانش را بکار بسته، در قاریع گمیاب می‌شمارد. گرت نتیجه می‌گیرد که اگر کورش به تخت نشته بود، بزرگترین پادشاه

۱ - سرقاس نوشته‌های گزعن از ستایش کورش آکنده است. بوش، ن. گ. به:

Anabasis, 9: 1 ff.

2 - Diodorus, XIV , 19:2; 21:6; 23:6.

3- Plutarchus, Artaxerxes, 8ff, 26.

4- G. Grote, History of Greece, London (1862-65), Vol. V, pp. 471 ff; Vol. VI, pp. 186-192; 225-27.

خاور زمین میشد، ایرانیان و یوتاییان فرمانبردارش میگشتند، روی مونان را میگشود و کین شکستهای پیشین را از یوتاییان میگرفت.

راولینسن این همه ستایش را دوا ندانسته است و برای باسخ دادن به گروت، بر کوش خرد گرفته که ستمگر بوده است و در روز جنگ، یوتاییان را در قلب سپاه جای نداده تا اردشیر را در هم بشکند، و فرمان وی به کلثار خوس تابخردانه بود زیرا که سپاه یوتایی را از پهلو بخطر میافکند.^۵ این دو خرد را، تارن^۶ و چند تن دیگر هم بر کوش گرفته‌اند. در پاسخ آنان باید گفت که اگر کوش سخت میگرفت برای آن بود که ناقرهایان را بجای خود بنشانند، و نفسه جنگی وی نیز بسیار استادانه میبود، لیکن کلثار خوس آن را بکار نداشت، و گرفته نتیجه کار میگونه دیگر از آب درمی‌آمد، و اگر گون که کوش مرده است و کلثار خوسی در کار نیست، آسان است که آن یک را نکوهش کنیم و این یک داستایش، وجودی به آنچه در کارزار کوناکسارخ داد، بنگریم یعنی که این کلثار خوس است که باید به قازیانه سرزنش گرفته شود نه کوش، زیرا کفرمان رهبر و سپهبد خود را بکار نیست (حتی اگر این فرمان را نادرست میدانست نمی‌بایست از آن سرباز میزد، چمومی را برای آن بدمنز دوری گرفته بودند که کوش را فرمان بود، ته اینکه دستورش را خوار گیرد)، و هنگامی که پهلوی سپاه اردشیر را شکست داد، به قلب لنگر او حمله نکرد و یهوده سر در دبال گریختکان فهاد، این فاکار دیدگی و کردار یهوده را، حتی راولینسن^۷ و تارن^۸ هم نادیده توانسته‌اند گرفت و سردار یوتایی را نکوهیده‌اند.

5 – G. Rawlinson, Great Monarchies, Vol. III, London (1879).

496.

6 – W. W. Tarn, in CAH, VOI VI, p. 8.

7 – Rawlinson, op. cit., p. 497.

8 – Tarn, loc. cit.

با اینهمه هم دادلیشن^۹ وهم نارن^{۱۰} کورش را مردی دانسته اند کوشا، وقادار، و پیمان دوست، دوراندیش، دلاور، آزادمنش، نظم پرست و برتر از بیشتر پادشاهان خاورزمیین. هر دو تأکید میکنند که گشته شدن وی هایه بد بختی ایران ویکی از علتهاي پیروزی اسکندر مقدونی گشت، و در این تکته همه تاریخ نویسان هم را بیند که قنهای با هرگز وی، یونان از خطر تبدیل شدن به یاک استان ایران، رهائی یافت. بودی، که کورش را بهتر و بیشتر از همه نویسندها نویسنده است، پس از آنکه به تفصیل از تاختائی، پخشندگی، و هنرمندی وی در رزم و سیاست، و دوراندیشی و پاکیازی او سخن میگوید، میافراشد که شاهنشاهی ایران در چنگ چنان هژبر برومندی، نیرومندی از سر میگرفت، و یونانیان بالغواه فرمابنداروی میشندو، چون وی بهتر از هر کس دیگری، ارزش هنر آنان را هیدا نهاد، و نیز از برای آزادمنشی اش، همه یونانیان برای خدمت به اوی سروdest می شکستند. چه کسی میتواند گفت کمچه اندیشه های در میان آن دلاور جوان ممکن بود باشد؟. شاید اوی بر آن بود که در پیغایش لشکری از پیادگان نیزه دار و شکست نایذیر یونانی به جهانگشائی بپردازد.^{۱۱}

همچنانکه گلور Glover گفته است: «کورش در تصویری که گز نفن از او کشیده، می زید: مردیست بلند پرواز و تیز هوش، دلاور، شکوهمند و دلسته اسب و نخچیم، و بخشندۀ وکوشا، از آن مردانی که برای رهبری آفریده میشوند».^{۱۲} کورش یاک و ساده دل و جوانمرد و وفادار و پیمان پرست بود، و دلاوری و هنرهای سپهبدان پزرگ و سیاستمداران استاد را داشت. اندوز وی به لیزاندر، شیوه

9 – Rawlinson, op. cit., p. 495

10 – Tarn, op. cit., p. 4, 5, 9.

11 – J. B. Bury, History of Greece, (1963 ed.), p. 523.

12 – T. R. Glover, From Priicles to Philip, London (1910), 227f.

بسیج سپاه، گزیدن مردان جنگی، راه‌پیمایی بادآسادند، فرستادن هنن به تاروس، آوردن قاوهان به خلیج اسکندریون و گذشتن از درینهای دشوار گذر، به مراهبردن خواروبار فراوان، آرایش سپاه، فرمان او به کلثار خوس، و کردارش بهنگام در خطر دیدن لشکر، حمه عمودار آنست که وی شایسته لقب «سپهبد بزرگ» که بدرو داده‌اند، بوده است. راه‌پیمایی کورش از سارديس تا زدیک با بل در تاریخ جهان کهن گمتر مانند دارد، و هنگامیکه بیاد آوریم وی چنان کار شکوفی را هنگامی کرد که هتوز ۲۲ سال تمام نداشت، در میاییم که اگر زیسته بود، چه سرداری می‌گشت. کوتش بهتر از هر کسی ارزش مردان جنگی بونایی را میدانست، آنان را ارجمند می‌شد، و بخدمت خود میخواند. باید پر او خوده گرفت، زیرا که آن سربازان، بهترین رزمجویان روزگار بودند و کورش سر آن داشت که پس از پروردی آنان را به خانه‌ای خود روانه کند، و خود سپاه ایرانی را رهبر گردد، و آنان را با هنرهای جنگی بونایان آشنا سازد، لیکن با مرگ وی، ایران هم بزرگترین سردارش را ازدست داد، وهم نخچیرگاه خوبی برای سرداران بوقایی که از ناتوانی ارشدیش و بارانش آگاهی یافته بودند، گشت و سرانجام از پایی درآمد. بنابراین میتوان گفت که اگر کورش پیروز می‌شد، بزرگترین دستکاری دهنده خاندان و شاهنشاهی هخامنشی می‌گشت، ولی چون بتاکام بعد، بر قرین مایه بدینختی هخامنشیان شد.

دیگر سخن را کوتاه باید کرد. اودسپر دستورداد سر و دست راست کورش را بریدند و در همه‌جا گردانیدند، قاهمه به پیر وزی او آگاهی کامل یافتند.^{۱۳} پس از آن‌وی و چیزی نه خواستند سرداران کوتش را، که دلاوری و تحسائی شان را میدانستند، بخود خوانند، آریه، هنن، و چند تن دیگر به ارشدیش بیوستند، ولی کلثار خوس و دیگر سرداران بونایی چنان نکردند، بنابراین چیز فرنه پرکنسوس، آزیاس،

13 – Xenophon, Anabasis, I, 10, 1 f.; Plutarchus, Artuxerxes.

کثایر خوس و سفراط را بیزیر کی بگرفت و بگشت با اینهمه یوتایان گردن به فرعان اردشیر نهادند، و بسرداری گز نفن، از میان سر زمینهای اردشیر گذشتند و از راه کناره دجله و کوههای تو درس و ساحل چنوبی در باعی سیاه به اروپا رسیدند^{۱۴}. این راه پیمانی دراز و دشوار، هایه آن شد که جهاتیان بدانند که اردشیر توانانی تکه داری از سر زمینهای خود را تدارد، و نخست آرزوی لالوس پادشاه اسپاراژتی بمیدان ایرانیان آمد، لیکن اردشیر با پول مهان اسپادت را فریفت و وادارشان کرد تا او را بازخواهند آنگاه اسکندر مقدونی دست بجتنگ ایرانیان بازید، و کسی بود که بازش بتواند خواهد، و شاهنشاهی هخامنشی را بر انداخت.

فر نه بازو نادیری نیست، و همواره فرماندار هلپونت فریگیه بود، و داماد اردشیر گشت. لیکن چیزی فرق نه، با آنکه بجانشینی کورش شیردل رسیده، پس از چندی بفرمان اردشیر کشته شد، با این کار، بعمرین صردازی که ایران آن روز، پس از کورش، دیده بود از میان رفت، و گناه اردشیر که دو تن از نامیردار تومن و هوشمندترین مردان کاردان و سیمداد ایران را ناپود کرد، در پیشگاه قاریخ پخته و دست نیست. هومیاستره خواهر چیز فر نه هم باز هر کشته شد، و اردشیر وی را فراموش کرده، در میان زنان و خواجهگان مشکوی خود، تاسال ۳۵۸ پ.م.، بزیست. فرنه بازو به گفون آتنی چندان بیول داد که وی تو افست دیوار آتن و ناوگان خردشده آن را باز سازد و با کمال فرنه بازو لاسدمویان را در هم بشکند، بنابر این اینان از اردشیر دو خواست ساقعن کردند و بگردن گرفتند کاری بکاری و نایابی که زیر فرمان ایران بودند، نداشته باشند.^{۱۵}

اسکندر مقدونی که از کارها و نفعهای کورش نیک آگاه بود، بعافندوی با

14 - Xenophon, Anabasis, I, 1- 1 ff.

۱۵ - برای دانستن همه آنچه به اشاره بازگشتبم، ن. ک. به:

A. T. Olmstead, History of the Persian Empire, Chicago (1948), pp. 374 ff.

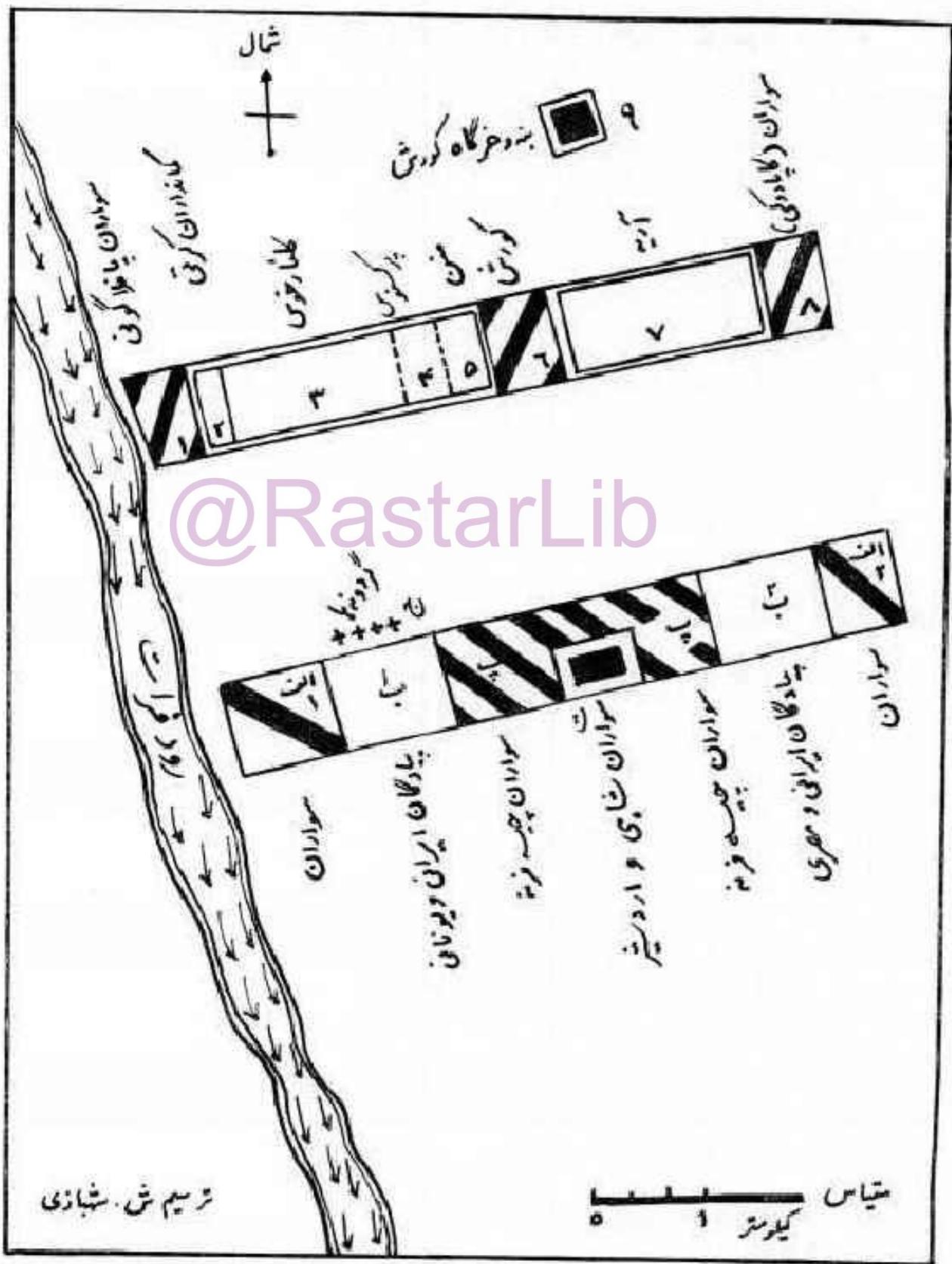
سپاهی که بیشتر از مردان نیزه دار زره پوش و فراخ سپورزم دیده گرد آورده بود، در ۲۶ سالگی از اروپا به مرز ایرانشهر پایی گذاشت، از همان راهی که کورش پیموده بود قابه ایوس پیش راند، مانندوی قاچان خود را همراه آورد، مانندوی به بکار گرفتن جنگاوران و کار دیدگان بیگانه خود داری ننمود، همچون وی اسب نا آرامی را دست آموز کرد، و در هر کاری چنان از کورش استادانه پیروی گرد، که نویسنده گان باخته، «اصل» را فراموش کرده‌اند، و در هنگام سخن از کارهای وی، به کوشن اشاره نمی‌کنند، و یافته دانند، یافته خواهند بدانند، که شاهزاده هنخاموشی استاد و پیشو و اسکنده بوده. آنچه که پس از کورش برگشود او، و بر دوستان و دشمنانش رفت، از موضوع این کتاب بیرون می‌افتد، و هارا با آن کار نیست، و سخن را به عنین جایابان مایداد.

@RastarLib

@RastarLib

@RastarLib

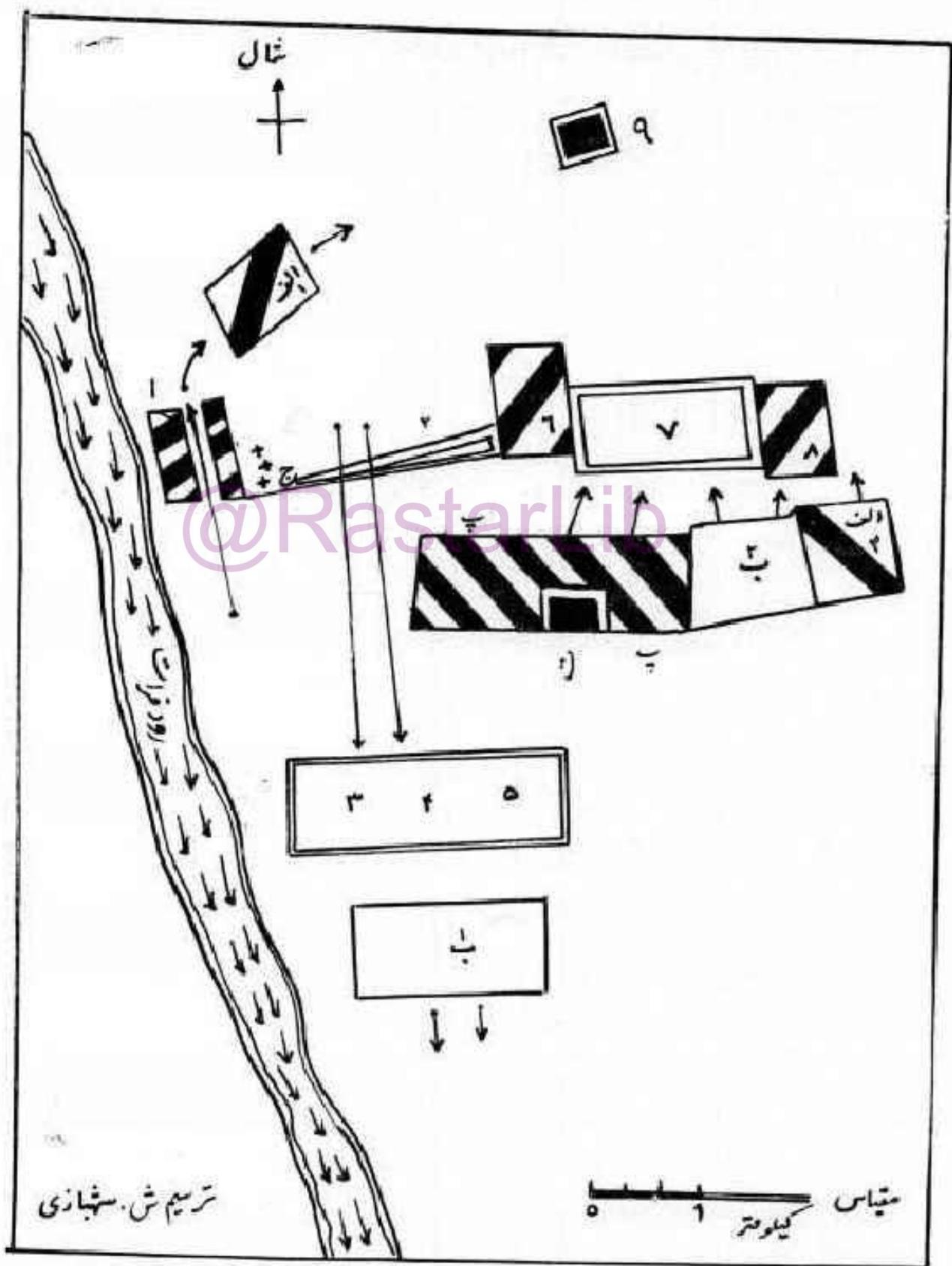
@RastarLib



ترسیم ش. شبازی

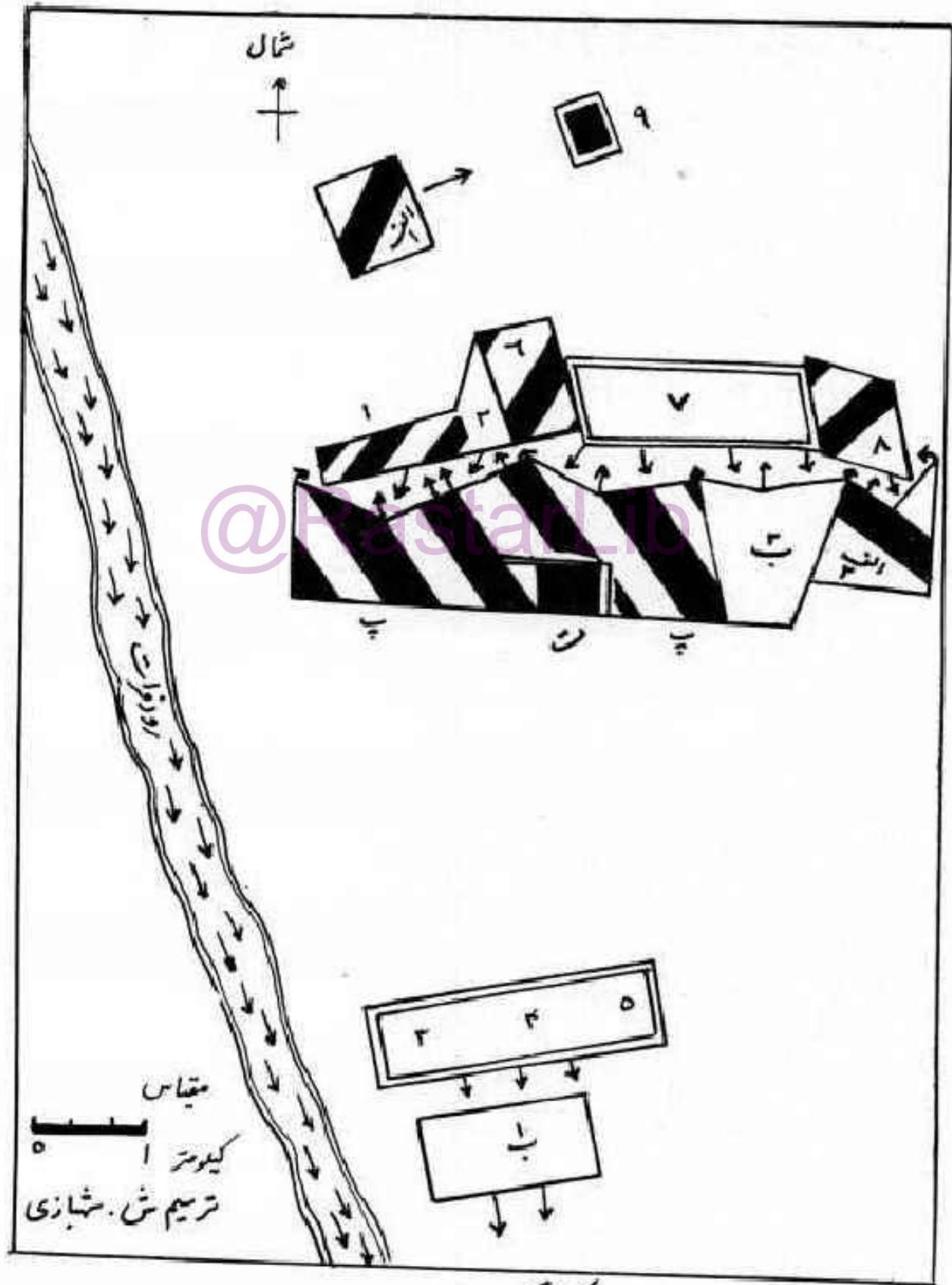
آرایش جنگی در لوناک

@RastarLib

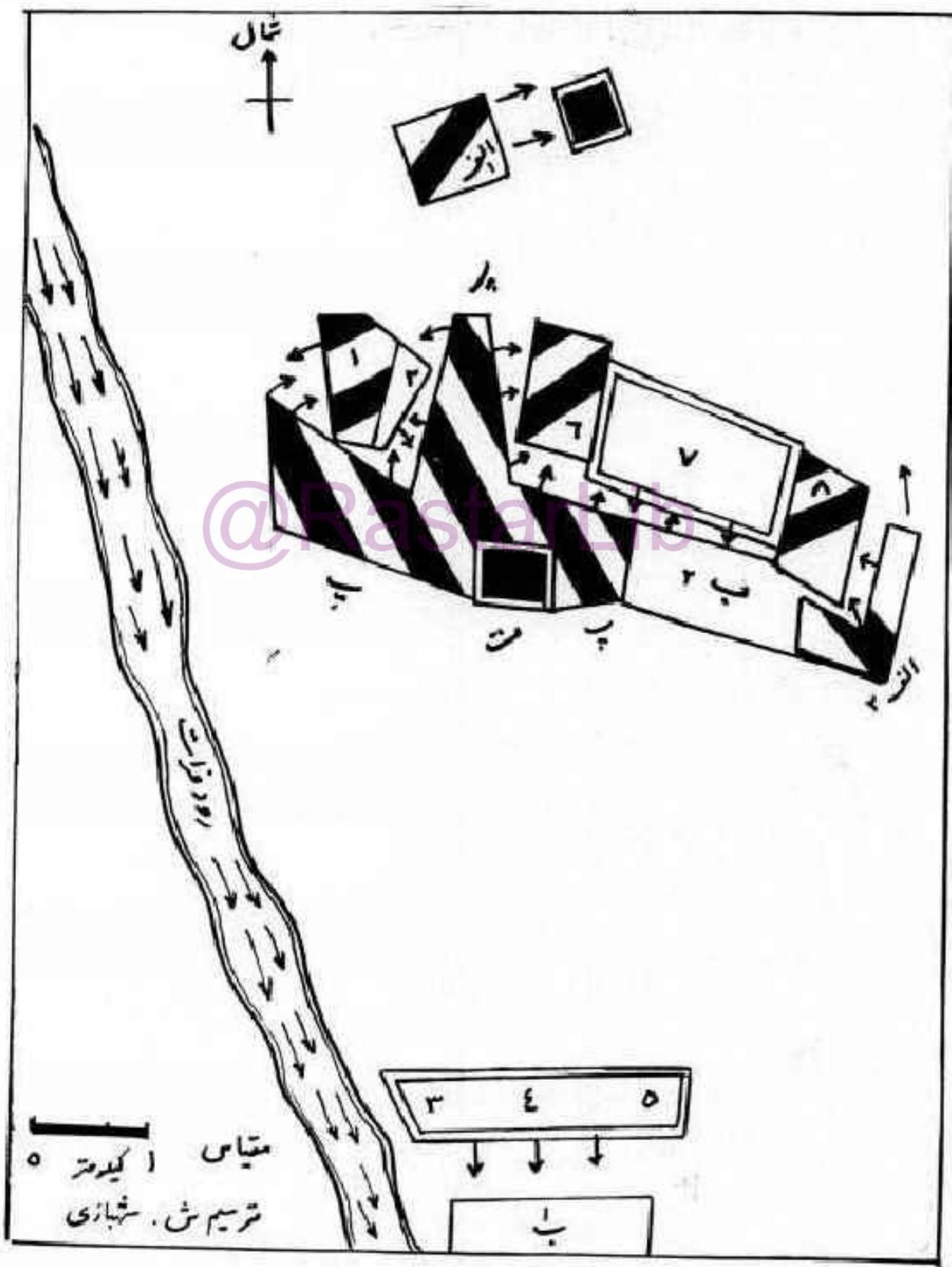


برد کوتاک - مرحله یکم

@RastarLib

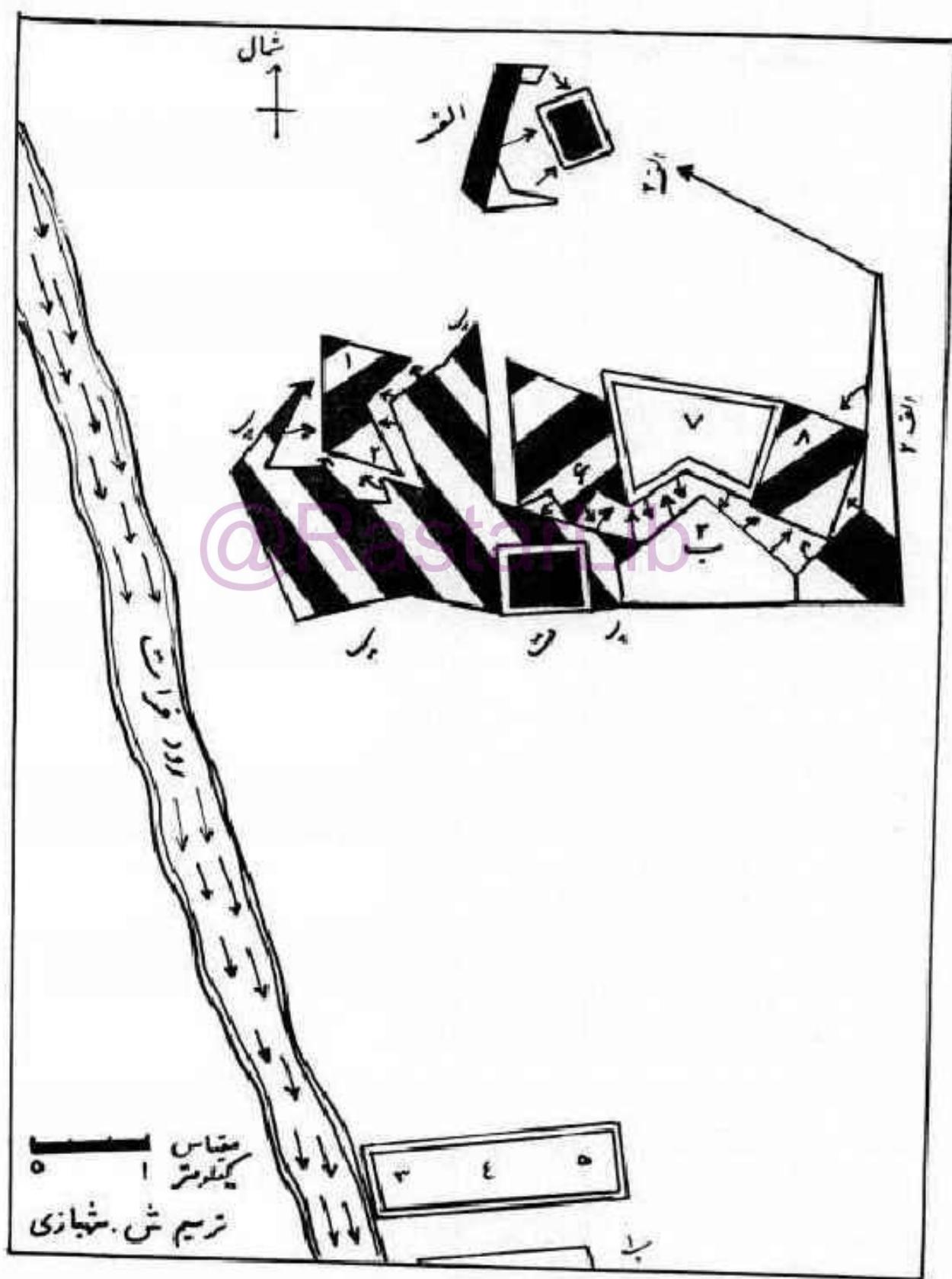


@RastarLib



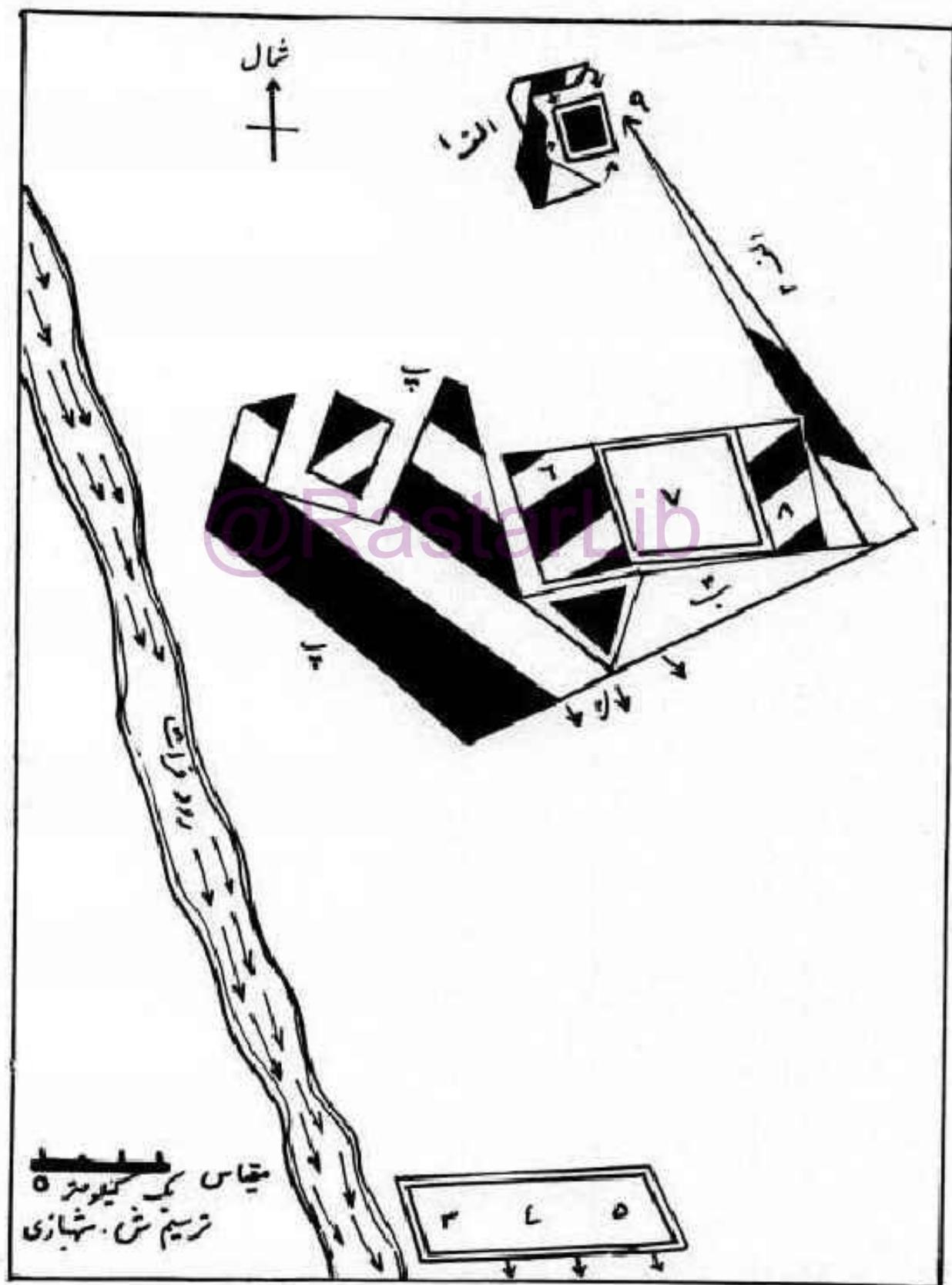
بردکوتاکس - مرحله سوم

@RastarLib



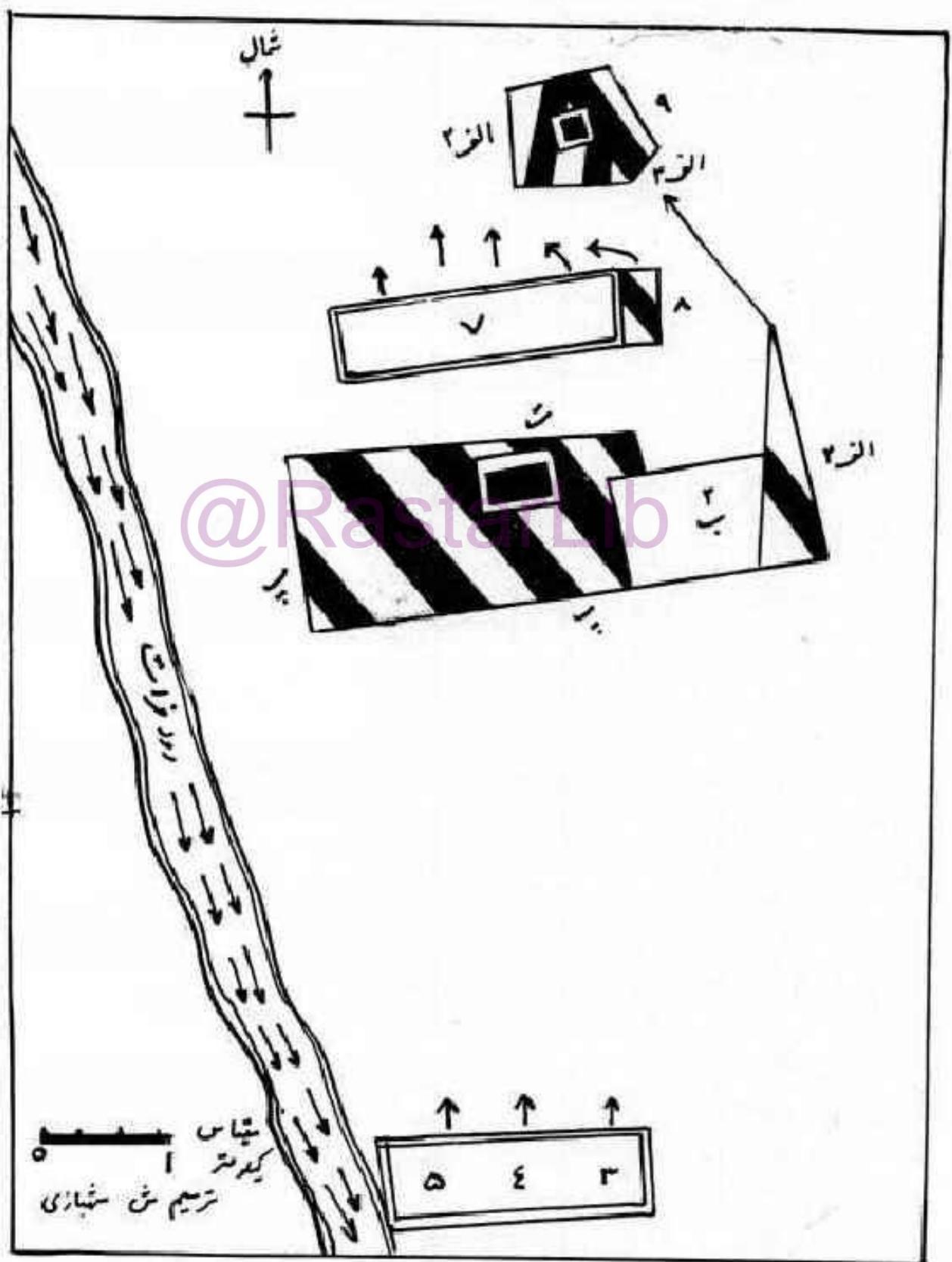
نرد کوناک - مرحله چهارم

@RastarLib



بردهوناک - مرحله سوم

@RastarLib



نرد کوتاک - مرحله ششم

@RastarLib

@RastarLib

@RastarLib

فهرست مأخذ

AINSWORTH, W. F. ,

Travels in the track of the Ten Thousand Greeks, Being a
geographical and descriptive account of the expedition of
Cyrus the Younger and of the retreat of the Ten Thousand
Greeks as related by Xenophon, London (1844) ,

BARNETT, R. D. ,

"Xenophon and the Wall of Media," in Journal of the
Hellenistic Studies (= JHS) , Vol. LXXXIII (1963) , pp. 1-26.

BARTHOLOMAE, Ch. ,

Altiranisches Wörterbuch, 2nd edition, Berlin, Walter De
Gruyter & Co. (1961) .

BIVAR, A. D. H. ,

"A 'Satrap' of Cyrus the Younger," in Numismatic Chronicle,
London (1961) , pp. 119 - 127 .

BOUCHER, A. ,

L' Anabasis des Xenophon, (retrait des dix mille) avec un
Commentaire historique et militaire, Paris - Nancy (1913) .

BURY, J. B. ,

A History of Greece to the death of Alexander the Great,
London (revised edition by Russell Mriggs), Macmillan
& Co. Ltd (1963 ed.) .

CHA

Cambridge Ancient History, Vol. VI Macedonia 401 - 301 B. C.,

Cambridge (1953 ed.).

CTERIAS see KTESIAS

DIODORUS SICULUS,

Bibliotheca Historica, English translation in 12 Vols.

Vols V & VI by C. H. Oldfather. Loeb Classical Library,
London (1950, 1954).

FARELL, W. J. ,

" The Road of Cyrus the Younger through Syria. " in JHS, Vol. LXXXI (1961), pp. 153 - 55.

GLOVER, T. R. ,

From Picles to philip, London, 3rd ed. , (1919).

GRIFFITH, G. T. ,

The Mercenaries of the Hellenistic World. (1953):

GROTE, GEORGE,

History of Greece to the death of Alexander the Great,

London (1862 - 65), Vols V & VI.

HERODOTUS ,

History, English translation with copious notes and
appendices, by H. G. Rawlinson, London. J. Murray (1858-61).

HIGNETT, C. ,

Xerxes' Invasion of Greece, Oxford (1962).

HILL, G. F.,

Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and
Persia in the British Museum, London (1922) .

JUNGE, PETER JULIUS,

Dareios I, Konig der Perser, (1944) .

یونگه، پیتر یولیوس،

داریوش یکم پادشاه پارسیا، ترجمه دکتر د. منشی زاده، از انتشارات
دانشگاه تهران (۱۳۲۵)

JUSTINUS,

History of the World, Extracted from Trogus Pompeius.

Translated by J. Selby Watson, London (1853) .

KENT, RONALD G.,

Old Persian Grammar, Texts and Lexicon, 2nd edition,

New Haven (1953) .

کریم، عباس،

ایران نامه، ج ۲، اهره یکم، تهران ۱۳۲۶

NEPOS, CORNELLIUS*

Lives of Eminent Commanders. translated by J. Selby Watson,
London (1853) .

OLMSTEAD, ALBERT T.,

History of the Persian Empire, The Achaemenid Period,

The University of Chicago Press, Chicago (1948) .

Oxford Classical Dictionary , (1949) , (= Oxf. Cl. Dic.) .

PARKE, H. W.,

Greek Mercenary Soldiers from the earliest times to the
Battle of Ipsus, (1933) .

PARKER, R. A., and DUBBFRSTEIN, W. H.,

Babylonian Chronology 626 B.C.—A.D. 45, 2nd edition,
Chicago (1956).

PLUTARCHUS,

Lives, (the translation called Dryden's), Corrected from
the Greek and Revised by A. H. Clough, in five volumes.
London, C. Nimmo (1893).

Alcibiades, Vol. II, pp. 1-51;

Artaxerxes, Vol. V, pp. 241-55.

Lysander, Vol. , pp. — 104-140

Priicles, Vol. , pp. — 318-371

RAWLINSON, HUGH GEORGE,

Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, Vol.
III, London (1879).

RENNELL, J. .

Illustration of the History of the Expedition of Cyrus the
Younger, (1816).

SCHAEDER, HANS HEINRICH.

Das Persische Weltreich (Vortage der Friedrich — Wilhelm —
Universitat Berslau in Kriegswinter 1940 - 41, Berslau)1941 .

شوبازی ، ع. شاپور ،
د لشکر کشی کورش جوان ، د خردو کوشش ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ،
شهر از ، سال دوم ، ش ۲ (امداده ۱۲۴۹) س ۴۲۲ تا ۴۵۰ .
کورش بزرگ ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ، شماره ۱۹ ، شهر از (۱۲۴۹) ،
جهانداری داریوش بزرگ ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ، شماره ۲۶ ،
شهر از ، (۱۳۵۰)

TARN, Sir W. W. ,

«Persia, From Xerxes to Alexander,» CAH VI (1953 ed.), 1-24.

THUCYDITES,

History, English trans. by C. F. Smith, Loeb Classical Library,
London (1902 f) in four Volumes.

XENOPHON,

Anabasis, English trans. by C. L Brownson, Loeb Classical
Library, Two Volumes, London (1961).

IDEM,

CYROFAEDIA, English trans. in two volumes by W. Miller,
Loeb Classical Library, Harvard (1960-61).

بیاناتی از مکانیزم اسلامی برای تحریر از مفهوم اسلام

بررسی این ایده در این کتاب از اینجا آغاز شد و در آن مورد بررسی خواهد شد.

آنچه در این کتاب در مورد اسلام آمده است، این است که اسلام را مفهومی معرفتی دانسته باشیم.

فهرست معمولی اعلام

این علامت —> یعنی دستگاه کثیر پده می‌باشد، و درشت بودن اعداد بنشان آنست که در آن صفحات از موضوعی و پادرباب کسی پنفیل سخن رفته.

@RastarLib

۷

آرگینوسه ۵۲	آیدوس ۳۷، ۴۶، ۴۳
آردبائی ۵، ۱۳۱، ۴۲، ۳۱	آن ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۱، ۱۹، ۲۴، ۲۳
آردبستنی پوس ۸۷، ۸۷، ۹۲	۲۷، ۳۴، ۳۲، ۳۱، ۲۰، ۲۸
آردیه، آریو، ۸۴، ۱۲۴، ۱۲۰	۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۹، ۴۰، ۳۸
وبعد، ۱۴۲، ۱۴۲	۸۸، ۶۶-۶۷، ۵۵، ۵۳، ۵۲، ۵۱
آرزیلانوس ۱۵۴	۱۹۷، ۹۵، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۰
آرباس، دوست کووش ۱۰۵، ۱۰۵	۱۵۴
آربیس ۹۵، ۶۷	آئی ۳۷، ۴۱، ۴۵، ۵۵، ۶۵، ۶۷، ۷۲
آسازیا —> میلتو	۱۰۴، ۹۷، ۹۶، ۷۹
آسما ۲۹، ۰۱، غرمی ۴	آقی‌ها ۷-۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۸
آسپانجان ۷۱	۷-۸، ۴۴، ۴۹، ۴۷
آسیای کوچک ۱۹، ۲۰، ۲۰، ۲۴، ۲۲، ۲۰، ۲۵، ۲۵	۶۵، ۵۹، ۵۱، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۴
۰۵۸، ۰۵۷، ۰۵۶، ۰۵۶، ۰۵۶	۹۸، ۹۰، ۸۰، ۷۲، ۶۸، ۶۶
۸۲، ۸۱، ۶۰	آرتاگوراس و چشم ۱۴۶، ۱۴۷
آفریقا ۴۴	آرکادی ۸۵، ۸۷، ۸۷
آمستریس —> هومیاسترو	۴۰

آنبوخوس (سردار الکی بیادیس) ۵۱

آنایتا (عبدش) ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۱۷

الف

اریثزیده ۲۰
استاتیرا ، همس اردشیر دوم ، ۱۶ ، ۳۲ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۱۱۹
اسپارت ، اسپارت ، ۶ ، ۱۹ ، ۸ ، ۲۲۰۲۰ ، ۱۹
اسپارتنه ، اسپارت ، ۶ ، ۲۵
۰۶۷ ، ۰۵۱ ، ۰۴۶ ، ۰۴۱۰۳۴
۰۹۹ ، ۰۹۵ ، ۰۹۰ ، ۰۸۶ ، ۰۸۰۰۷۹ ، ۰۶۸
۱۱۱ ، ۱۰۲
امپارتی ۰۳۶ ، ۰۴۸ ، ۰۴۹ ، ۰۵۲ ، ۰۷۹ ، ۰۸۰
امپارتیان ۰۵۰ ، ۰۲۲ ، ۰۲۸ ، ۰۲۴ ، ۰۲۲ ، ۰۲۰ ، ۰۲۱
۰۵۹ ، ۰۵۲ ، ۰۴۸ ، ۰۴۶ ، ۰۴۵ ، ۰۴۰ ، ۰۳۷
۰۹۷ ، ۰۸۰ ، ۰۶۷
اسپندوس ۰۳۰ ، ۰۳۳ ، ۰۳۰
۰۱۵۶ ، ۰۱۵۲ ، ۰۱۵۴ ، ۰۱۷۱
اسکندریون (الکساندرته) ۰۱۱۲ ، ۰۱۵۳
افروس (افسوس) ۰۴۹ ، ۰۵۰ ، ۰۵۱
الکی بیادیس ۰۲۲ ، ۰۲۳ ، ۰۲۴ ، ۰۲۵ ، ۰۲۶ ، ۰۲۷
۰۴۰ ، ۰۲۸ ، ۰۳۲ ، ۰۲۹ ، ۰۲۵ ، ۰۲۱ ، ۰۲۰
۰۹۵-۰۹۸ ، ۰۶۷-۰۶۸ ، ۰۵۲-۰۵۱
اوختن ، اکسانس ۱۳
اهورمزدا ۷۱-۰۴
اهوروپیلت ۱۱۸-۱۱۸-۰۱۰۰ ، ۰۸۸
ایران ، ایرانشهر ، ۰۱۱۸ ، ۰۷۰۵ ، ۰۳۰۲ ، ۰۱۲
۰۲۷ ، ۰۲۶ ، ۰۲۵ ، ۰۲۱ ، ۰۱۷ ، ۰۱۲
۰۴۱۰۴۰ ، ۰۳۹ ، ۰۳۵ ، ۰۳۴ ، ۰۳۳-۰۳۲
۰۴۲۰۶۱ ، ۰۴۵ ، ۰۴۳-۰۴۲
۰۸۵۰۸۴ ، ۰۸۳ ، ۰۸۱ ، ۰۷۵-۰۶۸ ، ۰۶۷

ابر کامب ، ابر کوماس ۰۵۹ ، ۰۶۱ ، ۰۱۰ ، ۰۱۱ ، ۰۱۱
۰۱۹ ، ۰۱۴ ، ۰۱۲
ایباکسا ۱۰۶-۱۱۰
ایپرس ۱۲۷
ایپس نیس ۱۳۹ ، ۱۳۷ ، ۱۳۱
آخر اثریس ← هو خشن
اراکس (ارس = خاور) ۱۱۴
اریاک ۱۴۱۰۱۲۰
ارقمه ، ارتیمس ۹۹۰۶۰
ارنه اوختن ۸۴
ارتیپنی ۱۴۲۰۱۳۹ ، ۰۱۱۶ ، ۰۸۴
ارتوفیه ۱۳
ارتنه ورتیه (ارتاناگر سیس ، ارتاناگور آس) ۰۵۹
۰۱۴۰ ، ۰۱۴۳ ، ۰۱۲۲
ارتیموس ← ارتقمه
اردشیر بیکم ۰۶۲ ، ۰۶۹
اردشیر دوم ، ارشک ، ۰۱۰ ، ۰۱۶ ، ۰۲۴ ، ۰۴۲
۰۶۰ ، ۰۴۳ ، ۰۴۲ ، ۰۵۴ ، ۰۵۷ ، ۰۵۸ ، ۰۵۸
۰۹۰-۰۹۱ ، ۰۶۲-۰۶۳
۰۹۹-۰۱۰۰ ، ۰۹۶ ، ۰۹۵ ، ۰۹۳ ، ۰۹۲
۰۱۰۹ ، ۰۱۰۸ ، ۰۱۰۶ ، ۰۱۰۳ ، ۰۱۰۱
۰۱۱۷ ، ۰۱۱۶ ، ۰۱۱۵ ، ۰۱۱۲ ، ۰۱۱۰
۰۱۱۸-۰۱۱۵
ارشک ← اردشیر دوم
اردشنه ۰۱۳۰۹ ، ۰۱۵۳
ارگ ساردیس ۰۱۱۷
ارویا ۰۱۵۴

۱۵۴-۱۵۱، ۱۲۰-۴۴، ۱۲۴	۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۱، ۹۰
۱۰۲-۷۷، ۷۲-۷۱، ۶۲-۶۱	۱۱۲-۱۱۱، ۱۱۹-۱۱۸
۱۲۰-۱۱۸، ۱۱۸-۱۱۵، ۱۰۸، ۱۰۳	۱۱۵-۱۱۴، ۱۱۴-۱۱۳
۱۰۴-۱۰۱، ۱۲۰-۴۴، ۱۲۴	۱۱۵-۱۱۲-۱۱۲-۱۱۱-۱۰۱
ایزدشهر ۷۹	ایران خواهی، در بوستان ۶
ایسوس ۱۵۵-۱۱۲-۱۱۱-۱۰۱	ایرانی، ۱۰۵-۱۲۷-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴
ایکس پنایی ۷۹، ۶۵-۶۶	۱۰۲-۱۰۳، ۸۹-۸۵-۸۲-۷۲-۵۴
ایونیه ۹۰-۸۹، ۸۱-۲۸-۳۵-۲۴-۲۹-۲۰	۱۳۴-۱۲۴-۱۲۰-۱۱۶-۱۱۰-۱۰۸
۹۹-۹۸	۱۱۴
	ایرانیان ۱ دبیره ۱۴۰۱۳-۱۴۰۱۳-۲۲۰۱۷

@RastarLib

باقابو خشنه ۱۳۰۸	بابل ۹۹-۹۳، ۹۲-۹۹-۱۱۸-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۱۹-۱۱۸
بغ فرد ۱۰۸-۱۰۹-۸۸-۸۵	۱۵۳-۱۱۹-۱۲۸-۱۲۴
بغ و د ۲۸-۲۸	بابلی ۳۳۰۳۶
بلغ ۱۱۹	پارنت ۱۲۹-۳۰
بهشت سار ۵ بیس ۷۸	بالاپوش مادی ۱۰۷
بین التهروین ۱۱۱-۱۰۱	بنخانه دلفی ۹۷
	بخت نصر ۱۲۷

پازین مکاری ۱۱۲-۱۱۳-۹۴-۸۸	پاره تیان ۵
پاسارگاد ۶۴-۶۲	پارس ۱۲۴
پتی گنوا ۱۲۸-۸۴	پارس شهر (تحت جمیلید) ۶۱
پر و شیاقی، مادر کورش جوان، ۱۱-۹، ۱۰، ۱۱-۹ اویند	پارسی ۱۶-۲۶-۳۶-۴۲-۴۵-۵۲-۵۳-۱۴۵-۲۶-۵۸
۶۲-۶۴-۵۹-۵۸-۵۷-۴۴-۳۱-۳۲	۱۱۲۹-۱۲۸-۱۰۷-۱۰۲-۸۸-۸۴-۸۱
۱۲۷-۱۱۹-۹۰	۱۴۵
پر و گستاخ بشو قیامی ۹۳-۸۷-۹۲-۹۸	پارسیان ۵-۳-۵-۵۵-۴۲-۳۹-۳۸
۱۰۰-۹۸	۷۳-۶۲
۱۵۳-۱۳۴-۱۳۱-۱۱۵	۱۰۹-۱۰۷-۹۲-۸۲
پر و کلپس فرمانروای آتش ۷۲	۱۵۴

پلوبنزویان. ۱۹، ۲۴، ۲۷، ۲۲، ۵۰، ۴۱، ۴۰
۱۰۷، ۶۸، ۶۷، ۵۵، ۵۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۹۱
پسانیاس شاء اسارت. ۸۰
بن سیدیان ۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۹۱
۱۱۰
بیشون ۱۸ - ۱۷
پیکریس ۸۵
بیل تست ۱۲۰، ۹۴، ۸۳، ۱۲۰ و بعد

پریکلس دوست گورش جوان ۱۴۱
پساکه (اسپ کودش) ۱۴۵، ۱۲۸، ۸۳
پشتیگبان مالار ۸۵
پلاوقار خوس ۱۴۴، ۱۲۰، ۱۲۹، ۹۶، ۸۳، ۶۳
و بعد
پلوبنزویس ۸، ۲۵، ۹، ۴۶، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۶۷
۱۰۷، ۹۱، ۸۹، ۸۲، ۱۸۲
پلوبنزویی ۵۲، ۴۱، ۰۲۴، ۰۲۳ و بعد

ت

تارسوس ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۰، ۰۸، ۰۰۸، ۱۰۰ - ۱۰۹
تنه ۱۵۳، ۱۱۱
تنه چنه ۱۱۱، ۱۰۶، ۰۲، ۰۱، ۰۰۱
تیری بادو ۱۴۳، ۱۴۱
تیریوم ۱۰۸، ۱۰۷
تبساقر نیس ← چوشه فرنه

ث

قر اسیلوس ۲۹، ۳۳
قبیس ۸

تبسکوس (سکنه) ۱۱۴، ۱۱۲
نواسی ۹۳
ترالسی بولوس ۸۰، ۰۵۲، ۰۵۲

ج

جنتینوس ۶۲
جنگهای پلوبنزویس ۸، ۲۸، ۳۱، ۴۰
جنگاوران مزدور یونانی ۶۱، ۵۶، ۲۲، ۱۸، ۱۳
بعد، ۱۰۴ و بعد، ۱۱۰ و بعد، ۱۳۰ و پس
از آن.

ج

۰۳۹، ۳۸۰، ۲۷، ۳۵، ۲۴، ۲۲، ۲۹
۰۵۶، ۵۴، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۴۱
۸۹، ۸۲، ۸۱، ۶۳ - ۶۴، ۶۰، ۵۸
۱۱۸، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۵، ۹۰ - ۹۱
۱۱۸ تا آخر کتاب

چشم‌شام، ۳، ۴۶ اوئیز - آوتاگوراس
چیش‌تخته (تریاتخته) ۳۲، ۱۶
چیسه‌فرنده، دوست کورش جوان ۱۳۹، ۸۴
۱۴۵، ۱۴۱
چیسه‌فرنده، سبیله‌بزرگ ایران، تپساقرنس
۲۸، ۲۲ - ۲۶، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۶

خ

۱۰۵، ۶۸
خشیارشای دوم، پسر اردشیر یکم، ۱۳، ۹
خوارزم ۱۱۹
خور، خورشید ۱۲
خبوس ۲۳، ۲۶، ۲۰
خوس ۱۰۵، ۶۸

خوس، پسی فوس ۱۱۱، ۸۵
خراسان ۱۱۹
خرسونس ۵۲، ۶۶، ۶۲
خشش پاوان ۷، ۳، ۲
خشیارشا، پسر داریوش بزرگ ۷، ۲۲، ۴۲

۵

دجله ۱۲۷، ۱۵۲
درخش شاهنشاهی ۱۴۰، ۱۳۲ - ۳، ۵
دروازه بابل، (الاسود) ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۱۵
دروازه‌های سوریه ۱۱۹، ۹۹۶ - ۹۹۲
دروازه‌های گلیکیه ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۲، ۱۰۱
دویای سیا ۱۵۴، ۸
دویای مدیترانه ۱۱۶، ۳۰، ۲۱، ۵
دنه ۱۰۸
دین ۱۵۰، ۳، ۱۴۴، ۱۴۸
دیودروس ۱۵۰، ۱۲۲، ۹۷، ۹۶

دارداکس ۱۳
داریوش بزرگ ۹، ۵ بند، ۱۳، ۰، ۲۱، ۰، ۴۲
۱۱۸، ۹۴، ۸۶، ۷۱، ۴۵
داریوش دوم (شاه بزرگ) ۱۳ - ۱۲، ۱۱
۰، ۲۱، ۲۹، ۲۸، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۰، ۱۹
۰، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۴، ۳۲
۰، ۵۵، ۵۴، ۵۰، ۴۹، ۴۶، ۴۴، ۴۳
۰، ۷۰، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷
داریوشی (داریک) ۱۰۸، ۱۰۰، ۹۹، ۸۶
۰، ۱۱۰
دانستکی لین ۳۵

رگو خشنه ۳۲	۱۵۲، ۱۵۱، ۰۰۵
رودس ۲۶، ۲۶	۱۱۵

ف

قدرباری ۲۲	زاست ۱۴۸
فرشت ۱۳	زتوس ۹۷، ۰۹۸، ۱۰۵

س

ساردیس ۰۲۵، ۰۲۵	ساردیس ۰۲۵، ۰۲۵، ۰۳۲، ۰۳۲، ۰۳۸، ۰۳۸، ۰۵۲، ۰۵۲
سقراط آخانی (دوست کورش) ۱۵۴، ۰۹۲، ۰۸۶	۰۶۹، ۰۶۹، ۰۷۰، ۰۷۰، ۰۷۲، ۰۷۲، ۰۸۶، ۰۸۶
سکاهای ۵	۰۹۰۳، ۰۹۰۳، ۰۹۳، ۰۹۳، ۰۹۳، ۰۹۳
سوئن سپس ۱۱۰ - ۱۱۱، ۱۰۶	۱۵۳، ۰۱۰۴
سوریده ۰۵۹، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۱	۱۲۶، ۰۵۵
سوذیس ۱۰۵، ۰۸۶	امیوس ۹۹
صوفینه توس ۱۵۰، ۰۹۰، ۰۹۷، ۰۹۶، ۰۹۲	سپهبد بزرگ (لقب کورش جوان) ۱۵۳
صیب بار ۱۲۷	سته بزرگ (خواجہ اردشیر) ۱۴۸
سین بیکوس ۴۱، ۰۴۰، ۰۳۸، ۰۳۲	سته قرن ۸۵
سیستان ۱۱۹	سدادی ۱۲۷

ش

شاهنشاهی هخامنشی ۵ - ۱، ۰۴۲، ۰۴۱، ۰۶۱، ۰۸۶	شاه بزرگ ۵، و نیز — دادبوش دوم و اردشیر دوم
۱۵۳	
شوش ۰۸، ۰۳۹، ۰۴۱ تا ۰۴۶، ۰۴۷، ۰۵۴، ۰۵۷	شاهنشاه ایران ۹۵، ۰۹۰، ۰۲۲، ۰۱
۶۵، ۰۶۲، ۰۶۰	شاهنشاهی ایران ۱ - ۵، ۰۸۲، ۰۱
شهرهای یونانی آسیا ۸۲	

ف

۱۵۴
فرنگیو، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۶۸، ۶۷، ۵۸، ۵۴، ۹۹، ۹۵، ۸۰، ۶۸، ۶۷
۱۰۸، ۱۰۵
فتنیه، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۸۹، ۱۰۲
فنیقی، ۵۵، ۱۱۷ و پنجه — ناوگان شامی
فوکبا، ۵۴، ۷۲

فرات، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۹
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۲۵
۱۴۵، ۱۴۷
فرناتک، ۱۷، ۱۹، ۱۷
فرنه بازو، سپهبد اردشیر بیکم، ۱۷
فرنه بازو، سپهبد بزرگ آبرافی، داماد اردشیر
دوم، ۱۱۹، ۳۰، ۲۸، ۳۰ - ۳۱، ۳۰، ۲۸
۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۱، ۲۶، ۳۵، ۳۳

@RastarLib

قرل این ماق — هالوس
قفماز ۴۴

قاون — کاران
قبرس ۷۹

ك

کرتنی، ۱۰۵، ۱۳۱
کردن (گزندن)، ۵۸، ۷۴، ۷۳، ۶۲، ۷۷، ۷۶
۱۲۷، ۱۲۳، ۹۷-۹۸، ۹۶، ۹۲، ۷۸
۱۴۸، ۱۴۴، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۹
۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۹
کلدارخوس، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷
۱۲۴، ۱۱۸، ۱۱۵-۱۱۰
۱۵۳، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۰۵، ۱۰۶
کلینتا ۱۰۶، ۱۰۵
کلیکیه، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
۱۰۹-۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲
کنن - ۵۳، ۵۲، ۵۵، ۵۰، ۶۶، ۶۹، ۷۹، ۱۵۲
کورش بزرگ، ۱۲، ۱۳، ۱۲۰، ۵۰۳، ۱

کاپادوکید، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۴۶
کادوسیان، ۵۹، ۱۳۲
کاران، کارانوس، قاروس، ۱۰۵، ۷، ۳۰، ۲
کارانوس — کاران
کاریه، ۱۷، ۴۸، ۴۶، ۴۶۴، ۵۹، ۵۱
کاستلوس ۴۶
کالسیدوس ۲۰
کالسیدن ۳۹
کالباس ۱۶
کالیک رایتادس ۵۳-۵۴
کتریاس ۱۴-۱۳، ۶۰، ۲۲، ۱۳-۱۴، ۵۹، ۸۲
کرامن اگرا ۱۰۵
۱۶۸

۱۳۰ - ۱۲۹ ، ۱۲۷ - ۱۴۴

کورش جوان. ۱۵ - ۱۲۹

کیستروپدن ۱۰۵ - ۱۰۲

۱۱۸ - ۱۵۰

کورش جوان. ۱۶ - ۳۳

۱۵۶ - ۴۰

کوناکسا = کونو-ساقیتیوب = ال نسیفی. ۶۰

گ

گرود ۵۳ - ۱۵۱

گز نیاس آردکادی ۵۶ - ۹۲، ۹۳، ۸۵، ۶۱

۱۰۰ - ۱۰۵، ۱۰۵ - ۱۱۲

کلور ۱۵۲

گئولینپس ۱۱۶

گالوس ۸۵ - ۱۱۳

گردین ۴۶ - ۴۷

گرگان ۹ - ۳۲

@RastarLib

لا راقدا ۱۰۸

لا سدمون ۲۲ - ۸۹، ۴۹ - ۴۱، ۷۹ - ۸۵

لا سدمونی ۲۸ - ۲۳، ۳۷ - ۳۴، ۳۸ - ۴۰

۴۱

لا سدمونیان ۲۱ - ۲۲، ۲۲ - ۲۳، ۲۳ - ۲۴

لا سدمونی ۴۶ - ۴۵، ۴۵ - ۴۱، ۴۰ - ۴۲

لا سدمونی ۵۰ - ۵۲، ۵۵ - ۵۷، ۵۷ - ۵۸

لا سدمونی ۶۰ - ۶۲، ۶۸ - ۶۷

م

۱۱۰ - ۱۱۵، ۱۱۴ - ۱۲۴

۱۲۱ - ۱۲۲ ۱۵۲ - ۱۲۱

معون، بر پستانیا ۱۰۶

میشراهید ۵۲

میشراهید، زخمی کشندۀ کورش (۱) ۱۴۵

می تی لینه ۵۲

میر یاندروس ۱۱۳ - ۱۱۲

۱۰۴ - ۲۸

۱۲۴ - ۲۰

۱۲۲ - ۵

۱۲۳ - ۱۳

۱۴۹ - ۱۲۲

۱۲۲

۱۰۰، ۹۰	عیلتو، آسیاریا، دلبند کورش ۵۴، ۱۷۲، ۴۳
۳۷ ۳۶ ۰۳۳، ۰۳۱	میلینتوس ۴۴-۴۳، ۰۳۰، ۰۲۸، ۰۳۰، ۰۷۲، ۰۴۲

ن

ناوگان گانگورش ۹۲، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰	ناوگان ایرانی (شاهی، فنبقی) ۱۸، ۰۲۵، ۰۲۴
قطنم دار یوشی او بعد، ۱۶	۰۲۶، ۰۵۲، ۰۳۱، ۰۳۰، ۰۲۹

و

ویشقاپه، پدر پیشوتن فرماندار لودیه ۱۸	وهاوک دار یوش دوم ۹-۱۰
	ویدرنه ۳۴، ۱۶

ه

هلهوت فریکب ۳۲، ۰۲۵، ۰۴۸، ۰۶۷	هنو تیلسکه ۵۴
۱۵۴	هئومورک، پسو پیشوتن ۱۸-۱۹
هنگمنانه (همدان) ۱۱۰، ۹۵	هالوس، قزل ایرماق ۸
هو خشتره، اخز انوس ۹۲، ۱۳	هخامنش ۱۱، ۰۶۱، ۰۶۲، ۰۹۳، ۰۹۴، ۱۰۷
هو پیلت ۷، ۵۶، ۵۴، ۸۷، ۸۳، ۰۸۲، ۰۹۳، ۰۹۴ بعده.	هخامنشیان ۱۶، ۰۵۹، ۰۷۰
۱۲۰ بعده.	هلاس ۵
هومیا صقره، آسیا سقره ۰، ۱۰، ۰۱۸، ۰۳۲	هلهوت ۰۱۷، ۰۲۸، ۰۳۱، ۰۳۶، ۰۴۶
۱۵۴	۹۳، ۰۸۵
هیر اعنیس ۵۴، ۰۲۸	

ی

یتوقد-آبوینه	یونان ۰۵، ۰۶، ۰۷ و بعد، ۰۱۷، ۰۲۱، ۰۱۲
	۰۵۸، ۰۵۴، ۰۵۲
	۰۱۲۹، ۰۱۰۲، ۰۹۶، ۰۲۹-۰۸۰، ۰۶۸، ۰۶۲
۱۵۲، ۰۱۵۱	۰۱۵۲، ۰۱۵۱
یونانیان آسیا ۵۱، ۰۲۲، ۰۲۱	یونان مرکزی ۰۸۰، ۰۸۲
یونانی ۰۵۴، ۰۵۳، ۰۵۸، ۰۶۸، ۰۷۱، ۰۷۲، ۰۷۶	یونانیان ۰۵، ۰۲۴، ۰۲۱، ۰۱۹، ۰۱۸، ۰۱۷، ۰۸
۰۸۲، ۰۱۰۵، ۰۱۰۳، ۰۹۸، ۰۹۷، ۰۹۵، ۰۹۱، ۰۸۳	۰۲۵
۰۱۰۵، ۰۱۰۴، ۰۱۱۴، ۰۱۱۳، ۰۱۱۰، ۰۱۰۸، ۰۱۰۷	۰۱۰۷
۰۱۲۸، ۰۱۲۴، ۰۱۲۳، ۰۱۲۲، ۰۱۲۱، ۰۱۲۰	۰۵۷، ۰۵۶، ۰۵۲، ۰۲۶، ۰۴۵، ۰۴۵، ۰۲۲، ۰۳
۰۱۵۲، ۰۱۵۲، ۰۱۴۲، ۰۱۴۱	۰۷۷، ۰۷۳، ۰۷۱، ۰۶۹، ۰۶۰-۰۶۱، ۰۵۹، ۰۵۸
یونگه ۱	۰۱۰۲، ۰۱۰۳، ۰۱۰۲، ۰۹۶، ۰۹۲، ۰۹۱، ۰۸۱

۱۲۰

- کارهای دیگر ع. شاپور شهبازی :
- ۱- کورش بزرگی و جهانداری به نمایاد گذاشت از شاهنشاهی هخامنشی، از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز، ش ۱۹ (۱۳۴۹). با خلاصه کتاب به زبان انگلیسی.
 - ۲- جهانداری داریوش بزرگ، از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز، ش ۲۶ (۱۳۵۰)، با خلاصه کتاب به انگلیسی.

۳ - ترجمه کتاب

Die Völkerschaften auf den Reliefs Von Persepolis'
Berlin (1986)

اثر گرلدرالزر، که بوسیله کوکا اسموداخو منتظر وع. شاپور شهبازی ترجمه گشته است و بزودی بتام نقوش اقدام شاهنشاهی هخامنشی بنا بر حجاریهای "نخت چمشید" منتشر خواهد شد.

- ۴ - « نقش فرشاهی کورش »، مجله باستان‌شناسی و هنر، شماره هفتم، تابستان ۱۳۵۰.